صله ارحام، آثار و ثمرات آن

نام نویسنده : سلمان زوّارى نسب ميانجى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# سخن نشر

بسمه تعالى

تحكيم پيوند خانوادگى و خويشاوندى، يكى از اهداف ارزشمند مكتب توحيدى اسلام قرار دارد آئينى كه توحيد و يكتا پرستى را محور تمام فعاليتها و تلاشهاى خود عنوان نموده است، و سعى و تلاش دارد در تمام صحنه ها و عرصه ها وحدت رويه و حركت يكنواختى را فراهم، واز تشتت و پراكندگى جلوگيرى به عمل آورد، هر عامل يا وسيله اى را كه موجب تحكيم اين هدف مقدس گردد، تشويق، واز هر عامل تفرقه و پراكندگى جلوگيرى و ممانعت به عمل آورده است چون اساس كار اسلام وصل و گريز از فصل و جدايى است از اين رو در مكتب تربيتى اسلام، ايجاد علاقه با تمام افراد عائله و فاميل (صله رحم) مورد تشويق و توصيه قرار گرفته است و پيامبر بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله كه راه و روش او الگوى زندگى ما است در نخستين ماموريت خود «و انذر عشيرك الاقربين» را دريافته داشته است و اين امر مى رساند كه صلاح و فلاح عشيره و فاميل، در زندگى و سعادت انسان نقش وافرى دارد كه پيامبر انسانيت و رحمت به انذار و فراخوانى آنان، ماموريت يافته است واز سوى ديگر خداوند متعال اطاعت از پدر و مادر را در رديف نازل تر از اطاعت خويش قرار داده است جايى كه مى فرمايد: و قضى ربك ان لاتعبدو الا اللّه و بالوالدين احسانا.

«پروردگارت دستور داده است كه جز او مقام ديگرى را ستايش نكنيد و به پدر و مادرتان احسان و نيكى نماييد و به موجب رواياتى كه در همين كتاب خواهيد خواند صله رحم و رعايت حقوق خويشاوندى موجب طول عمر و فزونى روزى ناديده گرفتن آن باعث كوتاهى عمر و نقصان زندگى خواهد بود. از آن رو كه كتاب حاضر، عوامل محبت، وصل و وحدت را مورد بحث و گفتگو قرار داده است و ما را با سخنان و رهنمودهاى پيشوايان معصوم عليه‌السلام در اين عرصه، بيشتر آشنا مى سازد، يكى از بهترين و زيباترين ها مى باشد.

نويسنده محترم كوشيده است منطق آيات و روايات را با شيرينى بيان و حلاوت حكايات و قصه ها عجين و همراه سازد و به ذائقه خوانندگان، خوش هضم تر و شيرين كام تر سازد از آن رو دفتر نشر نويد اسلام چاپ و نشر آن را به عهده گرفت تا گامى در ايجاد وحدت و تحكيم پيوندهاى خويشاوندى برداشته باشد.

اميد است كتاب حاضر در تامين سعادت خانواده ها مفيد واقع مى گردد جوامع ما را كه شالوده و اساس آنها را خانواده تشكيل مى دهند و امروز اساس آن، سخت در اضطراب و تهاجم فرهنگى بيگانگان قرار دارد، نقش سازنده و ارزنده اى را ايفا نمايد. بمنه و كرمه

20 تير 1381دفتر نشر نويد اسلام

# بخش اول : صله رحم و اهميت آن

الحمداللّه رب العالمين و الصلوة والسلام على سيد المرسلين و على آله المعصومين و اللعن على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين. صله رحم و اهميت آن

كتاب پيوند خويشاوندى از ديدگاه ائمه اطهار عليهم‌السلام، با استفاده از آيات و روايات اهل بيت عليهم‌السلام تهيه و تنظيم گرديده است و در چند بخش بحث و گفتگو مى كند.

بخش اول در معنى صله رحم و قرابت و معنى قطع رحم از نظر اهل لغت وفقها.

اما لغويان مرحوم طريحى در«مجمع البحرين» در كلمه «و ص ل» مى فرمايد: اينكه در حديث آمده است «صلو ارحامكم» يعنى پيوند برقرار كنيد با خويشاوندانتان مراد از پيوند برقرار كردن آن عملى است كه عرفا نيكى و احسان با سلام كردن باشد به طورى كه در حديث آمده است. (1) ابن اثير در نهايت مى گويد: كسى كه مى خواهد عمرش طولانى شود پس پيوند برقرار كند با خويشاوندانش و در حديث تكرار شده صله رحم و آن كنايه است از احسان به منسوبين اعم از نسبى يا حسبى و با آنها مدارا كردن و احوال آنها را مراعات نمودن گرچه دور باشند و افراد بدى باشند.

و ضد همه اينها قطع رحم خواهد بود گو اينكه بوسيله عدم احسان به آنها علاقه خويشاوندى را برقرار نكرده است (2)

و در لسان العرب مى گويد: گفته مى شود فلان شخص پيوند برقرار كرده با خويشاوندانش در صورتى كه بين آنها اتصال و رفت و آمدى موجود باشد. (3) و مرحوم طريحى در مجمع البحرين در «قارب» مى فرمايد: و القرابه بالكسر: الرحم يعنى قرابت به خويشاوند گفته مى شود. (4)

و در ذيل آيه شريفه «و الجار ذى القربى» (5)

يعنى نيكى كنيد به همسايه نزديك مى فرمايد كسى كه همسايه نزديك باشد و گفته شده علاوه بر همسايگى نزديك يك نزديكى و اتصال به شخص داشته باشد از جهت خويشاوندى يا از جهت دين وهم مذهب بودن. (6)

اما كلمات علما وفقها در مورد خويشاوندى كه پيوند با آنان لازم است عبارتند از:

1- علامه بزرگوار مرحوم مجلسى «ره» مى فرمايد: «رحم و قرابت عموميت دارد در هر يك از ارحام و خويشاوندى كه معروف باشند كه از منسوبين شخص است ولو دور باشند به شرط اينكه در عرف از اقارب و خويشاوندان شمرده شود اعم از اينكه محرم باشند يا نه. (7)

2- مرحوم شهيد بزرگوار در ضمن حقوق والدين و رحم مى فرمايد: در هر خويشاوند پيوند لازم است و دليل آن قرآن و روايات و اجماع علما است براى تشويق بر پيوند برقرار كردن با ارحام و در چهار مورد بحث مى كند. (8)

مى فرمايد: ظاهر اين است كه رحم به كسى گفته مى شود كه از منسوبين شخص محسوب شود گرچه از منسوبين دور باشد و بعضى از ارحام از بعضى ديگر بيشتر مورد سفارش و تاكيد واقع شده است.

2- مى فرمايد معيار در صله و پيوند برقرار كردن كه به وسيله آن از قطع رحم خارج شود عرف است و قضاوت عرف به سبب عادت و سليقه هاى مردم و در اثر نزديك بودن و دور بودن منازل آنها متفاوت خواهد بود.

3- پيوند خويشاوندى طبق فرمايش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ولو با سلام كردن انجام مى شود و امام صادق عليه‌السلام فرمودند: «صل رحمك ولو بشر به من ماء» يعنى پيوند با خويشاوندانت برقرار كن ولو به اندازه يك بار نوشيدن آب باشد. (9)

4- مى فرمايد مقدار واجب از صله رحم آن مقدارى است كه از قطع رحم خارج شود و بيشتر از آن مستحب خواهد بود.

3- مرحوم علامه مجلسى «ره» از شهيد ثانى «ره» نقل مى كند كه علما در معنى قرابت، اختلاف دارند كه قرابت و اقرباى انسان كيانند؟ مى گويد چون دليل بالخصوص نرسيده و لذا بيشترين اصحاب واگذار كرده اند معنى قرابت را عرف عرفا هم قرابت به آنانى گفته مى شود كه عادتا از منسوبين شخص شناخته شوند و فرق هم نمى كند وارث و غير وارث باشند. (10)

4- مرحوم شهيد ثانى در مسالك الافهام مى فرمايد: «مراد از رحم كه پيوند واجب و قطعش حرام باشد همه خويشاوندانى است كه معروف باشد از منسوبين شخص است ولو دور باشد و اين مورد، محل اتفاق است. (11)

5- مرحوم شيخ طوسى مى فرمايد: قرابت به نزديكان شخص تا آخرين پدر مادر مسلمانش گفته مى شود اما به پدر و مادر مشرك و غير مسلمان شامل نمى شود گرچه آنها عرفا از نزديكان شخص شمرده شوند به دو دليل :

1- رسول خدا فرموده اند: اسلام قطع كرد ارحام جاهليت را يعنى بين مسلمان و غير مسلمان صله رحم نيست.

2-آيه شريفه كه مى فرمايد: انه ليس من اهلك يعنى اى نوح پسرت اهل تو نيست. (12)

6- مرحوم طبرسى در مجمع البيان در ذيل آيه شريفه و الجار ذى القربى (13)

يعنى به همسايه نزديكى كنيد مى فرمايد: مراد از ذى القربى خويشاوند نزديك در نسب است و قولى هم نقل مى كند كه و الجار ذى القربى همسايه اى كه بوسيله مسلمان بودنش به انسان نزديك باشد و از رسول خدا نقل مى كند كه حضرت فرمود: همسايه سه قسم است يكى براى او سه حق است : 1- حق همسايگى 2- حق اسلام 3- حق خويشاوندى و يك همسايه هم براى او دو حق است 1-حق همسايگى، 2- حق اسلام و يك همسايه هم براى او يك حق است و آن مشرك اهل كتاب است. (14)

شكى نيست كه صله ارحام يك عمل پسنديده و نيك است و براى صله ارحام درجات متفاوتى وجود دارد پائين ترين آن سلام كردن است. لازم است ارحام از همديگر دورى نكنند و بين خودشان پيوند برقرار سازند و چون تشخيص بين مراتب و درجات صله ارحام كه كدام واجب و كدام مستحب است مشكل است به همين جهت در صورت امكان جمع كردن بين تمام مراتب آن، راه نجات خواهد بود انشاء اللّه.

# بخش دوم : صله ارحام از ديد گاه آيات و روايات

اما از آيات سوره نسا آيه 1 مى فرمايد:

و اتقواللّه الذى تساءلون به و الارحام

ترجمه :

واز خدايى بپرهيزيد كه همگى به عظمت او معترفيد و هنگامى كه چيزى از يكديگر مى خواهيد نام او را مى بريد ونيز از قطع رابطه با خويشاوندان خود پرهيز كنيد.

مفسر عظيم الشان مرحوم طبسى صاحب تفسير شريف مجمع البيان در ذيل آيه شريفه مى فرمايد آيه دلالت مى كند بر وجوب صله ارحام.

اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند: صلو ارحامكم وان قطعوكم يعنى با خويشاوندانتان پيوند برقرار كنيد گرچه آنها از شما قطع رابطه كنند. (15)

علامه و مفسر كبير قرآن مجيد مرحوم طباطبايى صاحب تفسير شريف الميزان مى فرمايد: مراد از تسائلون به و الارحام يعنى از آن جايى كه خداوند در پيش انسانها عظيم و بزرگ است و محبوب آنهاست و لذا وقتى از همديگر سوال مى كنند طرف را به خداوند قسم مى دهند چون انسان وقتى مى خواهد قسم بخورد به چيزى كه در پيش او عظيم و بزرگ است و محبوب اوست قسم مى خورد و ظاهر اينست كه ارحام عطف است به كلمه اللّه آن وقت معنى اين مى شود انسانها وقتى از طرف چيزى مى خواهند طرف را به خداوند و به ارحام (خويشاوند) قسم مى دهند. (16)

راوى مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام سوال كردم از قول خداوند كه مى فرمايد: و اتقوا الذى تسائلون به و الارحام (17) يعنى و بترسيد از آن خدايى كه به نام او از يكديگر مسئلت و درخواست مى كنيد و درباره ارحام كوتاهى مكنيد.

امام عليه‌السلام فرمودند مراد از آيه شريفه كه دران و الارحام ذكر شده است خويشاوندان مردم است به درستى كه خداوند عزوجل امر كرده به پيوند خويشاوندان و بزرگ شمرده آنها را آيا نمى بينى اينكه خداوند قرار داده خويشاوندان را در كنار نام مبارك خودش است. (18)

علامه طباطبائى ره در ذيل آيه شريفه و اتقوا الذى تسائلون به و الارحام روايتى نقل مى كند از ابن عباس كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند خداوند مى فرمايد: صلو ارحامكم فانه ابقى لكم فى حيات دنيا و خير لكم فى آخرتكم (19) يعنى با خويشاوندانتان پيوند برقرار كنيد به درستى كه اين پيوند نگهدارنده شماست در اين زندگى دنيا و براى روز رستاخيزتان هم عمل به نيكى محسوب مى شود و ممكن است مراد از«ابقى لكم» به لحاظ اثر صله ارحام باشد چون صله ارحام بين اقارب و نزديكان وحدت را تقويت مى كند بوسيله تقويت وحدت بين انسانها آن وقت است كه انسانها در مقابل حوادث و دشمنان مى توانند استقامت كنند و حيات و زندگى خود را حفظ كنند صله ارحام از قويترين اسباب آرامش محسوب مى شود و قويترين اثر مثبت را بين اقوام و قبيله خواهد داشت و لذا نتيجه اى كه از اعمال نيك بين اقوام گرفته مى شود قويتر است از نتيجه اى كه از عمل خوب بين بيگانگان گرفته مى شود در طرف اعمال زشت هم مطلب همينطور است يعنى اثر يك عمل زشت در بين قبيله و نزديكان شديدتر است از عمل زشت بين اجانب و بيگانگان.

يكى از عوامل مهمى كه افراد يك قبيله را به هم اتصال مى دهد صله ارحام است براى صله ارحام آثار حقيقى وجود دارد كه در روحيه انسانها و اخلاق آنها و حتى در جسم انسانها يك نوع آرامش بوجود مى آورد و اين قابل انكار نيست گرچه گاهى عواملى پيدا مى شود آثار صله ارحام را ضعيف مى كند يا او را باطل مى كند اما به طور كلى آثار بوجود آمده دراثر صله ارحام را از بين نخواهد برد.

آيه دوم : و الذين يصلون ما امرا به ان يوصل و يخشون ربهم و يخافون سو الحساب (20)

و آنها كه پيوندهايى را كه خدا دستور به برقرارى آنها داده برقرار مى دارند واز پروردگارشان مى ترسند واز بدى (روز قيامت) بيم دارند.

مرحوم طبرسى در مجمع البيان در ذيل آيه شريفه در ما امر اللّه چند قول نقل مى كند، 1- مراد ايمان آوردن به تمام انبياء و كتب آسمانى. 2- مراد صله رحم و پيوند خويشاوندى است.

3- مراد پيوند مومنين با همديگر دوست داشتن و كمك كردن همديگر را و در آن خويشاوند هم داخل مى شود.

و در اينجا چند روايتى كه مراد از آيه را روشن مى كند و بر لزوم سله رحم دلالت دارد مى آوريم.

1- عن عمر بن يزيد قال : سالت ابا عبداللّه عليه‌السلام عن قول اللّه عزوجل «الذين يصلون ما امر اللّه به ان يوصل» (21) فقال قرابتك. (22)

امام صادق عليه‌السلام در جواب سائلى كه از معنى آيه شريفه سوال كرد فرمودند: مراد از آيه نزديكان و خويشاوندانت است.

2- عن عمر بن يزيد قال : قلت لابى عبداللّه عليه‌السلام الذين يصلون ما امرا به ان يوصل» قال نزلت فى رحم آل محمد عليه و آله السلام، و قد تكون فى قرابتك ثم قال فلا تكونن ممن يقول للشيئى، انه فى شيئى واحد. (23)

راوى مى گويد خدمت امام صادق عليه‌السلام عرض كردم درباره آيه شريفه «الذين يصلون ماامر اللّه به» امام عليه‌السلام فرمودند در قرابت و پيوند آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شده است و گاهى هم در خويشاوندان تو مى باشد، سپس فرمود از كسانى مباش كه يك آيه را منحصر مى كنند در يك معنى.

توضيح : يعنى آيه قرآنى را دريك معنى منحصر نكنيد در صورتى كه از معصوم معانى متعددى براى آن آيه رسيده باشد چون براى قرآن معانى متعددى وجود دارد معنى آشكار (ظاهرى) و معنى پنهان (باطنى) و مويد اينكه يك آيه را نبايد منحصر كرد به يك معنى در صورتى كه احتمال معانى ديگر هم داده شود آيه مودت است مى فرمايد: قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى (24)

بگو من هيچ پاداشى از شما بر رسالتم در خواست نمى كنم جز دوستى نزديكانم (اهل بيتم) ملاحظه مى فرماييد كه آيه شريفه در مقام در خواست دوستى اهل بيت عليهم‌السلام است در عين حال دوستى اهل بيت عليهم‌السلام از صله ارحام است.

و روايت محمد بن فيضل هم مويد اين معنى است كه براى آيات قرآنى معانى متعددى وجود دارد.

قال : سمعت العبد الصالح يقول : « الذين يصلون ما امراللّه به ان يوصل» قال هى رحم آل محمد معلقه باالعرش تقول : اللهم صل من وصلنى و اقطع من قطعنى و هى تجرى فى كل رحم. (25)

محمد بن فضيل مى گويد از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام شنيدم كه فرمودند مراد از چيزى كه خداوند واجب فرموده است در اين آيه شريفه : پيوند اهل بيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه از عرش الهى آويزان مى شود و مى گويد خداوندا پيوند كن با كسانى كه با من پيوند كرده اند و قطع كن از كسانى كه از من قطع ارتباط كرده اند در ادامه امام عليه‌السلام فرمود صله رحم اختصاص به رحم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ندارد و در هر رحمى و خويشاوندى جارى مى شود.

3- جابر عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله : اوصى الشاهد من امتى و الغالب منهم و من فى اصلاب الرجال و ارحام النسا الى يوم القيامه ان يصل الرحم وان كانت منه على مسيره سنه فان ذلك من الدين. (26)

جابر از امام باقر عليه‌السلام نقل مى كند كه امام عليه‌السلام فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند سفارش مى كنم امت حاضر و غائبم را و آنانى را كه در صلب مردها رحم زنانند تا روز قيامت كه صله رحم نكنند اگرچه به فاصله يكسال راه باشد زيرا صله رحم جزء دين است.

مرحوم علامه مجلسى ره در مورد «فان ذلك من الدين» توضيحى دارند كه مى فرمايد به زيارت خويشاوندان رفتن، اعم از رفتن يا نامه نوشتن يا هديه فرستادن از دين است يعنى از چيزهايى است كه خداوند به آن در قرآن مبين امر كرده است. (27)

4- امام صادق عليه‌السلام فرمود: مردى از«خثعم» خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد، گفت يا رسول خدا به من خبر بده كه در اسلام بهترين اعمال كدام است حضرت فرمودند اعتقاد داشتن به خداوند، گفت بعد از آن كدام عمل بهتر است؟ حضرت فرمودند: صله رحم «پيوند خويشاوندى» گفت بعد از آن كدام عمل بهتر است؟ حضرت فرمود: امر كردن و دستور دادن به نيكى ها و باز داشتن از زشتى ها، مرد گفت يا رسول اللّه، خبر دهيد كه مرا كه خشم آورترين عمل در درگاه الهى كدام است حضرت فرمودند: به خدا شريك قرار دادن، گفت بعد از آن كدام عمل خشم آورترين عمل است؟ فرمود: قطع رحم، بريدن از خويشاوندان. گفت بعد از آن كدام عمل مورد غضب خداوند است؟ حضرت فرمود امر به زشتيها و نهى از نيكى ها. (28) 5- فى وصايا ابى ذر قال : اوصانى رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله ان اصل رحمى وان ادبرت. (29)

ابيذر گفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا امر فرمودند كه پيوند كنم با خويشاوندانم اگر چه آنها بر من پشت كنند و قطع رابطه نمايند.

6- عن اميرالمومنين عليه‌السلام فى حديث قال : صلوا ارحامكم وان قطعوكم. (30)

حضرت فرمود:

پيوند با خويشاوندانتان برقرار كنيد اگر چه آنان از شما بريده باشند.

# بخش سوم : حرمت قطع رحم در آيات و روايات

قرآن كريم مى فرمايد: فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا فى الارض و تقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم اللّه فاصمهم واعمى ابصارهم. (31)

ترجمه، اگر از دستورات خداوند رويگردان شويد جز اين انتظار مى رود كه در زمين فساد و قطع پيوند خويشاوندى كنيد آنان كسانى هستند كه خداوند از رحمت خويش دورشان ساخته، گوشهايشان را كر و چشمهايشان را كور كرده است.

مرحوم طبرسى صاحب مجمع البيان در ذيل آيه شريفه مى فرمايد: آيه خطاب به منافقين است و مى فرمايد اگر شما امورات مردم را در دست بگيريد و والى و حاكم بر مردم شويد در روى زمين فساد مى كنيد به وسيله اخذ رشوه و ريختن خون حرام و بعضى از شما بعض ديگر رامى كشند و قطع رحم مى كنند و مى فرمايد اگر شما «منافقين» از قرآن اعراض كنيد واز عمل كردن به آن بهانه بياوريد و برگرديد به جاهليت و فساد كنيد با ريختن خون حرام مورد لعن خداوند قرار خواهيد گرفت. اين مجموع مطالبى است كه مرحوم طبرسى در مجمع البيان در ذيل آيه فوق (32) بيان فرموده است و علامه طباطبائى ره در الميزان (33) مى فرمايد: آيه خطاب مى كند آنان را كه در قلبشان مرضى است و در راه جهاد در امر خدا سنگينى (تثاقل) مى كنند و بهانه گيرى مى كردند خداوند براى توبيخ بيشتر، آنها را مورد خطاب قرار داده است و مى فرمايد: آيا از شما در صورتى كه از قرآن واز عمل كردن به آن از جمله جهاد در راه خدا اعراض كنيد و رويگردان شويد غير از اين توقع هست كه در روى زمين فساد كنيد با ريختن خونها و غارت اموال و بردن آبروى انسانها و قطع رابطه كردن از خويشاوندان در آخر آيه اشاره است به مفسدين در روى زمين و قطع رحم كنندگان و احتمال اينكه مراد از«توليتم» تصدى حكم و قضاوت بين مردم باشد اين احتمال را مرحوم طباطبائى هم نقل كرده به طورى كه از مجمع البيان هم نقل كرده ايم بنا بر اين از آيه شريفه حرمت قطع رحم به روشنى استفاده مى شود.

آيه دوم، الذين ينقضون عهد اللّه من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر اللّه به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك هم الخاسرون. (34)

ترجمه، فاسقان كسانى هستند كه پيمان خدا را پس از استوار ساختن آن مى شكنند و پيوندهايى را كه خدا دستور داده برقرار سازند قطع نموده و در روى زمين فساد مى كنند، اينها زيانكارانند.

دلالت اين آيه شريفه بر حرمت قطع رحم از راه عموميت آيه خواهد بود يعنى يكى از چيزهايى كه خداوند امر كرده به پيوند آنها صله ارحام است كه در اين صورت آيه دليل مى شود بر حرمت قطع رحم و رواياتى هم وارد شده است كه قطع رحم را از مصاديق اين آيه شريفه شمرده است يعنى در بعضى روايات امام عليه‌السلام آيه را تطبيق نموده بر حرمت قطع رحم مانند روايت سهل بن زياد از امام صادق عليه‌السلام كه ذيلا مى خوانيد، سهل بن زياد عن ابى عبداللّه عليه‌السلام عن ابيه عليه‌السلام قال : قال لى على بن حسين صلوات اللّه عليهما: يا بنى انظر خمسه فلا تصاحبهم ولا تحادثهم و لا ترافقهم فى طريق فقلت يا ابا من هم؟ قال : اياك و مصاحبه الكذاب فانه بمنزله السراب يقرب لك البعيد و يباعد لك القريب و اياك و مصاحبه البخيل فانه يخذلك فى ماله احوج ما تكون اليه و اياك و مصاحبه الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيصرك و اياك و مصاحبه القاطع لرحمه فانى وجدته ملعونا فى كتاب اللّه عزوجل فى ثلاثه مواضع : قال اللّه عزوجل « فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدو فى الارض و تقطعو ارحامكم اولئك الذين لعنهم اللّه فاصمهم و اعمى ابصارهم» و قال « الذين ينقضون عهداللّه من بعد ميثاقه و يقطعون ما امراللّه به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك لهم اللعنه و لهم سوء الدار» و قال فى البقره « الذين ينقضون عهداللّه من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر اللّه به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك هم الخاسرون» (35)

ترجمه : از امام صادق عليه‌السلام از پدر بزرگوارش حديث نقل شده است كه فرمودند پدرم على بن حسين عليه‌السلام به من فرمود: پنج گروه را در نظر داشته باش و با آنان همراهى و مصاحبت منما من گفتم پدر جان آنها كيانند؟ فرمود:

1- بپرهيز از همراهى و رفاقت با دروغگو زيرا او به منزله سرابى است كه دور را به تو نزديك و نزديك را به تو دور مى سازد.

2- بپرهيز از رفاقت با فاسق زيرا او تو را مى فروشد به لقمه اى از خوراكى يا كمتر از آن.

3- بپرهيز از رفاقت با بخيل زيرا او دست از كمك به تو به وسيله مالش برمى دارد آنگاه كه تو كاملا به آن نياز مندى.

4- بپرهيز از رفاقت با احمق زيرا او مى خواهد به تو سود برساند ولى به 66وسيله حماقتش، به تو زيان مى رساند.

5- بپرهيز از رفاقت از قاطع رحم زيرا من يافتم او را كه در سه جاى قرآن به او لعن شده است، خداى عزوجل فرموده است اگر از دستورات خداوند رويگردان شويد جز اين انتظار مى رود كه در زمين فساد و قطع پيوند خويشاوندى كنيد آنها كسانى هستند كه خداوند از رحمت خويش دورشان ساخته، گوشهايشان را كر و چشمهايشان را كور ساخته است. (36)

آنان كه عهد الهى را پس از محكم كردن مى شكنند و پيوندهايى را كه خدا دستور به برقرارى آن داده است قطع مى كنند و در روى زمين فساد مى نمايند لعنت براى آنهاست و بدى «مجازات» سراى آخرت. (37)

فاسقان كسانى هستند كه پيمان خدا را پس از محكم كردن آن مى شكنند و پيوندهايى را كه خدا دستور داده برقرار سازند قطع نموده و در روى زمين فساد مى كنند اينان زيانكارانند. (38)

اگرچه كلمه لعن در ظاهر آيه شريفه نيامده است شايد امام عليه‌السلام آن را از قول خداوند متعال كه مى فرمايد، اولئك هم الخاسرون استفاده فرموده است واز بواطن قرآن محسوب مى شود كه استفاده از باطن قرآن مخصوص ائمه اطهار «عليهم‌السلام» است آنان هستند كه معانى واقعى (ظاهر و باطن) قرآن را عالم هستند و لذا امام باقر عليه‌السلام به فرزند بزرگوارش ‍ فرمودند با قاطع رحم رفيق مباش كه او مورد لعن خداوند است انسانى كه فاسق مى شود واز راههاى عقلانى خارج مى شود و خودش را به مرحله اى از سقوط مى رساند كه چيزهايى كه ممكن بود او را به كمال و هدايت و فضايل اخلاقى برساند (مانند اصلاح در روى زمين وصله رحم و مراعات پيمان خداوندى) همان چيزها باعث گمراهى و سقوط او بشود (مانند قطع رحم و افساد در روى زمين و پيمان شكنى با خداوند) آن وقت همچو انسانى مورد لعن خداوند قرار خواهد گرفت كه مى فرمايد: و الذين ينقضون عهداللّه من بعد ميثاقه، و يقطعون ما امر اللّه به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك لهم اللعنه و لهم سوالدار. (39)

يعنى آنها كه عهد الهى را پس از محكم كردن مى شكنند و پيوندهايى را كه خدا دستور به برقرارى آن داده قطع مى كنند و در روى زمين فساد مى نمايند لعنت براى آنهاست و بدى «و مجازات» سراى آخرت.

اما رواياتى كه دلالت مى كند بر حرمت قطع رحم فراوان است و ما چند روايت را در اينجا مى آوريم.

1- عن عبداللّه سنان قال : قلت لابى عبداللّه عليه‌السلام، ان لى ابن عم اصله فيقطعنى حتى لقد هممت لقطيعته اياى ان اقطعه اتاذن لى قطعه قال : انك اذا وصلته و قطعك وصلكما اللّه عزوجل جميعا و ان قطعته و قطعك وصلكما اللّه عزوجل جميعا و ان قطعته و قطعك قطعكما اللّه (40)

عبداللّه بن سنان مى گويد به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : پسر عمويى دارم كه هرچه با پيوند برقرار مى كنم او از من قطع رابطه مى كند تا اينكه تصميم گرفتم به خاطر قطع رابطه او من هم از او قطع رابطه نمايم آيا به من اجازه مى فرماييد از او قطع رابطه كنم امام عليه‌السلام فرمودند: اگر شما با او پيوند برقرار كنى و او از شما قطع رابطه نمايد خداوند شما را باهم مى پيوندد و اما اگر شما از او قطع رابطه نمايى و او هم از شما قطع رابطه كند خداوند از هردوى شما قطع خواهد فرمود.

علامه مجلسى ره توضيحى دارند كه مى فرمايد اين پيوند شما شايد سبب شود براى بيدارى او والا يعنى اگر بيدار نشود و قطع رحم را ادامه دهد اين باعث كوتاهى عمر او و عقوبت آخرت براى او خواهد بود و بر اين نظريه كلام مولا اميرالمومنين عليه‌السلام راهم شاهد مى آورد كه حضرت فرمودند

به دشمنت احسان كن كه اين احسان شما يكى از دو پيروزى را بر شما به ارمغان خواهد آورد يا او از دشمنى با شما دست برمى دارد يا باقى مى ماند و مستحق عقوبت و رسوائى خواهد بود. (41)

2- عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال : قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله لا تقطع رحمك وان قطعك. (42)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا فرمودند: با خويشاوندانت قطع رابطه مكن اگرچه آنان از شما قطع رابطه كنند.

3 - عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال : كفر باللّه من تبرا من نسب وان دق. (43)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: آن كس كه از نسب خود اگرچه پست هم باشد بيزارى جويد به خداوند كافر شده است. مرحوم مجلسى مى فرمايد وان دق يعنى ولو نسب دور باشد.

و مرحوم علامه مجلسى در اين روايت كه امام عليه‌السلام فرمودند بيزارى جستن از نسب باعث كفر مى شود در كفر چند احتمال ذكر كرده است :

1- مراد گناه كبيره است.

2- مراد كسانى است كه قطع رحم را حلال مى دانند چون كسى كه قطع رحم را حلال بداند كافر است.

3- مراد از كافر در اينجا يعنى كفران نعمت كننده چون قطع رحم كننده به نعمت صله رحم كافر شده و كفر ان نعمت كرده است.

4- مراد اين است كه اين كفر و بيزارى شبيه كفر است چون اين كار يعنى قطع رحم كارى است كه مشابهت به كار كافر دارد چون كفار در جاهليت قطع رحم مى كردند و در آخر مى فرمايد در اين كه قاطع رحم كافر به خداست به يكى آن معناى چهارگانه كه در بالا بيان كرديم فرق نمى كند بين پدر و فرزند و يا غير اينها باشد، اينها مجموع احتمالاتى بود كه مرحوم مجلسى در كفر باللّه داده است. (44)

5- عن الصادق عليه‌السلام عن ابائه عليهم‌السلام قال : قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله اذا ظهر العلم و احترز العمل و اتلف الا لسن و اختلف القلوب و تقاطعت الارحام هناك لعنهم اللّه فاصمهم و اعمى ابصارهم. (45)

امام صادق عليه‌السلام نقل فرمود از پدران بزرگوارشان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند وقتى دانش آشكار شود و عمل به آن نشود و زبانها باهم باشند اما قلوب و دلهاى آنها با هم اختلاف داشته باشند واز خويشاوندان قطع رابطه كنند آن وقت است كه خداوند بر آنان لعنت مى كند و آنها را كر كور مى گرداند، كه حق را نمى شنوند و حقيقت را نمى توانند ببينند يعنى به علم عمل نكردن (عالم بى عمل) و زبان با قلب و دل يكى نبودن (منافق) واز خويشاوندان قطع كردن مجموع اينها باعث اين مى شود كه انسان از ديدن و شنيدن حقيقت عاجز باشد.

6- عن ابى جعفر عليه‌السلام قال، قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله، فى كلام له اياكم و عقوق الوالدين فان ريح الجنه يوجد من مسيره الف عام ولا يجدها عاق ولا قاطع. (46)

رسول خدا فرمودند: بپرهيزيد از عاق والدين و قطع نمودن از خويشاوندان به درستى كه بوى بهشت از مسير يكهزار سال به مشام انسان مى رسد اما عاق والدين و قطع رحم كننده هرگز آن را استشمام نمى كند.

7- عن عنبسه العابد قال جاء رجل فشكى الى ابى عبداللّه عليه‌السلام اقاربه فقال له : اكظم غيظك و افعل فقال : انهم يفعلول و يفعلون، فقال، اتريد ان تكون مثلهم فلا ينظر اللّه اليكم. (47)

راوى مى گويد: مردى خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد واز نزديكان و خويشاوندان خود به آن حضرت شكايت نمود حضرت به وى فرمود، خشمت را فرو نشان و كارت را انجام ده (يعنى دائما «خشمت را فرو نشان و در صدد انتقام بر ميا» عرض كرد آنان مى كنند (آنچه را كه مى خواهند) و مى كنند (و شما به من دستور فرو نشاندن خشمم را مى دهيد)؟ امام عليه‌السلام فرمودند: آيا تو هم مى خواهى مانند آنان باشى تا خداوند توجهى به شما نكند.

مرحوم مجلسى در ذيل روايت شرح مى دهند و مى فرمايد: يعنى خداوند رحمت خود را از همه شما در دنيا و آخرت باز مى دارد ولى اگر شما با آنان پيوند برقرار كرديد يا آنان دست از آزار تو بردارند آن وقت رحمت خداوند شامل همه شما مى شود و تو به آن سزاوارترى و در صورتى كه آنان دست از آزار شما بر ندارند آن وقت رحمت خداوند مخصوص تو خواهد بود و هيچ انتقامى براى تو بهتر از اين نيست. (48)

جمله آخر اين روايت كه مى فرمايد خداوند نظر مى كند به شما اين ظاهر است در اين معنى كه «قطع رابطه نمودن شما» مورد خشم و غضب خداوند است و مبغوضيت اين عمل در حد حرمت است.

8- عن الجهم بن الحميد قال : قلت لابى عبداللّه عليه‌السلام : تكون لى القرابه على غير امرى الهم على حق الرحم لا يقطعه شيئى و اذا كانوا على امرك كان لهم حقان : حق الرحم و حق الاسلام. (49)

جهم بن حميد مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : خويشاوندانى دارم كه دين مرا ندارند و در دين اسلام نيستند».

آيا آنان بر من حقى دارند، امام عليه‌السلام فرمودند: آرى خويشاوندى را چيزى قطع نمى كند و اگر همدين تو باشند دو حق پيدا مى كنند! حق خويشاوندى و حق اشتراك در اسلام.

9- وفى روايه يونس بن يعقوب قال : سمعت الصادق جعفر بن محمد عليهماالسلام : يقول فى حديث يا يونس ملعون ملعون من اذى جاره... ملعون ملعون قاطع رحم. (50)

يونس مى گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيدم در ضمن حديثى دوبار فرمودند: اى يونس از رحمت خداوند دور است كسى كه همسايه اش را اذيت كند و باز دوبار فرمودند از رحمت خداوند دور است كسى كه از خويشاوندش قطع رابطه كند.

از آنجائى كه اين دو روايت شريفه براى مومنين خالى از فايده نيست ما ترجمه كامل روايت را از وسائل الشيعه مرحوم شيخ حر عاملى «ره» مى آوريم.

يونس بن يعقوب مى گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيدم در ضمن حديثى «كه از موارد زير را محض تاكيد دوبار فرمودند از رحمت خدا دور است» از رحمت خداوند دور است « كسى كه همسايه اش را اذيت كند و از رحمت خداوند دور است كسى كه برادر ايمانى او، او را به صلح و سازش دعوت كند ولى اجابت نكند، واز رحمت خداوند دور است كسى كه آشنا با قرآن باشد در عين حال اصرار بر شمر خمر داشته باشد «يعنى شراب بخورد» واز رحمت خداوند دور است كسى كه على عليه‌السلام را دشمن داشته باشد به درستى كه على عليه‌السلام را كسى دشمن نمى دارد مگر اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را دشمن داشته باشد و كسى كه رسول خدا را دشمن داشته باشد مورد لعنت خداوند قرار خواهد گرفت هم در دنيا وهم در آخرت و از رحمت خدا دور است كسى كه مومنى را به كفر نسبت دهد مانند كسى است كه خودش كفر گفته باشد واز رحمت خداوند دور است زنى كه شوهرش را اذيت كند و سعادتمند است زنى كه به شوهرش اكرام كند و اذيتش نكند در تمام احوال زندگانيش واز رحمت خداوند دور است كسى كه قطع رحم كند واز رحمت خداوند دور است كسى كه سحر و ساحرى را تصديق كند واز رحمت خداوند دور است كسى كه بگويد ايمان فقط با زبان گفتن است بدون داشتن عمل واز رحمت خداوند دور است كسى كه خداوند به او مالى بدهد ولى او انفاق نكند چيزى را آيا نشنيده اى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند، يك درهم صدقه از ده شب نماز خواندن افضل است و حضرت فرمودند كه از رحمت خداوند دور است كسى كه پدر و مادرش را بزند واز رحمت خداوند دور است كسى كه عاق والدين باشد و از رحمت خداوند دور است كسى كه به مسجد وقار و احترام قائل نباشد. (51)

10 - عن حذيفه بن منصور قال : قال ابو عبداللّه عليه‌السلام اتقو الحالقه فانما تميت الرجال قلت، ومالحالقه؟ قال : قطيعه الرحم. (52)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: بپرهيزيد از«حالقه» به درستى كه آن مردان را از بين مى برد حذيفه مى گويد از امام عليه‌السلام پرسيدم حالقه چيست؟ فرمودند قطع رابطه كردن با خويشاوند است.

11- قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله عن جبرئيل عليه‌السلام عن اللّه عزوجل قال : لا تنزل الرحمه على قوم فهيم قاطع الرحم. (53)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از جبرئيل عليه‌السلام او از خداوند متعال نقل مى كند كه فرمودند: رحمت نازل نمى شود بر جمعى كه در داخل آن جمع قاطع رحم «كسى كه از خويشاوندش ‍ قطع رابطه كند» وجود داشته باشد.

12- عن رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله : انه قال : قطيعه الرحم تحجب الدعاء. (54)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند قطع ارتباط با خويشاوند، مانع بول دعا و نيايش مى شود.

13- قال على عليه‌السلام : قطيعه الرحم تزيل النعم.

على عليه‌السلام فرمودند: قطع ارتباط با خويشاوند نعمت را زائل مى سازد.

(55)

14- قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله : ما من ذنب اجدر ان يعجل اللّه لصاحبه العقوبه فى دنيا مع ما ادخره فى الاخره من البغى و قطيعه الرحم. (56)

رسول خدا فرمودند: گناهى نيست كه سزاوار باشد خداوند شتاب كند در عذاب صاحب آن در دنيا افزون بر عذابى كه براى آخرتش ذخيره كرده است از ستم و قطع ارتباط با خويشاوند.

توضيح : ستم و قطع رحم آثار سوء و نتيجه منفى دارند در دنيا انسان را قبل از مجازات در آخرت گرفتار مى كنند و در صورتى كه از ظلم و ستمى كه مرتكب شده و قطع رحم كرده توبه نكرده باشد در آخرت هم مجازات مى شود.

15- عن ابى بصير قال : سالت ابا عبداللّه عليه‌السلام : عن الرجل يصرم (اى يقطع) ذوى قرابته ممن لا يعرف الحق؟ قال : لا ينبغى له ان يصرمه. (57)

ابوبصير مى گويد از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم از مردى كه از خويشاوندانش به خاطر اينكه مذهب حق را نمى شناسند - يعنى شيعه نيستند - قطع ارتباط كند امام عليه‌السلام فرمودند سزاوار نيست كه از آنان قطع ارتباط كند.

16- عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : انه قال لا يدخل الجنه قاطع رحم.

رسول خدا فرمودند: كسانى كه با خويشاوندانش قطع ارتباط كند وارد بهشت نمى شود.

17- امام صادق عليه‌السلام فرمودند: مردى خدمت رسول خدا آمد عرض كرد يا رسول اللّه من اقوامى دارم كه اگر با آنان رفت و آمد داشته باشم شخصيت من ضرر مى بيند و به من دشنام مى دهند مى خواهم از آنان قطع ارتباط كنم حضرت فرمودند: آن وقت خداوند هم از همه شما قطع خواهد فرمود اين روايت را محدث بزرگوار مرحوم كلينى «ره» در كتاب شريف اصول كافى نقل فرموده است، اما عين روايت (58)

فقال : يا رسول اللّه اهل بيتى ابوا الا توثبا على و قطيعه لى و شتيمه، فارفضهم؟ قال : اذا يرفصكم اللّه جميعا قال : فكيف اصنع؟ قال : تصل من قطعك و تعطى من حرمك و تعفو عمن ظلمك، فانك اذا فعلت ذالك كان لك من اللّه عليهم ظهير. (59)

ترجمه : امام صادق عليه‌السلام فرمود: مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد گفت يا رسول اللّه فاميل من تصميم گرفته اند بر من حمله كنند و از من قطع ارتباط كنند و دشنامم دهند آيا من حق دارم آنان را ترك كنم واز آنان دور شوم فرمودند در آن صورت خدا هم شما را ترك مى كند عرض كرد پس چه كنم؟ حضرت فرمودند شما پيوند برقرار كنيد با هر كه با شما قطع ارتباط كند و عطا كن به هر كه تو را مرحوم كند و گذشت كن با هركه به تو ستم كند براى اينكه اگر شما اين كارها را انجام داديد خداوند شما را بر آنان يارى مى دهد.

مرحوم علامه مجلسى توضيحى دارند كه مى فرمايد: اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند در آن صورت خداوند همه شما را ترك مى كند ترك خداوند كنايه از صلب كردن رحمت و نصرت خود از شما است و نازل كردن عقوبت و عذاب، بر شما است و مراد از ظهير در اينجا كمك الهى و ملائكه و خوبان مومنين است. (60)

18- عن بعض اصحابنا عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال : قلت له ان اخوتى و بنى عمى قد ضيقوا على الدار و الجاونى منها الى بيت ولو تكلمت اخذت ما فى ايديهم قال! فقال لى اصبر فان اللّه سيجعل لك فرجا قال : فانصرفت و وقع الوباء فى سنه احدى و ثلاثين (و مائه) فماتوا و اللّه كلهم فما بقى منهم احد، فقال : هو بماصنعوا بك و بعقوقهم اياك و قطع رحمهم بتروا اتحب انهم بقوا و انهم ضيقوا عليك؟ قال : قلت اى واللّه. (61)

از برخى از اصحاب نقل شده است كه مى گويد به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم برادران و عموزادگان خانه ام را بر من تنگ كرده اند واز همه آن خانه مرا به يك اطاق، پناهنده كرده اند، و من چنانچه در اين باره اقدام كنم آنچه در دست آنها است مى گيرم، آن حضرت فرمودند صبر كن زيرا خداوند برايت گشايشى فراهم خواهد فرمود.

مى گويد من منصرف شدم وبائى در سال صد و سى و يك آمد و به خدا سوگند همگى آنان مردند و يك نفر از آنان هم باقى نماند مى گويد من بيرون آمدم و به نزد آن حضرت رفتم كه بر امام صادق عليه‌السلام وارد شدم فرمود حال اهل خانه ات چطور است؟ عرض كردم به خدا سوگند همه آنان مردند و يك نفر هم از آنها زنده نماند حضرت فرمود اين براى آن كارى بود كه به تو كردند و براى آن آزارى كه به تو رساندند و قطع رحمى كه كردند در نتيجه نابود شدند، آيا مى خواستى كه زنده باشند و بر تو تنگ بگريند، عرض كردم : آرى به خدا سوگند.

19- فى وصيت الصادق عليه‌السلام لعبداللّه بن جندب، يا ابن جندب! صل من قطعك و اعط من حرمك و احسن الى من اساء اليك و سلم على من سبك و انصف على من خاصمك و اعف عمن ظلمك كما انك تحب ان يعفى عنك فاعتبر بعفواللّه عنك. (62)

در وصيت امام صادق عليه‌السلام به فرزند جندب آمده است كه حضرت فرمودند اى پسر جندب پيوند برقرار كن با كسى كه از تو قطع رابطه كرده است و بخشش كن به كسى كه محرومت كرده است و احسان كن به كسى كه به تو بدى كرده است و سلام كن به كسى كه دشنامت داده است و منصفانه رفتار كن با دشمنت و عفو كن از كسى كه به تو ستم روا داشته است آن طورى كه دوست دارى از شما عفو شود عبرت و پند بگير از عفو خداوند از تو.

يعنى خداوند همان طورى كه از گناهان تو عفو مى كند و شما را براى گناهانت گرفتار نمى كند و نعمتهاى فراوانش را از شما قطع نمى كند شما هم از بدى مردم مخصوصا اگر خويشاوند باشد عفو كن چون يك صفت خداپسندانه است.

در اول روايت امام عليه‌السلام فرمود پيوند برقرار كن با كسى كه از شما قطع ارتباط كرده است در روايتى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است كه حضرت فرمودند: اگر بعد از قطع ارتباط شما پيوند برقرار كنيد سپس اقوامت از شما قطع كنند آن وقت براى شما از طرف خداوند كمك خواهد شد بر عليه آنها. (63)

مرحوم صاحب جواهر وقتى معاصى و گناهانى كه به آنها وعده عذاب داده شده مى شمارد مى فرمايد نهم قطع ارتباط با خويشاوندان است. (64)

20 - امام باقر عليه‌السلام فرمودند: سه خصلت است كه صاحب آنها قبل از مرگشان و بال و سزاى آنها را خواهند ديد، 1 - ظلم و ستم 2 - قطع ارتباط با خويشاوندان 3 - قسم دروغ. (65)

21 - عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : وجدنا فى كتاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله اذا ظهر الزنا من بعدى كثر موت الفجاه و اذا طفف المكيال و الميزان اخذهم اللّه باالسنين و النقض و اذا منعو الزكاه منعت الارض بر كتها من الزرع و الثمار و المعادن كلها و اذا جاروا فى الاحكام تعاونوا على الظلم و العدوان و اذا نقضو العهد سلط اللّه عليهم عدوهم و اذا قطعو الارحام جعلت الاموال فى ايدى الاشرار و اذا لم يامروا بالمعروف، و لم ينهوا عن المنكر و لم يتبعو الاخيار من اهل بيتى سلط اللّه عليهم شرارهم فيدعو خيار هم فلا يستجاب لهم. (66) امام باقر عليه‌السلام فرمودند، كه در كتاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله يافتم (نوشته بود) هرگاه پس از من زنا پديدار شود مرگ ناگهانى فراوان مى شود و هرگاه از پيمانه و ترازو كم كنند خداوند آنان را به قحطى و كمى خوار و بار و ساير وسايل زندگى گرفتار مى كند و هرگاه از دادن زكات دريغ كنند زمين بركات خود را از زراعت و ميوه ها و معادن منع مى كند و هرگاه در احكام به ناحق حكم كند همكارى در ستم و عدوان خواهند كرد و به ستم همديگر دچار مى شوند، وقتى پيمان شكنى مى كنند خداوند دشمنشان را بر آنان مسلط مى كند وقتى كه قطع رحم مى كنند خداوند اموال و ثروتها را در دست اشرار قرار مى دهد وقتى امر به معروف و نهى از منكر را ترك نمايند و پيروى از نيكان اهل بيت عليه‌السلام من ننمايند خداوند اشرار آنان را بر ايشان مسلط مى كند پس نيكان آنان دعا مى كند و هرگز مستجاب نمى شود. مرحوم علامه مجلسى توضيحى دارند كه مى فرمايد: قطع رحم سبب افتادن اموال در دست اشرار مى شود و براى آن اسباب ظاهرى و باطنى وجود دارد از جمله اسباب ظاهرى آن اين است كه آنان در جلوگيرى از ستم همكارى نمى كنند پس اشرار بر آنان مسلط و اموال آنان را غارت مى كنند و اين به تجربه ثابت شده است كه آنان نزاع مى كنند و شكايت مى برند پيش حكام جور و به وسيله رشوه اموالشان در دست اشرار قرار مى گيرند و سبب باطنى آن هم قطع لطف خداوند است از ايشان. (67)

از مجموع اين روايات حرمت قطع ارتباط خويشاوندى روشن مى شود و قطع رحم از گناهان كبيره است و مومنين بايد از آن اجتناب كنند و دستور الهى را مراعات كنند و پيوند خويشاوندى را در تمام مراتب آن انجام دهند كه مورد رضايت خداوند و ائمه (اطهار عليهم‌السلام) قرار خواهند گرفت انشاء اللّه.

# بخش چهارم : آثار مثبت اجتماعى و فردى

ما در اين فصل روايت آموزنده را مى آوريم كه از آن روايات اهميت پيوند برقرار كردن با خويشاوندان از ديدگاه ائمه هدى عليهم‌السلام و آثار مهم اجتماعى و فردى آن به خوبى و روشنى واضح مى گردد.

1- قال ابو جعفر عليه‌السلام : صله الارحام تزكى الاعمال و تدفع البلوى و تنمى الاموال و تنسى له فى عمره و توسع فى رزقه و تحبب فى اهل بيته فليتق اللّه و ليصل رحمة. (68)

امام باقر عليه‌السلام فرمودند پيوند برقرار كن با خويشاوندان اعمال انسان را پاك، و بلا را از انسان دور، و به اموال انسان بركت، و عمر انسان را به تاخير مى افكند و روزيش را وسعت مى بخشد و در ميان خانواده محبوبش مى سازد پس بايد از خداوند پروا كرد و پيوند با خويشاوند را انجام داد.

2- عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال : ان صله الرحم تزكى الاعمال و تنمى الاموال و تيسر الحساب و تدفع البلوى و تزيد فى الرزق. (69)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: « صله رحم اعمال را پاك، و اموال را بسيار و حساب را آسان، و بلا را زايل، و روزى را فراوان مى كند.

در اين آيه شريفه هم مثل سابق تصريح شده است كه پيوند خويشاوندى چند اثر مهم از جمله دفع بلا را در پى خواهد داشت.

3- قال ابو عبداللّه عليه‌السلام : صله الرحم تهون الحساب يوم القيامه و هى منساه العمر و تقى مصارع السوء و صدقه الليل تطفى ء غضب الرب. (70)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند پيوند برقرار كن با خويشاوند حساب روز قيامت را آسان، عمر را طولانى، و از مرگ بد حفظ مى نمايد و صدقه شب خشم خداوند را خاموش مى سازد.

4- عن اسحاق بن عمار قال : سمعت ابا عبداللّه عليه‌السلام يقول : ان صله الرحم و البر ليهونان الحساب و يعصمان من الذنوب فصلوا ارحامكم و بروا باخوانكم و لو بحسن السلام و رد الجواب. (71)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند صله رحم و احسان حساب روز قيامت را آسان، و از گناهان محفوظ مى دارد پس با خويشاوندان پيوند برقرار كنيد و به برادران خود احسان نمائيد، اگر چه بوسيله سلام كردن خوب و جواب سلام كردن بوده باشد.

5- عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله ان اعجل الخير ثوابا صله الرحم. (72)

رسول خدا فرمودند: ثواب صله رحم «پيوند برقرار كردن با خويشاوند» از ثواب همه خوبيها زودتر به انسان مى رسد، چون بيشترين ثواب صله رحم به خود صله كننده مى رسد در دنيا مانند فزونى عمر و مال و محبت در اقوام و مانند اينها.

6- عن ابى جعفر عليه‌السلام قال صله الار حام تحسن الخلق، و تسمح الكف و تطيب النفس و تزيد فى الرزق و تنسى فى الاجل

امام باقر عليه‌السلام فرمودند: صله رحم خلق و اخلاق انسان را نيكو و دست انسان را باز، يعنى انسان را با سخاوت و بخشنده و نفس انسان را پاكيزه، و روزى را زياد و مرگ را به تاخير مى اندازد.

مرحوم علامه مجلسى (ره) در اينكه صله رحم نفس را پاك مى كند توضيحى دارند كه مى فرمايد: اينكه صله رحم اخلاق انسان را نيكو مى كند چون بوسيله صله رحم حسن معاشرت در انسان حالتى را بوجود مى آورند كه آن حالت انسان را از كارهاى زشت باز مى دارد

و اين خوشرفتارى به ديگران هم سرايت مى كند و همچنين سماحه الكف يعنى دست باز بودن براى صله كننده، عادت مى شود و نفس انسان بوسيله صله رحم پاك مى شود يعنى پيوند بر قرار كردن با خويشاوند مخصوصا اگر با مال باشد انسان را بخشنده و عفوكننده بار مى آورد يا صله رحم نفس را پاك مى كند يعنى صله رحم انسان را از حسد و كينه و ساير صفات زشت پاك مى سازد.

و صله رحم انسان را فارغ البال قرار مى دهد يعنى صله كننده در فكر دفع دشمنان نيست چون به وسيله خود صله، دشمنى از ميان او و خويشاوندان بر داشته مى شود و اين باعث مى شود كه از شر ساير مخلوقات نيز در امان باشد بلكه اين صفت «پيوند با خويشاوندان». موجب دوستى ديگران نيز مى گردد. (73)

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا نقل فرمودند كه آن حضرت فرمودند:

كارهاى نيك از بلاهاى بزرگ جلوگيرى مى كند و صدقه دادن خشم خداوند را خاموش، و پيوند برقراركردن با خوشاوندان عمر را طولانى و فقر را از بين مى برد (74)

7- عن ابى بصير عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال : قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله «ان فى الجنه درجه لا يبلغها الا امام عادل، او ذو رحم وصول، او ذو عيال صبور» (75)

امام صادق عليه‌السلام فرمود رسول خدا فرمودند در بهشت درجه اى كه به آن درجه نمى رسد مگر رهبر عادل يا بيشتر صله كننده يا عيالمندى كه براى خرج آنها صبر و پايدارى كند امام در اين روايت مى فرمايند پيوند برقرار كردن با خويشاوندان موجب رسيدن به عالى ترين درجه بهشت خواهد بود.

8- عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله : «بر الوالدين وصله الرحم يهونان الحساب، ثم تلاهذه الايه «والذين يصلون ما امر اللّه به ان يوصل و يخشون ربهم و يخافون سوء الحساب (76)

رسول خدا فرمودند: نيكى به پدر و پيوند برقراركردن با خويشاوند، حساب روز قيامت را آسان مى كنند سپس آن حضرت اين آيه شريفه را قرائت فرمودند: «و آنان كه پيوندهايى را كه خدا دستور به برقرارى آن داده است برقرار مى كنند و از پروردگارشان مى ترسند و از بدى روز قيامت بيم دارند». در اين زمينه كه پيوند خويشاوندى حساب روز قيامت را آسان مى كند روايات فراوانى وارد شده است از جمله در رواياتى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه آن حضرت در قسمتى از آن روايت فرمودند:

صله الرحم تهون الحساب يوم القيامه. (77)

پيوند برقرار كردن با خويشاوند، حساب روز قيامت را آسان مى كند و امام على عليه‌السلام فرمودند كه رسول خدا فرمودند صله الرحم تهون الحساب (78)

و امام صادق عليه‌السلام در قسمتى از روايتى كه از آن حضرت نقل شده فرمودند صله رحم حساب را آسان مى سازد (79)

9- قال ابوالحسن الرضا عليه‌السلام : يكون الرجل يصل الرحمه فيكون قد بقى من عمره ثلاث سنين، فيصرها اللّه ثلاثين سنه و يفعل اللّه ما يشاء. (80)

امام رضا عليه‌السلام فرمودند مردى كه سه سال از عمرش باقى مانده بود صله رحم مى كند خداوند عمرش را سى سال قرار مى دهد و خداوند هر چه بخواهد مى كند.

10 - و قال اميرالمونين عليه‌السلام : احسن يحسن اليك، ارحم ترحم قل خيرا بخير صل رحمك يزد اللّه فى عمرك. (81)

على عليه‌السلام فرمودند نيكى كن تا به شما نيكى كنند و با مردم مدارا و به آنها محبت كن تا با شما مدارا و محبت كنند پشت سر مردم خير و خوبيهاى آنها را بگو تا درباره شما هم خير و خوبيها گفته شود پيوند برقرار كن با خويشاوندت خداوند عمر شما را بيشتر مى كند.

11- و قال رسول اللّه، من ضمن لى واحده، ضمنت له اربعه يصل رحمة فيحبه اللّه تعالى و يوسع عليه رزقه و يزيد فى عمره و يدخله الجنه التى وعده (82)

رسول خدا فرمودند: «هر كدام از شما براى من يك چيز را ضمانت كند من براى او چهار چيز را ضامن مى شوم، 1- هركس از شما صله رحم كند خداوند او را دوست مى دارد.

2- خداوند روزى او را افزون مى كند، 3- عمر را مى افزايد، 4- اينكه خداوند او را داخل بهشتى كه وعده داده است نمايد.

و قال الحسين عليه‌السلام : من سره ان ينسا فى اجله، و يزاد فى رزقه، فليصل رحممه.

امام حسين عليه‌السلام فرمودند: «كسى كه خوشحال مى كند او را اينكه در مرگش تاخير افتاده شود و روزى او افزون شود پس پيوند برقرار كند با خويشاوندش. (83)

12- و قال ابوعبداللّه عليه‌السلام : «صله الرحم و حسن الجوار يعمر ان الديار و يزيدان فى الاعمار. (84)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: «صله و خوشرفتارى با همسايه ها، شهرها را آباد و عمرها را بيشتر مى كند.

13- عن ميسر عن احدهما عليهما‌السلام قال يا ميسر انى لا ظنك وصولا لبنى ابيك قلت نعم جعلت فداك لقد كنت فى السوق و انا غلام و اجرتى درهمان و كنت اعطى واحده عمتى و واحده خالى فقال : اما و اللّه لقد حضر اجلك مرتين كل ذالك يوخر. (85)

امام صادق يا امام باقر عليهما‌السلام فرمودند ميسر من به تو گمانم اين است كه پيوند خويشاوندان پدرت را مراعات مى كنى راوى مى گويد بلى فدايت شوم آنگاه كه در بازار و خودم غلام بودم هر روز به دو درهم كار مى كردم يكى را به عمه ام و يكى را به خاله ام مى دادم امام عليه‌السلام فرمود: به خدا قسم مرگ تو دو بار رسيده است ولى هر كدام از آن صله رحم تو مرگ و اجلت را به تاخير افكنده است.

14- و در حديثى از رسول خدا نقل شده است كه حضرت فرمودند كسى كه دوست دارد عمر او زياد شود و روزى او فراوان باشد پيوند برقرار كردن با آنان از اطاعت خداوند حساب مى شود (86)

15 - وقال الصادق عليه‌السلام : «من احب ان يخفف اللّه عزوجل عنه سكرات الموت فليكن لقرابته وصولا و بوالديه بارا فاذا كان كذالك هون اللّه عليه سكرات الموت، و لم يصبه فى حياته فقر ابدا. (87)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: كسى كه دوست دارد كه خداوند متعال شدائد مرگ را بر او سهل و آسان فرمايد «شدائدى كه عقل و فهم انسان را تغيير مى دهد و شعور را از انسان مى گيرد» بايد با خويشاوندش هميشه پيوند برقرار كند و پدر و مادر احسان كند، و وقتى كه اين كارها را انجام داد آن وقت خداوند متعال شدائد مرگ را بر او آسان مى گرداند و در زندگى او، هرگز به فقر مبتلا نمى شود.

حضرت فاطمه زهرا عليه‌السلام در قسمتى از خطبه شريفه فرمودند:

«و صله الارحام منماه للمدد».

يعنى خداوند پيوند برقرار كردن با خويشاوندان را تعيين فرموده است تا اينكه عدد شما فزون شود. (88)

و حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام هم در نهج البلاغه حكمت 244

فرموده : و صله الارحام منماه للمدد.

على عليه‌السلام وقتى كه علت وجوب پاره اى از احكام الهى را بيان مى فرمايد مى گويد: وصله رحم را واجب فرموده است تا اينكه عدد و افراد هر قبيله فزون شوند.

با رفت و آمد است كه افراد هر قبيله همديگر را مى شناسند و از مشكلات همديگر با خبر مى شوند و در رفع آن مى كوشند و رسول خدا در ضمن حديثى فرمودند صلوا قراباتكم و لا تجاوروهم

(89) حضرت فرمودند با نزديكانتان پيوند برقرار كنيد اما با آنها همسايه نباشيد همسايگى با آنها در ميان شما كينه ها بوجود مى آورد.

17- امام صادق عليه‌السلام فرمودند سه چيز است از مكارم دنيا و آخرت مى باشند، ثلاث من مكارم الدنيا و الاخره تعفو عمن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل عليك.

(90) امام صادق عليه‌السلام فرمودند سه چيز است كه از مكارم دنيا و آخرت مى باشد، 1- عفو نمايى از كسى كه به تو ستم كرده است 2- پيوند برقرار كنى با كسى كه از تو قطع ارتباط كرده است 3 - و با حلم و بردبارى رفتار كنى وقتى كه در حق تو كوتاهى شود.

مكارم جمع مكرمه است و كريم يعنى كسى كه تمام صفات خير و شرف و فضيلت را دارا باشد «يحلم يعنى كسى كه در كيفر نمودن شتاب و عجله نكند».

با در نظر گرفتن اين حديث شريف كه سه جمله با ارزش در آن ذكر شده است انسانها در دنيا از نظر اجتماعى و در پيش وجدان خودشان يك نوع آرامش روحى و جسمى، احساس مى كنند و در آخرت هم از نظر امام عليه‌السلام از با فضيلت ترين انسانها شناخته مى شوند.

از مجموع روايات ذكر شده درباره پيوند خويشاوندى از نظر اجتماعى و فردى آثار متعدد و مهمى را از ائمه معصومين سلام الله عليهم بيان شد اميدواريم كه مومنين اين واجب دينى و مهم اجتماعى را در تمام مراتب آن رعايت كنند كه موجب خرسندى ائمه اطهار (عليهم‌السلام) خواهد بود.

# بخش پنجم : قطع رحم و آثار ناگوار فردى و اجتماعى

براى گرفتاريهاى فردى و اجتماعى كه براى افراد در جامعه بوجود مى آيد علل متعددى را مى توان بيان كرد از جمله عدم تهذيب اخلاقى افراد جامعه مى باشد اگر در افراد جامعه مخصوصا در خويشاوندان، صلح و صفا حاكم باشد كار آن جامعه به استقامت منتهى مى شود و شاخه هاى آن جامعه محكم و ثمره اش اتحاد و همبستگى خواهد بود.

اسلام عزيز در اصلاح اجتماع تدريجا اقدام مى نمايد اول به تهذيب فرد مى پردازد آنگاه به وضع خانواده مى پردازد و پس از آنكه اركان خانواده را مستحكم كرد سپس به خويشاوندان و ارحام مى پردازد و در تحكيم ارتباط ميان آنان مى كوشد و پيروان خود را وادار به وحدت نسبت به خويشاوندان مى كند و كسانى را كه ارتباط خويشاوندى را قطع مى كنند تهديد به عذاب مى كند و در اجتماعى كه اعضاى آن تكامل يافته و با نظم صحيح تربيت يافته اند اصلاح اين گونه اجتماع آسان خواهد بود پيامبر بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله براى فزونى و كمى عمر بوسيله صله رحم و قطع رحم مثال روشنى فرموده است حضرت فرمودند انسان گاهى صله رحم بجاى مى آورد در حالى كه از عمرش بيش از سه سال باقى نمانده خدا عمر او رابه سى و سه سال امتداد مى دهد و چه بسا گاهى هم انسان قطع رحم مى كند در حالى كه سى و سه سال از عمرش باقى مانده است و خداوند عمر او را به سه سال تقليل مى دهد در وسائل الشيعه در قسمت پايانى روايت مى فرمايد: و ان المرء ليقطع رحمة و قد بقى من عمره ثلاث و ثلاثون سنة فصيرها الله الى ثلاث سنين او ادنى (91)

به درستى كه فردى قطع رحم مى كند در حاليكه از عمر او سى و سه سال باقى مانده است خداوند در اثر قطع ارتباط خويشاوندى آن سى سه سال را به سه سال يا كمتر برمى گرداند.

شكى نيست كه صله رحم ريشه فساد را از بين مى برد زيرا در بين اقوام هميشه كدورتهاى ايجاد مى شود و اين كدورتها اگر برطرف نشود سبب بروز فتنه هاى بزرگى خواهد بود روى همين اصل است كه گفته اند الارقاب كاالعقارب يعنى نزديكان همانند عقربهاى موذى مى باشند كه نزديكان را مى گزند بنابراين صله رحم كار نيكى است كه موجب حفظ اتحاد و از بين رفتن شر و فساد مى باشد از اين رو صله رحم از نظر اسلام پاداش بيشترى هم دارد و اسلام به كمترين حد ارتباط كه موجب برقرارى همبستگى شود بسنده كرده است رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: در دنيا ولو با يك سلام كردن هم با نزديكان ارتباط برقرار كنيد قطع رحم و بريدن از خويشاوندان از جمله گناهانى است كه خداوند در دنيا پيش از آخرت گناهكار را به مكافات عملش دچار ميسازد امام على عليه‌السلام فرمودند: سه خصلت زشت است كه صاحب آن تا مكافات آن گناهان را نبيند نخواهد مرد ستمكارى بريدن از خويشاوندان و قسم دروغ (92) .

البته خويشاوندى از ديدگاه ائمه اطهار و پيامبر عظيم الشاءن با خويشاوند در عرف مردم متفاوت است زيرا از نظر پيامبر افراد اگر در چهل پشت هم به هم برسند باز خويشاوند محسوب مى شوند پيامبر خدا مى فرمايد: هنگامى كه مرا به معراج بردند خويشاوندى را ديدم كه به عرش الهى چسبيده و از خويشاوند ديگرى به درگاه الهى شكايت مى كند به او گفتم : ميان تو و آن خويشاوند چه نسبتى هست گفت در چهل پشت، پدران ما به هم مى رسند (93) .

اينك عين روايت، قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : لما اسرى بى الى السماء راءيت رحما متعلقة بالعرش تشكو الى الله رحما لها، فقلت : كم بينك و بينها من اءب؟ فقالت : نلتقى فى اربعين ابا

در اين فصل به چند روايت هم اشاره مى كنيم و مى آوريم كه از آنها آثار ناگوار قطعح رحم از نظر اجتماعى و فردى به خوبى استفاده مى شود مسلم است كه قطع ارتباط خويشاوندى موجب قطع نعمت الهى مى شود.

## آثار ناگوار قطع رحم

1 - امام صادق عليه‌السلام در قسمتى از روايتى كه سليمان بن هلال از آن حضرت نقل مى كند فرمودند: فلا يزلون فى ذالك حتى يقاطعوا فاذا فعلوا ذالك انقشع عنهم (94) .

راوى مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : قبيله اى نسبت به يكديگر احسان مى كنند و پيوند خويشاوندى برقرار مى سازند حضرت فرمودند آن وقت است كه اموالشان بيشتر مى شود فزونى مى گيرد و همواره چنين مى باشند تا زمانى كه از يكديگر قطع ارتباط كنند و چون از هم بريدند آن وقت است كه آن فزونى از آنها برداشته مى شود.

2 - امام باقر عليه‌السلام از جد بزرگوارشان اميرالمؤ منين عليه‌السلام در قسمتى از روايتى نقل فرمودند كه قطع ارتباط خويشاوندى چه اثر ناگوارى را در پى خواهد داشت؟ فرمودند: و ان اليمين الكاذبة و قطيعة الرحم لتذران الديار بلاقع من اهلها و تنقل الرحم و ان نقل الرحم انقطاع النسل (95) .

و به درستى كه قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ويران و خالى از اهل و ديار مى كند و خويشاوندى را از جا برميكند و از جاى بركندن خويشاوندى مايه قطع نسل مى گردد.

در صورتى كه در اقوام كدورتى پيش آيد و يك ظرف قطع ارتباط كند و طرف ديگر به قطع ارتباط او اعتنا نكند وظيفه شرعى خودش را انجام دهد اين رفتار اثر سوء و ناگوار را براى قطع رحم كننده در پى خواهد داشت اين مطلب را داود رقى از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند و مى گويد

3 - كنت جالسا عندا ابى عبدالله عليه‌السلام اذ قال لى مبتدئا من قبل نفسه : يا داود لقد عرضت على اعمالكم يوم الخمس فراءيت فيما عرض على من عملك صلتك لابن عمك فلان فسرنى ذالك، انى علمت ان صلتك له اسرع لفناء عمره وقطع اجله قال داود: و كان لى ابن عم معاندا خبيثا بلغنى عنه و عن عياله سوء حال فصككت له و الصك معرب چك با الفارسية نفقة قبل خروجى الى مكة، فلما صرت بالمدينة خبرنى ابوعبدالله عليه‌السلام بذالك (96) .

داود رقى گويد: در خدمت امام صادق عليه‌السلام نشسته بودم ناگاه امام عليه‌السلام آغاز سخن نمودند و فرمودند اى داود روزهاى پنجشنبه اعمال شما بر من عرضه مى شود در چيزهائيكه بر من عرضه شده بود عمل تو را ديدم با فلان پسر كه عمويت كه پيوند خويشاوندى برقرارى كرده اى و اين عمل تو مرا خوشحال نمود به درستى كه پيوند برقرار كردن شما با او در نابودى عمر او و به پايان رساندن اجل وى سرعت بخشيده است داود مى گويد من پسر عمويى داشتم كه خبيث و معاند بود به من رسيد از او و عيالش كه وضع مالى آنها خوب نيست وقتى كه مى خواستم به مكه بروم براى آنها حواله اى چك كنار گذاشتم وقتى كه به مدينه رسيدم امام صادق عليه‌السلام به من از جريان خبر دادند.

كوتاهى عمر و محروميت از مال دنيا هم يكى ديگر از آثار نامطلوب قطع ارتباط خويشاوندى است.

4 - ابوحمزه ثمالى از اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت مى كند:

قال : قال اميرالمومنين عليه‌السلام فى خطبة اعوذبالله من الذنوب التى تعجل الفناء فقام اليه عبدالله بن الكواء اليشكرى فقال : يا اميرالمومنين او تكون ذنوب تعجل الفنا؟ فقال نعم ويلك قطيعه الرحم، ان اهل بيت ليجتمعون و يتواسون و هم فجره فيرزقهم الله و ان اهل البيت ليترقون و يقطع بعضهم بعضا فيحرمهم الله و هم اتقياء. (97)

ابو حمزه ثمالى مى گويد: اميرالمومنين عليه‌السلام در خطبه اى فرمودند پناه مى برم به خدا از گناهانى كه در نابودى مرتكب شونده شتاب مى كند عبدالله بن يشكرى برخاست و گفت يا اميرالمومنين! مگر گناهى هم هست كه عامل شتاب در نابودى باشد حضرت فرمودند، آرى واى بر تو آن گناه قطع رحم است، چه بسا نواده هايى هستند گرد هم مى آيند و يارى هم مى كنند با اينكه از حق دورند خداوند به آنان وسعت روزى مى دهد و چه بسا نواده هايى هستند كه از هم جدا مى شوند و از همديگر قطع رحم مى كنند پس خداوند آنان را محروم از روزى مى كند در حالى كه پرهيزكارند.

5- عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : قال اميرالمومنين عليه‌السلام : لن يرغب المرء عن عشيرته و ان كان ذامال و ولد و عن مودتهم و كرامتهم و دفاعهم بايديهم و السنتهم، هم اشد الناس ‍ حيطه من ورائه و اعطفهم عليه و المهم لشعثه ان اصابته مصيبته او نزل به بعض مكاره الامور، و من يقبض يده عن عشيرته فانما يقبض عنهم يدا واحده و تقبض عنه منهم ايدى كثيره و من يلن حاشيه يعرف صديقه منه الموده و من بسط يده باالمعروف اذا وجده يخلف الله له ما انفق فى دنياه و يضاعف له فى آخرته و لسان المصدق للمرء يجعله الله فى الناس خير من المال، ياكله و يورثه لا يزدادن احدكم كبرا و عظما فى نفسه و نايا عن عشيرته، ان كان موسرا فى المال، و لا يزدادن احدكم فى اخيه زهدا و لا منه بعدا اذا لم يرمنه مروة و كان معوذا فى المال و لا ينفع احدكم عن القرابة بها الخصاصة ان يسدها بها لا ينفعه ان مسكه و لا يضره ان استهلكه. (98)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: كه اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند: انسان اگر چه مال و فرزند داشته باشد هرگز نبايد از خويشاوند خود و از دوستى و كرامت و دفاع، دستى و زبانى آنها رو بگرداند آنها از مردم، در كنار او محكمترند و به او مهربان ترند و اگر مصيبتى به او برسد يا بدى براى او پيش بيايد پريشانى او را سامان دهنده ترند و هر كه دست كمك از فاميل خويش باز دارد از آنها يكدست گرفته شده و از خود او دستهاى بسيار و هر كه نرمى و فروتنى نشان دهد دوستش از او مودت مى بيند و هر كه چون دارا شود و دست به احسان بگشايد آنچه را داده در دنيا جبران مى كند و در آخرت هم برايش چند برابر مرحمت مى كند و نام نيكى كه خداوند براى كسى در ميان مى گذارد از مالى كه مى خورد و به ارث مى گذارد بهتر است هر كه از شما كه ثروت و مالى پيدا كرد نبايد تكبرش زياد شود و خود را بزرگ بداند و از خويشاوندانش دور شود و هيچ يك از شما نبايد نسبت به برادرى كه چون مال ندارد، به او احسان نمى كند از او دورى كند و هيچ يك از شما نبايد از كمك كردن مالى به خويشاوندى كه در فقر و نياز شديد به سر مى برد غفلت كند به مالى كه بودن و نبودن آن براى انسان اهميتى ندارد«زيرا گاهى ممكن است خويشاوند به چيزى احتياج داشته باشند كه نزد انسان اضافه و بى فايده باشد».

كسانى كه با ارحام و خويشاوندانشان قطع ارتباط مى كنند و دور از هم زندگى مى كنند در روز گرفتارى در خودشان احساس تنهائى مى كنند در همچو مواقعى خويشاوندان هستند كه بايد يار و ياور هم باشند در اين حديث شريف كه بيان كرديم ملاحظه فرموديد كه على عليه‌السلام فرمودند ارحام از همه بيشتر هواى همديگر را مى توانند داشته باشند.

6- شكايت از خويشاوندان

در روايتى از امام على عليه‌السلام نقل شده است آمده است خويشاوندانى كه به هم ديگر كمك مالى نمى كردند و يكى از آنها بدهكار شده بود خدمت حضرت على عليه‌السلام آمد از بقيه شكايت كرد كه در آن روايت آمده است كه امام فرمودند قطع رحم كنندگان در آخرت وزر و بال و وخامت و سختى حساب روز قيامت را در پى خواهند داشت اما اصل روايت : عن جابر: عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : لما خرج اميرالمومنين عليه‌السلام! يريد البصره تنزل باالربذه فاتاه رجل من محارب (99) فقال : يا امير المومنين انى تحملت فى قومى حمالة و انى سالت فى طوائف منهم المواساة و المعونه فسبقت الى السنتهم بالكند فمر هم يا اميرالمومنين بمعونتى و حثهم على مواساتى فقال : اين هم؟ فقال : هوالاء فريق منهم حيث ترى قال : فنص راحله فادلفت كانها ظليم فادلف بعض اصحابه فى طلبها فلايا بلاى ما لحقت فانتهى الى القوم فسلم عليهم و سالهم ما يمنعهم من مواساة صاحبهم؟ فشكوه و شكاهم فقال اميرالمومنين عليه‌السلام : وصل امرو عشيرته فانهم اولى ببره و ذات يده و وصلت العشيرة اخاها ان عثر به دهر و ادبرت عنه دنيا فان المتواصلين المتباذلين ماجورون و ان المتقاطعين المتدابرين موزورون (قال) ثم بعث راحلة و قال : حل. (100)

ترجمه : امام باقر عليه‌السلام فرمود چون اميرالمومنين عليه‌السلام به عزم بصره بيرون رفت در محل ربذه (كه مدفن و محل تولد ابى ذر عليه الرحمة است) فرود آمد مردى از قبيله محارب خدمت حضرت رسيد و عرض كرد: يا اميرالمومنين! من از قبيله خود غرامتى را تحمل كرده ام (101) و چون از برخى از آنان تقاضاى كمك مالى كردم از تهيدستى دم زدند لطفا به ايشان امر فرما و وادارشان كن كه به من كمك كنند.

حضرت فرمود: آنها كجا هستند؟ عرض كرد دسته اى از آنها آنجا هستند كه مى بينى حضرت مركب خود را به سرعت هر چه تمام تر به حركت درآورد و مركب مانند شتر مرغ مى رفت، جماعتى از اصحاب هم كه حركت كردند در خدمت حضرت بودند به سختى و كندى به حضرت رسيدند حضرت به آنها رسيد بر آنها سلام كرد و پرسيد چرا با رفيق خود مواسات نمى كنيد؟ آنها از او و او از آنها شكايت كردند تا اميرالمومنين فرمودند: هر كسى به خويشاوند خود پيوند برقرار كند زيرا خويشاوند به احسان و دستگيرى مالى از ديگران سزاوارترند و در صورتى كه حوادث روزگار به يكى از خويشاوندان فشار آورد و او را به زمين بزند خويشاوندان ديگر او را كمك كنند كه پيوندكنندگان و بذل و بخشش كنندگان از طرف خداوند پاداش دريافت خواهند كرد و آنهائى كه قطع ارتباط و خويشاوندى نمايند و به هم پشت كنند بار آنها سنگين خواهد بود و مورد مواخذه قرار خواهند گرفت سپس مركب خود را برانگيخت و فرمود برو.

7- روايتى از امام سجاد عليه‌السلام

عن على بن حسين عليه‌السلام قال : «قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله من سره ان يمد الله فى عمره و ان يبسط له فى رزقه فليصل رحمة فان الرحم لها لسان يوم القيامه ذلق تقول : يا رب صل من وصلنى و اقطع من قطعنى فاالرجل ليرى بسبيل خير اذا اتته الرحم التى قطعها فتهوى به الى اسفل قعر فى النار. (102)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: هر كه مى خواهد و دوست دارد كه خداوند عمرش را طولانى كند و روزيش را توسعه بخشد بايد صله رحم كند زيرا روز قيامت رحم را زبان تند و تيزى است كه مى گويد: پروردگارا پيوند كن با هر كه با من پيوند برقرار كرد و قطع كن با هر كه از من قطع كرد و مردى با ظاهر خوب ديده مى شود ولى چون خويشاوندى كه از او بريده نزدش بيايد او را به پائين ترين قعر دوزخ سرنگون مى كند.

بنابراين قطع پيوند خويشاوندى اين اثر ناگوار را - عذاب الهى و رسوائى اخروى در حضور ائمه اطهار عليهم‌السلام و مومنين باشد - در پى خواهند داشت.

8- سفارش به صعصعه

در قسمتى از كلام اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه حضرت به صعصعه بن صوحان فرمودند: به سبب قطع روابط با خويشاوندان منافع فراوانى از انسان باز گرفته مى شود (يخلعون منه ايدى كثيرة ) يعنى نعمتهاى فراوان از طرف خويشاوندان از اين شخص قطع رحم كننده گرفته مى شود ما اينجا متن كامل اين روايت شريفه را مى آوريم.

عن صعصعه بن صوحان قال : عادنى اميرالمومنين عليه‌السلام فى مرض ثم قال : انظر فلا تجعلن عيادتى اياك فخرا على قومك و اذا رايتم فى امر، فلا تخرج منه فانه ليس باالرجل غنى عن قومه اذا خلع منهم يدا واحدة يخلعون منه ايدى كثيرة فاذا رايتم فى خير فاعنهم عليه و اذا رايتم فى شر فلا تخذلنهم، و ليكن تعاونكم على طاعة الله فانكم لن تزلوا بخير ما تعاونتم على طاعة الله تعالى و تناهيتم عن معاصيه. (103)

صعصعه بن صوحان مى گويد: امام على عليه‌السلام از من عيادت فرمودند در مرضى كه داشتم سپس فرمودند بنگر عيادت من از شما را پيش نزديكانت براى خودت افتخار قرار مده وقتى قبيله ات را در امرى ديدى از آنها جدا مشو به درستى كه براى مرد بى نيازى نيست از اقوامش وقتى از آنها نعمتى گرفته شود از اين مرد نعمتهايى گرفته مى شود وقتى كه آنها را در امر خيرى ديدى آنها را بر آن امر خير كمك كن وقتى كه آنها را در امر بدى ديدى آنها را رسوا مكن در اطاعت خداوند به همديگر كمك كنيد به درستى كه شما اگر در اطاعت خداوند به همديگر كمك كنيد و از گناه باز داريد هميشه در خير خواهيد بود.

در قسمت آخر اين روايت حضرت فرمودند اگر همديگر را از گناه باز داريد (و تناهيتم عن معاصيه) هميشه در خير خواهيد بود اجتناب از گناه عزت مومن را حفظ مى كند و هنگامى كه گناه مرتكب مى شود و بعد از آن خوفناك است و عده ديگرى كه گناه براى آنها در اثر سوء تربيت و رفاقت خطرناك و نامناسب بودن محيط زندگى، عادى شده مى آيند و مى گويند ما وزر و بال گناهان شما را به گردن مى گيريم اجازه بدهيد در اينجا يك روايت در اين رابطه از امام صادق عليه‌السلام بياوريم.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال ان قوما اصابوا ذنوبا فخافوا منها و اشفقوا فجاء هم آخرون فقالوا: مالكم؟ فقالوا انا اصبنا ذنوبا فخفنا منها و اشفقنا، فقالوا لهم : نحن نحملها عنكم. (104)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: به درستى كه عده اى گناه مى كنند و از آن گناه مى ترسند عده ديگر مى آيند و مى گويند چرا مى ترسيد مى گويند گناه كرده ايم و مى ترسيم به آنها مى گويند ما گناهان شما را به گردن مى گيريم.

در قسمتى از روايت هشتم كه از امام على عليه‌السلام نقل كرديم در يكى از جملاتش فرمودند وقتى در خويشاوندانت امر بدى ديدى آنها را رسوا مكن (و اذا رايتم فى شر فلا تخذلنهم) در اين مورد امام سجاد عليه‌السلام هم در صحيفه سجاديه مى فرمايد خدايا در من تغيير بده بد رفتارى با خويشاوندان را به خوشرفتارى و خوار گردانيدن نزديكان را بيارى كردن آنها اما عين جمله امام عليه‌السلام : و من عقوق ذوى الارحام المبرة و من خذلان الا قربين النصرة. (105)

9- مرگ زودرس

يكى ديگر از آثار نامطلوب قطع رحم زود رس بودن مرگ قاطع رحم است مرحوم علامه مجلسى ره در بحار در قسمتى از حديث مفصلى كه از امام سجاد عليه‌السلام نقل فرموده آمده است كه شش چيز انسان را زود مرگ مى كند از جمله قطع رابطه خويشاوندى است مى فرمايد: والذنوب التى تجعل الفناء قطيعه الرحمم و اليمين الفاجره و الاقوال الكاذبه و الزنا و سد طريق المسلمين و ادعا الامامه بغير حق. (106)

گناهانى كه مرگ انسان را زود مى رساند شش چيز است : 1 - قطع رابطه خويشاوندى 2 - قسم خلاف واقع، ياد كردن 3 - گفتارهاى دروغ 4- زنا و عمل نا مشروع 5 - بستن راه مسلمانها.

6 - ادعاى امامت براى كسى كه شايستگى امامت ندارد.

10 - بيم از چهار عمل

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : انى اخاف عليكم استخفافا باالدين، و بيع الحكم (و منع الحكم خ ل) و قطيعه الرحم و ان تتخذ و القرآن مزامير تقدمون احدكم و ليس بافضلكم فى الدين. (107)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: من بر شما از چهار چيز بيمناكم، 1- اينكه نسبت به دينتان بى پروا باشيد و حكم الهى را بفروشيد و از اجزاء حكم الهى جلوگيرى كنيد و قطع ارتباط خويشاوندى بنماييد 2 - و اينكه قرآن را با غنا بخوانيد 4 - و اينكه كسى را مقدم بداريد در حالى كه از جهت دينى با فضيلت تر از شماها نيست.

توضيح : فروختن حكم كنايه است از اينكه بوسيله رشوه و غير رشوه جلو اجرا احكام الهى گرفته شود گو اينكه چيزى را به عنوان رشوه از طرف اخذ مى كند در مقابل حكم الهى را درباره او تغيير مى دهد و عرفا به اين يك نوع معامله «معامله فاسده» گفته مى شود و حضرت فرمودند از اين نوع كارها بر شما بيمناكم.

در پايان اين فصل آيه اى از قرآن مجيد در رابطه با كمك مالى به خويشاوندان را متذكر مى شويم و با ذكر اين آيه شريفه اين فصل را به پايان مى بريم.

خداوند متعال مى فرمايد: و لا ياتل او لو الفضل منكم و السعة ان يوتو اولى القربى و المساكين و المهاجرين فى سبيل الله. (108)

آنها كه از ميان شما داراى برترى (مالى) و وسعت زندگى هستند نبايد سوگند ياد كنند كه از انفاق نسبت به نزديكان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دريغ نمايند.

مفسر عظيم الشان مرحوم طبرسى در مجمع البيان در ذيل آيه شريفه مى فرمايد: «قسم نخورد يا كوتاهى نكند از شما كسانى كه داراى وسعت مالى هستند بر اينكه به نزديكان كمك مالى نكند».

# بخش ششم : آثار مثبت پيوند با پيشوايان معصوم عليه‌السلام

اگر نبود در فضيلت و آثار مطلوب پيوند برقرار كردن با ائمه اطهار سلام الله عليهم و اجمعين مگر آيه شريفه مودت كه مى فرمايد: قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فى القربى. (109)

كفايت مى كند در صورت پيوند برقرار كردن با ائمه اطهار عليهم‌السلام در حالى كه آيات و روايات متعددى در اين باره وارد شده است و آثار پيوند با ائمه اطهار عليهم‌السلام به خود انسانها و پيوند برقرار كنندگان بر مى گردد ما چند روايت را در اين رابطه در اين فصل متذكر مى شويم قبل از روايات به ترجمه آيه شريفه مودت مى پردازيم اى پيامبر بگو من هيچ پاداشى از شما براى رسالتم درخواست نمى كنم جز دوست داشتن نزديكانم (اهل بيتم) اما روايات در مورد صله و پيوند با ائمه عليهم‌السلام عبارتند از:

1 - عن ابى الحسن موسى بن جعفر عليه‌السلام قال : من لم يستطع ان يصلنا فليصل شيعتنا و من لم يستطع ان يروز قبورنا فليزر قبور صلحاء اخواننا. (110)

امام موسى بن جعفر فرمودند: كسى كه توان ندارد بر اينكه با ما پيوند برقرار كند پس پيوند برقرار كند با فقراء و بينوايان از شيعيان ما را و كسى كه توان ندارد بر اينكه قبرهاى ما را زيارت كند پس ‍ قبور برادران صالح ما را زيارت كند.

2 - عن الصادق عليه‌السلام قال : من لم يقدر على صلتنا فليصل صالحى موالينا، و من لم يقدر على زيارتنا فليزر صالحى موالينا، يكتب له ثواب زيارتنا. (111)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: كسى كه توان ندارد بر پيوند برقرار كردن با ما پس ارتباط برقرار كند با دوستان شايسته ما و كسى كه قدرت ندارد بر زيارت ما پس زيارت كند دوستان شايسته ما را تا نوشته شود براى او پاداش و اجر زيارت ما.

3 - عن الحسن بن مياح عن ابيه قال : قال لى ابو عبدالله عليه‌السلام يا مياح! درهم يوصل به الامام اعظم و زنا من احد. (112)

حسن بن مياح مى گويد: امام صادق عليه‌السلام به من فرمودند: اى مياح!يك درهم كه به امام عليه‌السلام رسانده شود از كوه احد سنگين تر است.

4 - عن ابى بكير قال سمعت ابا عبدالله عليه‌السلام يقول : انى لاخذ من احدكم الدرهم و انى لمن اكثر اهل المدينه مالا ما اريد بذالك الا ان تطهورا. (113)

ابن بكير مى گويد: شنيدم امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: من از يك نفر از شما پول درهمى كه مى گيرم در صورتى كه از همه اهل مدينه متمول ترم، فقط مقصودم اين است كه شما پاكيزه شويد.

5 - قال ابوعبدالله عليه‌السلام : من زعم ان الامام يحتاج الى ما فى ايدى الناس فهو كافر انما الناس يحتاجون ان يقبل منهم الامام قال الله عزوجل : خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكيهم بها. (114)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: كسى كه معتقد باشد كه امام عليه‌السلام به آنچه در دست مردم است احتياج دارد، كافر است، بلكه مردم نيازمندند كه امام عليه‌السلام : خمس و سهم وجوه را از آنان بپذيرد خداوند متعال مى فرمايد از اموال آنها صدقه اى (به عنوان زكات) بگير، تا بوسيله آن آنها را پاك و پاكيزه سازى.

البته مراد از كفر در اين روايت در مقابل ايمان كامل است نه در مقابل اسلام، چون قائل و گوينده به اينكه امام عليه‌السلام احتياج دارد به فضيلت امام عليه‌السلام عارف نيست امام عليه‌السلام زكات و خمس را كه مطالبه مى كند به امر خداوند است نه به خاطر احتياج خودش..

6 - امام صادق عليه‌السلام فرمودند: ما من شيى ء او احب الى الله من اخراج الدارهم الى الامام و ان الله ليجعل له الدرهم فى الجنة مثل جبل احد ثم قال : ان الله تعالى يقول فى كتابه : (من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة) قال : هو و الله فى صلة الامام خاصة. (115)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: كارى نزد خداوند محبوبتر از رسانيدن دراهم به امام نيست همانا خداوند درهم امام را در بهشت مانند كوه احد قرار مى دهد «يعنى ثواب آن را از اعمال خير ديگر بزرگتر و بيشتر مى دهد و يا مقصود اين است كه دادن يك درهم به امام مانند دادن دراهمى به اندازه كوه احد است به ديگران» سپس فرمودند خداوند در قرآن مجيدش مى فرمايد: كيست كه به خدا «قرض الحسنه اى» دهد و از اموالى كه خدا به او بخشيده است انفاق كند تا آن را براى او چندين برابر كند.

امام عليه‌السلام فرمودند: به خدا قسم اين وام و قرض الحسنه در خصوص صله امام عليه‌السلام است.

7 - عن ابى جعفر محمد بن على الباقر عن ابيه، عن جده عليهم‌السلام قال : قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله من اراد التوسل الى و ان يكون له عندى يد اشفع له بها يوم القيامه فليصل على اهل بيتى و يدخل السرور عليهم. (116)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: كسى كه مى خواهد به من توسل كند و دست خيرى پيش من داشته باشد كه بوسيله آن دست خير از او در قيامت شفاعت كنم پس با اهل بيت من پيوند برقرار كند و شادى بر آنها داخل كند.

8 - امام موسى بن جعفر عليه‌السلام از پدران بزرگوارشان نقل فرمودند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: هر كس به يكى از فرزندان من كار خيرى انجام داده باشد و آن شخص احسان او را عوض نداده و مكافات نكرده باشد خودم مكافات مى كنم در مقابل آن كار خير. (117)

9 - و قال ابو عبدالله عليه‌السلام : من وصلنا وصل رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : و من وصل رسول الله فقد وصل الله تبارك و تعالى. (118)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: كسى كه با ما پيوند برقرار كرده است و كسى كه با رسول خدا پيوند برقرار كند به درستى كه با خداوند متعال پيوند برقرار كرده است «پيوند با خداوند يعنى تقرب پيدا كردن در درگاه الهى».

10 - عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : اذا كان يوم القيامه جمع الله الاولين و الاخرين فينادى مناد من كانت له عند رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله يد فليقم، فيقوم عنق من الناس فيقول ما كانت اياديكم عند رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فيقولون : كنا نصل اهل بيته من بعده فيقال لهم اذهبوا فطوفوا فى الناس، فمن كانت له عندكم يد فخذوا بيده و ادخلو الجنة. (119)

امام باقر عليه‌السلام فرمودند: وقتى كه روز قيامت برپا شود خداوند اولين و آخرين را جمع مى كند پس منادى ندا مى كند هر كس پيش رسول خدا عمل نيكى را كه به خاطر رسول خدا انجام داده باشد، دارد قيام كند پس جماعتى قيام مى كنند مى گويد عمل خير شما پيش رسول خدا چه بوده است؟ مى گويند: ما بعد از رسول خدا با اهل بيت آن حضرت (ص) پيوند برقرار كرديم پس ‍ گفته مى شود به آنها برويد و در داخل مردم دور بزنيد هر كدام از آنها براى شما خيرى انجام داده باشد دست او را بگيريد و او را داخل بهشت نمائيد.

در اينجا به مناسبت اين حديث شريف لازم است توجه دوستداران اهل بيت عصمت و طهارت را به داستانى جالب در ارتباط با پيوند با امام و عزادارى سالار شهيدان سيد الشهداء امام عظيم الشان حضرت امام حسين عليه‌السلام جلب مى كنم طبق نقل صاحب كتاب چهره درخشان از محدث عظيم الشان حاجى نورى در دارالسلام مى فرمايد (120) : مردى صالح و دوستدار اهل بيت رسالت عليهم‌السلام كه در بعضى بلاد هند ساكن و از ارباب عزت و ثروت بود چنين عادت داشت كه هر سال در ايام محرم اقامه عزاى عزيز زهرا عليه‌السلام مى نمود و مجلسى معتبر در آن برپا مى كرد و عامه شيعيان آن شهر را در مجلس جمع مى نمود و مداحان و تعزيه خوانان و اهل مرثيه را دعوت مى كرد و منبرى معتبر نصب مى نمود و اموال بسيار به صرف اطعام و احسان و انعام ايشان مى رسانيد و آن مجلس در آن ايام در آن بلد مجمع عام و محل انتفاع فقراء و مساكين و خواص و عوام بود و از ماكول و مشروب ملوكانه و فروش نفيسه و آلات و ادوات معتبره مضايقه نمى نمود، و در تمام شب و روز ايام تعزيه دارى، انفاق و اطعام مى نمود و اين عادت و سجيه را در جميع سنوات از امور حتميه خود قرار داده بود و ترك نمى نمود.

اتفاقا روزى از ايام تعزيه دارى، حاكم بلد را با جمعى از توابع و رجال دولت عبور بر در خانه آن مرد افتاد و وضع عجيب و هنگامه اى در آنجا مشاهده نمودند از اجتماع خلق و آواز صياح و نياح و ازدحام رجال و نسوان و نحو آن به طورى كه گويا بنيان آن عرصه متحرك و زمين آن متزلزل است، مشوش و مضطرب گرديد و از آن غوغا ترسيده سبب را پرسيد، اين خانه شخصى است رافضى مذهب «شيعه» كه هر سال در ايام عاشورا اقامه عزاى شهيد كربلا مى نمايد چون اين سخن را شنيد امر به عبد و غلام خود كرده كه او را از خانه دست بسته بيرون كشيدند، پس او را دشنام بى حد و شمار داد و امر به ضرب و اذيت و سلب و آزار نمود، و جميع لباس خود و عبيد و عيال و اتباع او را بردند و آلات و اسباب و اموال و منقولات او را به غارت و تاراج بردند و جميع املاك و مستغلات و خانه و خانات و دكاكين و اموال غير منقول او را تصرف نمودند، به طورى كه با وجود غنا و ثروت او را در عداد محتاج ترين افراد داخل نمودند.

و آن بيچاره جميع آن واردات را در طول سال تحمل نمود تا اينكه يك سال تمام بر او گذشت، محرم سال جارى رخ نمود و آن مرد صالح متذكر اوقات گذشته و حالت تعزيه دارى خود گرديده، مهموم و مغموم سر به جيب تفكر فرو برد و آواز به گريه و ناله بلند كرد و قطرات اشك از ديده به دامن فرو ريخت.

اتفاقا او را زوجه اى عاقله و كامله و صالحه بود چون اين حالت را از او مشاهده نمود سبب و باعث او را پرسيد و آن حالت را در او ناشى از مشاهده فقر و شدت و زوال عزت و نعمت و ثروت سابقه دانست و در مقام موعظه و دلدارى و تسلى خاطر بر آمد، آن مرد گفت كه باعث بر اين حالت نه آن است كه تو گمان دارى بلكه ملاحظه فوات اسباب اقامه مجلس مصيبت، باعث آن شده چون آن صالحه اين سخن را از او بشنيد گفت غم مخور كه مرا تدبيرى به خاطر آمده است و آن اينست كه الحمدلله خداوند ما را فرزندى فرموده كه اگر او را در بازار برده فروشان درآوريم به قيمت بسيار مى خرند، به هيچ وجه اندوه و ملال را در خاطر خود راه و مجال مده، برخيز و اين پسر را با خود بردار و به بعضى نواحى بعيده هند برده او را به قيمت عادله درآور و ثمن او را بياور و به مصارف مجلس مصيبت فرزند فاطمه و حيدر كرار و احمد مختار برسان، انشاء الله خداوند غفار در روزى كه «لا ينفع مال و لا بنون» اجر و عوض بى حد و شمار عطا خواهد نمود.

آن مرد صالحه چون آن سخن را از آن زن صالحه شنيد به غايت شاد و مسرور گرديد و او را تحسين و آفرين گفت و راى او را پسنديد، پس هر دو آرميدند تا آنكه فرزند دلبند بر ايشان داخل گرديد و واقعه وارده را بر او اظهار نمودند. پسر هم اظهار فرح و سرور نمود و بر روى ايشان بخنديد و راى ايشان را پسنديد و گفت : جان من فداى عزيز زهرا عليهما‌السلام پس پدر و مادر، از آن سخن پسر، مسرور شدند و او را دعاى خير كردند و در صبح روز آينده پدر دست پسر را گرفته از آن شهر بيرون برده در شهر ديگرى كه او را نمى شناختند در بازار برده فروشان برد كه او را بفروشد ناگاه در اثناى راه، جوانى جليل و جميل را با آثار بزرگى و مهابت و صحابت، كه نور جمال عديم المثال او آفاق را پر كرده، ملاقات نمود كه از مرد صالح پرسيد: كجا مى روى و اين پسر را چرا مى برى؟گفت اراده فلان شهر را دارم كه اين غلام را بفروشم گفت : به چند اراده فروختن او را دارى؟گفت به فلان قيمت. گفت : همانا من او را خريدم و از آن قيمت امتناعى ندارم پس زر را از كيسه يا بغل بيرون آورد و تسليم آن مرد صالح نمود.

چون آن مرد قبض ثمن نمود غلام را به او تسليم كرده به زودى مراجعت نموده وارد خانه خود گرديد و واقعه را از براى زوجه خود حكايت نمود بر دريافت اين نعمت و توفيق اقامه مجلس ‍ مصيبت امام حسين عليه‌السلام حمد و ثناى احديت به جاى آوردند كه ناگه پسر را ديدند كه بر ايشان داخل گرديد فكر كردند به آنكه آن پسر از آقاى خود گريخته يا آنكه آن خريدار از معامله خود نادم گرديده است يا آنكه آن پسر را آزاد دانسته از براى اخذ ثمن او را برگردانيده افسرده خاطر شدند و از آن پسر سبب بازگشت را پرسيدند جواب داد كه، اى پدر چون تو ثمن را اخذ نموده برگشتى و از نظر من غائب شدى گريه گلوى من را فشرده و اشك از چشمم به الم مفارقت تو بيخود جارى گرديد پس آن جوان از سبب گريه من پرسيد گفتم از براى مفارقت مولا و آقاى خود گريه كردم زيرا كه بر من مشفق و مهربان بود و نيكى و احسان مى نمود آن جوان گفت نه چنين است كه تو عبد او و او آقاى تو باشد بلكه او تو را پدر و تو او را فرزند هستى من هر دو را خوب مى شناسم گفتم : پس بفرما كه تو كيستى اى آقا و مولاى ما؟فرمود، من همانم كه پدرت تو را براى اقامه عزاى او در اين مقام درآورد، منم غريب، منم شهيد، منم عطشان، منم عريان، منم عزيز زهرا، منم حسين شهيد كربلا.

گريه مكن، من تو را به زودى به پدر و مادرت برمى گردانم چون ايشان را ديدى بگو مهموم نباشيد زيرا كه حاكم و والى به زودى اموال شما را رد خواهد نمود و به علاوه هم احسان خواهد كرد، و بر آنها خواهد فزود پس مرا امر به پوشيدن چشم نمود چون گشودم خود را در باب خانه خود ديدم.

چون والدين اين را شنيدند، شادان و خندان گرديدند مى گفت : ناگاه صداى حلقه در خانه بلند گرديد چون بيرون رفتند ملازم والى را در باب ديدند كه مى گفت والى مرد صالح را احضار نموده پس بر والى داخل شده تعظيم نمود والى از او عذر خواهى نمود و طلب عفو نمود و جميع اموال را رد كرد و هرچه تلف شده بود عوض و قيمت آن را داد و تدارك نمود و او را مامور به اقامه عزاى عزيز زهرا نمود و بر وجه استمرار سالى ده هزار درهم در حق او مقرر فرمود و او را بشارت داد به آنكه خود و عيال و اولاد و اقارب او شيعه گرديده اند، زيرا كه امام مظلوم عليه‌السلام را در خواب ديده بود كه از او مواخذه نمود كه چرا كسى را كه اقامه عزاى من كرده است اذيت و آزار كرده اى و اموال او را گرفتى، البته بايد به زودى اموال و املاك او را رد كنى و از او عذر خواهى و طلب عفو نمايى والا زمين را امر مى فرمايم كه تو را با اموال تو فرو برد.

بعد از آن والى گفت كه من از خداوند طلب مغفرت مى كنم و توبه كردم و حمد مى كنم خداوند را كه به بركت آن بزرگوار، مرا هدايت فرمود و از تو هم چشم عفو و گذشت دارم پس آن مرد صالح والى را عفو نمود و اموال خود را تحويل گرفته به منزل خود برگرديد و اين واقعه در آن بلد معروف و مشهور گرديد. (121)

11 - قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : احبو الله لما يغذوكم من نعمه و احبونى لحب الله عزوجل و احبو اهل بيتى لحبى. (122)

رسول خدا فرمودند دوست بداريد خدا را به خاطر اينكه از نعمت او استفاده مى كنيد و مرا دوست بداريد به خاطر اينكه خداوند مرا دوست مى دارد و اهل بيت مرا دوست بداريد به خاطر اينكه من آنها را دوست دارم.

12 - رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند كسى كه با على عليه‌السلام مصافحه نمايد مثل اين است كه با من مصافحه كرده است و كسى كه با من مصافحه كند مثل اين است كه با اركان عرش ‍ الهى مصافحه كرده است و هر كس كه با على معانقه «دست در گردن همديگر كردن» كند مثل اينست كه با من معانقه كرده است و كسى كه با دوست على مصاحفه كند خداوند گناهان او را مى آمرزد و او را بدون حساب داخل بهشت مى كند. (123)

رسول خدا در قسمتى از يك روايت فرمودند: كسى كه مى خواهد از عذاب قبر نجات پيدا كند و بدون حساب داخل بهشت شود پس اهل بيت مرا دوست بدارد به خدا قسم دوست نداشت اهل بيت مرا كسى مگر اينكه در دنيا و آخرت سود برد. (124)

13 - و در بخشى از روايت خالد بن نجيح آمده است : كه ما داخل شديم خدمت حضرت صادق عليه‌السلام حضرت به ما خوش آمد گفت و بعد فرمود به خدا قسم ما وقتى شما را مى بينم مانوس مى شويم شما ما را براى خويشاوندى كه بين ما و شما باشد دوست نمى داريد بلكه به خاطر قرابت و نزديكى ما با رسول خدا دوست مى داريد دوست داشتن شما ما اهل بيت را به خاطر مال دنيا نيست كه از ما به شما رسيده باشد فقط براى خدا و قرابت ما با رسول خدا ما را دوست ميداريد و بعد امام صادق عليه‌السلام آنها را دعا فرمودند كه خدايا اينها را همان طورى كه ظاهرشان و باطنشان با محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله بوده است در دنيا و آخرت هم آنها را با محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله قرار بده. (125)

14 - قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : يدخل من امتى الجنة سبعون الفا لا حساب عليهم ثم التفقت الى على عليه‌السلام فقال : هم من شيعتك و انت امامهم. (126)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: از امت من هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل بهشت مى شوند سپس به على عليه‌السلام توجه فرمود و فرمودند: آنها از شيعيان تو و تو امام آنها هستى.

15 - عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : درهم يوصل به الامام افضل من الفى الف درهم فيما سواه من وجوه البر. (127)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: يك درهم كه به امام عليه‌السلام رسانده شود بهتر است از دو ميليون درهمى كه در راه خير ديگر صرف شود.

اينجا بيان اين مطلب لازم است كه پولى كه به امام عليه‌السلام داده مى شود و ثواب زيادى هم دارد در صورتى است كه از مال حلال باشد والا آن بزرگواران قبول نمى كنند و مويد اين مطلب بيانى است كه مرحوم محدث بزرگوار حاج شيخ عباس قمى ره در منتهى الامال در ذيل بيان معجزات باهرات و خوارق عادات كه از امام صاحب الزمان عليه‌السلام صادر شده است در معجزه ششم مى فرمايد: شيخ ابن بابويه و ديگران روايت كرده اند كه احمد بن اسحق كه از وكلاى حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام بود سعد بن عبدالله را كه از ثقات اصحاب است با خود مى برد به خدمت آن حضرت كه از آن حضرت مسئله چند مى خواست سوال كند سعد بن عبدالله گفت كه چون به در دولت سراى آن حضرت رسيديم، احمد رخصت دخول از براى خود و از براى من طلبيد و داخل شديم احمد با خود هميانى داشت كه در ميان عبا پنهان كرده بود و در آن هميان صد و شصت كيسه از طلا و نقره بود كه هر يك را يكى از شيعيان مهر زده و به خدمت حضرت فرستاده بودند چون به سعادت ملازمت آن بزرگوار رسيديم در دامن آن حضرت طفلى نشسته بود مانند ستاره مشترى در كمال حسن و جمال و در سرش دو كاكل بود و در نزد آن حضرت گوى طلا بود (128)

به شكل انار كه به نگينهاى زيبا و جواهر گرانبها مرصع كرده بودند و يكى از اكابر بصره به هديه از براى آن حضرت فرستاده بود و به دست آن حضرت نامه اى بود و كتابت مى فرمود چون آن طفل مانع مى شد آن گوى را مى انداخت كه طفل از پى آن مى رفت و خود كتابت مى فرمود چون احمد هميان را گشود و پيش آن حضرت نهاد حضرت به آن طفل «يعنى حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام» فرمود كه اينها هدايا و تحفه هاى شيعيان توست بگشا و متصرف شو آن طفل يعنى حضرت صاحب الامر عليه‌السلام گفت اى مولاى من!آيا جايز است كه من دست طاهر خود را دراز كنم به سوى اموال حرام پس حضرت عسكرى عليه‌السلام فرمود اى پسر اسحق بيرون آور آنچه در هميان است تا حضرت صاحب الامر عليه‌السلام حلال را و حرام را از يكديگر جدا كند پس ‍ احمد يك كيسه بيرون آورد حضرت فرمود كه اين از فلان است كه در فلان محله قم نشسته است و شصت و دو اشرفى در اين كيسه است چهل وپنج اشرفى از قيمت ملكى است كه از پدر به او ميراث رسيده بود و فروخته است و چهارده اشرفى قيمت هفت جامه است كه فروخته است و از كرايه دكان سه دينار است حضرت امام حسن عليه‌السلام فرمود كه راست گفتى اى فرزندم بگو چه چيز در ميان اينها حرام است تا بيرون كند فرمود كه در ميان اينها يك اشرفى هست به سكه رى كه به تاريخ فلان سال زده اند و آن تاريخ بر آن سكه نقش بوده و نصف نقشش محو شده است و يك دينار قيچى شده ناقصى هست كه يكدانك و نيم است و حرام در اين كيسه همين دو دينار است و وجه حرمتش اينست كه صاحب را در فلان سال و فلان ماه نزد جولائى كه همسايگانش ‍ بود مقدار يك من و نيم ريسمان بود و مدتى بر اين گذشت كه دزد آن را ربود آن مرد جولا چون گفت كه آن را دزد برد تصديقش نكرد و تاوان از او گرفت ريسمانى باريكتر از آنكه دزد برده بود به همان وزن داد آن را بافتند و فروخت و اين دو دينار از قيمت آن جامه است و حرام است چون كيسه را احمد گشود و دو دينار به همان علامتها كه حضرت صاحب الامر عليه‌السلام فرموده بود پيدا شد برداشت و باقى را تسليم كرد پس كيسه ديگر بيرون آورد حضرت صاحب الامر عليه‌السلام فرمود كه مال فلان است كه در فلان محله قم ساكن مى باشد و پنجاه اشرفى در اين صره است و ما دست بر اين دراز نمى كنيم پرسيد چرا؟فرمود كه اين اشرفى ها قيمت گندمى است مه ميان او و برزگرانش مشترك است و حصه خود را زياد كيل كرد و گرفت و مال آنها در آن ميان است، امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود كه راست گفتى اى فرزند پس به احمد گفت كه اين كيسه ها را بردار و وصيت كن كه به صاحبانش برسانند كه ما نمى خواهيم و اينها حرام است تا اينكه همه را به اين نحو تفكيك فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست كه مسائل خود را بپرسد حضرت عسكرى عليه‌السلام فرمود: از نور چشمم بپرس آنچه مى خواهى و اشاره به حضرت صاحب الازمان عليه‌السلام نمود پس جميع مسائل مشگله را پرسيد و جوابهاى شافى شنيد و بعضى از سوالها كه از خاطرش محو شده بود حضرت از راه اعجاز به يادش آورد و جواب فرمود (129)

16 - عن ابى الحسن الماضى عليه‌السلام فى قوله تعالى : من ذالذى يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له، و له اجر كريم. (130)

كيست كه به خدا وام نيكو دهد و از اموالى كه به او ارزانى داشته شده است انفاق كند تا خداوند آن را براى او چندين برابر كند و براى او پاداش پر ارزش است.

قال صله الامام عليه‌السلام فى دولة الفسقة. (131)

امام عليه‌السلام در ذيل اين آيه شريفه فرمودند اين آيه مربوط به پيوند با امام عليه‌السلام است در حكومت فاسق.

شايد صله مالى با امام عليه‌السلام در دولت حاكم فاسق از بهترين صله ها باشد و يا مراد امام عليه‌السلام اين است كه اختصاص دارد پيوند با امام با اين آيه شريفه در دولت حاكم فاسق.

## عرب باديه نشين در محضر رسول خدا

در بعضى از اخبار چنين آمده است كه عربى باديه نشين خدمت رسول خدا آمده و عرض كرد اى رسول خدا نوزاد آهويى را صيد كرده ام و آن را جهت هديه به فرزندان شما حسن و حسين خدمت شما آورده ام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آن را قبول فرمودند و براى عرب دعاى خير فرمودند در اين هنگام امام حسن عليه‌السلام كه نزد جد بزرگوار خود ايستاده بود خواهان بچه آهو شد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آن را به امام حسن بخشيد ساعتى نگذشته بود كه امام حسين عليه‌السلام آمد و بچه آهو را نزد برادرش كه با آن بازى مى كرد ديد گفت : برادر جان اين نوزاد آهو را از كجا آورده اى؟ امام حسن عليه‌السلام فرمودند جدم رسول خدا آن را به من داد. امام حسين عليه‌السلام شتابان خدمت خدمت جد بزرگوار خود آمد و عرض كرد «پدر بزرگ» به برادرم بچه آهويى داده اى كه با آن بازى كند و به من نداده اى اين سخن را او با همان لحن شيرين كودكانه خود، پيوسته تكرار مى كرد، پيامبر اسلام ساكت بود اما گاهى او را آرامش داده با سخنانى نوازش مى فرمود تا آنجا كه امام حسين عليه‌السلام خواست گريه كند در اين گير و دار نزد درب مسجد سر و صدايى بلند شد نگاه كردند ديدند آهويى همراه نوزاد خود است و پشت سرش گرگى است كه آن را به سوى رسول خدا مى راند و با كنار بدن خود آن را رانده تا خدمت پيامبر آورد ماده آهو به سخن آمده با زبان فضيح عرض كرد: اى رسول خدا من دو نوزاد داشتم كه يكى را صياد شكار كرد خدمت شما آورد و آن ديگرى كه به او دلخوش بودم برايم باقى ماند آن را شير مى دادم كه ناگاه گوينده را شنيدم كه مى گويد اى آهو نوزاد خود را به سوى پيامبر ببر، بشتاب و آن را به او برسان زيرا حسين روبروى جد خود ايستاده و مى خواهد گريه كند همه فرشتگان از عبادتگاههاى خود سر برداشته اند كه اگر حسين عليه‌السلام گريه كند همه فرشتگان مقرب خدا مى گريند و نيز شنيدم كه مى گفت اى آهو!پيش از آنكه اشك امام حسين عليه‌السلام بر گونه هايش روان شود خود را برسان اگر نبرى اين گرگ را بر تو چيره خواهم ساخت تا تو و نوزادت را بخورد اى رسول خدا اكنون من اين نوزاد خود را خدمت شما آورده ام راه دورى را طى كرده ام تا شتابان خدمت شما برسم اكنون خدا را شكر مى گويم كه توانستم پيش از جارى شدن اشك بر گونه هاى حسين عليه‌السلام خدمت شما برسم در اين هنگام صداى تكبير و تحليل اصحاب بلند شد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله براى آن ماده آهو خير و بركت طلب كرد و امام حسين نوزاد آهو را گرفت خدمت مادرش فاطمه زهرا عليهماالسلام آورد و بسى شادمان گشت. (132)

18 - پيوند مومنين با ائمه اطهار عليهم‌السلام گاهى به اين نحو بوده كه خدمت يكى از آن بزرگواران مى رسيدند و خواهش مى كردند كه به منزلشان تشريف بياورد از جمله مواردى كه به عنوان دعوت از آن بزرگواران بيان شده است دعوت مرد انصارى است كه از رسول خدا دعوت كردند در منزلشان خدمت آن حضرت باشند حضرت هم قبول فرمودند اين دعوت را مرحوم محدث مرحوم حاج شيخ عباس قمى در «منتهى الامال» از مرحوم راوندى نقل كرده است مى فرمايد: راوندى روايت كرده است كه يكى از انصار بزغاله اى داشت آن را ذبح كرد و به زوجه خود گفت كه بعضى را بپزد و بعضى را بريان كند شايد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله ما را مشرف گرداند و امشب در خانه ما افطار كند و به سوى مسجد رفت و دو طفل خرد داشت چون ديدند كه پدر ايشان بزغاله را كشت يكى به ديگرى گفت بيا تو را ذبح كنم و كارد را گرفت و او را ذبح كرد مادر كه آن حال را مشاهده كرد فرياد كرد و آن پسر ديگر از ترس گريخت و از غرفه به زير افتاد و مرد آن زن مومنه هر دو طفل مرده خود را پنهان كرد و طعام براى قدوم حضرت مهيا كرد چون حضرت داخل خانه انصارى شد جبرئيل فرود آمد و گفت يا رسول الله بفرما كه پسرهايش را حاضر گرداند چون پدر به طلب فرزندانش بيرون رفت مادر ايشان گفت حاضر نيستند و به جائى رفته اند برگشت و گفت حاضر نيستند حضرت فرمود البته كه بايد حاضر شوند باز پدر بيرون آمد و مبالغه كرد مادر او را بر حقيقت مطلع گردانيد و پدر آن دو فرزند مرده را نزد حضرت حاضر كرد حضرت دعا كرد و خدا هر دو را زنده كرد و عمر بسيار كردند. (133)

19 - امام صادق عليه‌السلام در قسمتى از روايتى كه از آن حضرت نقل شده فرمودند: اما و الله بامام الا لمن اطاعنى فاما من عصانى فلست له بامام لم يتعلقون باسمى الا يكفون اسمى من افواهم فوالله لا يجمعنى الله و اياهم فى دار. (134)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: به خدا قسم من امام و پيشوا نيستم مگر براى كسى كه از من اطاعت كند و از دستوراتم پيروى كند اما كسى كه از دستورات من سرپيچى مى كند من امام او نيستم چرا آنها كه از دستورات من نافرمانى مى كنند به اسم من چسبيده اند و از بردن اسم من جلو دهانشان را نمى گيرند به خدا قسم خداوند جمع نمى كند بين من و آنها را در يك جايگاه.

طبق اين حديث شريف بهترين صله معصومين عليهم‌السلام اطاعت از دستورات آن بزرگواران عليه‌السلام مى باشد.

# بخش هفتم : داستانهاى شيرين و خواندنى

از منظر روايات اهل بيت عليهم‌السلام و تاريخ، ما مواردى را مشاهده مى كنيم كه مورد توجه خاص اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام قرار گرفته اند است و محققان و تاريخ نگاران نيز در اين ارتباط مطالبى را ارائه نموده اند ما چند مورد را ذيلا متذكر مى شويم.

## 1 - قطع رحم ابى لهب

ابولهب اسم او عبدالعزيز و پسر عبدالمطلب و برادر پدرى عبدالله پدر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است ابولهب كه عم رسول خدا است با اغواى بوجهل و ديگران همه گونه آزار و اذيت بر رسول خدا روا داشت و در جلوگيرى از نشر و بسط اسلام تا آنجا كه مى توانست كوشيد و زنش ام جميل يا چنانچه قرآن به او لقب داد حماله الحطب هيزم كش دوزخ، خواهر ابوسفيان است و هر گاه ابو لهب قدرى در اذيت برادرزاده اش سست مى شد اين زن او را تقويت و تحريص مى نمود و ام جميل يك گردن بند قيمتى داشت كه آن را فروخت و در عداوت رسول خدا خرج كرد كه در قيامت عذاب خواهد شد در گردن ام جميل و شبى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در نماز سوره تبت را خوانده بود به ام جميل خبر رسيد كه رسول خدا ديشب در نماز به شوهرت و شما نفرين كرد فرداى آن شب ابوبكر مى گويد ما با رسول خدا در مسجد بوديم ديدم ام جميل مى آيد و در دستش حربه اى بود گفتم يا رسول الله بلند شو اين خطرناك است حضرت فرمودند مرا نخواهد ديد او پيش آمد به ابوبكر گفت : رسول خدا را نديدى در عبارت او محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله گفتم نه با اينكه حضرت در مسجد بود و ام جميل آن حضرت را نديد. اينجا صاحب مجمع البيان نظرى دارد و مى فرمايد: علت نديدش شايد به اين جهت بوده كه خداوند شعاع چشم او را معكوس كرد يا هوا را سلب كرد كه در او نفوذ هوا نفوذ نكند يا شعاع را متفرق كرد تا به رسول خدا نرسد. مجمع البيان ذيل سوره «تبت» ابولهب با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شديدا مخالفت مى كرد و عداوت فوق العاده اى نسبت به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله داشت.

طارق محاربى مى گويد در بازار ذالمجاز نشسته بوديم ناگاه ديديم يك جوان مى گويد اى مردم : قولو لا اله الا الله تفلحوا، به وحدانيت خداوند اقرار كنيد تا رستگار شويد و مردى هم دنبال او مى گويد اى مردم!او درغگوست او را تصديق نكنيد.

طارق مى گويد: من گفتم اين جوان كيست گفتند او محمد است مى گويد من پيامبر هستم و اين هم عموى او ابولهب است گمان مى كند كه او دروغگو است ابولهب با اين همه عداوت و دشمنى كه نسبت به رسول خدا داشت و طبق صريح قرآن مجيد كه ابولهب از اهل جهنم است «سيصلى نارا ذات لهب» يعنى به زودى وارد آتش شعله ور و پر لهيب مى شود، در عين حال طبق نقل مرحوم كلينى در روضه كافى با اين همه بديها يك وقت در اثر عرق خويشاوندى كه در او داشت از رسول خدا دفاع كرد اما عين سخن مرحوم كلينى را به ترجمه اينجا مى آوريم.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى كه قريش تصميم به قتل رسول خدا گرفتند گفتند ابولهب را چه كار كنيم؟و در فكر چاره جوئى برآمدند كه شايد ابولهب راضى به قتل رسول خدا نشود ام جميل زن ابولهب گفت او به عهده من، من به او مى گويم كه من دوست دارم شما امروز در خانه باشى و با هم چيزى بنوشيم وقتى كه روز موعود فرا رسيد و مشركين آماده شدند به قتل پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله ابولهب و زنش در خانه نشستند و مشغول خوشگذارنى شدند حضرت ابيطالب عليه‌السلام حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام را صدا كرد و به او گفت : فرزندم! برو به خانه عمويت ابولهب درب را بزن و بگو درب را باز كنند اگر باز كردند داخل خانه شو و اگر باز نكردند حمله كن به در و آن را بشكن و داخل خانه شو وقتى داخل خانه شدى به ابولهب بگو پدرم به من فرمود كه به شما بگويم مردى كه عموى او چشم اوست در قوم و قبيله ذليل نيست، ظاهر اين كلام ابيطالب اين است كه مى خواست غيرت او را بيدار كند يعنى كسى كه عموى او مثل شما رئيس ‍ قوم و قبيله باشد سزاوار نيست كه در بين مردم ذليل باشد و مورد اذيت و اهانت قرار گيرد اميرالمومنين عليه‌السلام رفت ديد درب بسته است درب را كوبيد و خواست كه درب را باز كنند باز نكردند حضرت اميرالمومنين على عليه‌السلام طبق دستور حضرت ابيطالب عليه‌السلام حمله برد بر درب و آن را شكست و داخل خانه شد وقتى كه ابولهب ديد اميرالمومنين است گفت : اى فرزند برادرم!چه خبر است اميرالمومنين فرمودند پدرم مرا فرستاد به شما بگويم مردى كه عموى او چشم اوست در قبيله آن مرد ذليل نيست ابولهب گفت پدرت راست مى گويد مگر چه شده است اى فرزند برادرم!اميرالمومنين فرمودند دارند فرزند برادرت را مى كشند و شما مشغول خوردن و نوشيدن هستيد ابولهب پريد و شمشيرش را برداشت ام جميل به او چسبيد ابولهب دستش را بلند كرد و سيلى محكمى به صورت ام جميل زد چشم او افتاد و مرد و ابولهب از خانه خارج شد در حالى كه شمشيرش در دستش بود وقتى كه قريش ابولهب را ديدند و خشم را در صورت او مشاهده كردند گفتند چه خبر است اى ابولهب!گفت من با شما پيمان بسته ام كه فرزند برادرم را اذيت كنيم و سپس شما مى خواهيد او را بكشيد قسم به لات و عزى «اسم دو بت» من تصميم گرفته ام كه او را تسليم شما كنم آن وقت خواهيد ديد كه چه كار خواهم كرد همگى از ابولهب عذر خواهى كردند و ابولهب برگشت. (135)

## 2 - داستان فداكارى كميل بن زياد

كميل بن زياد نخعى از كسانى است كه در ارتباط با حقوق خويشاوند خود، خودش را در معرض مرگ قرار داد وقتى كه به او خبر دادند كه حجاج عطايائى را كه به اقوام او مى داد به خاطر گريختن وى از آنها قطع كرده است او پيش آمد و خودش را تسليم كرد تا عطاياى آنان قطع نشود.

اميرالمومنين عليه‌السلام به كميل فرمودند اى كميل عطاياى خود را به خويشاوندان مومن و با تقوى زياد كن و به آنها رئوف و مهربان و با عاطفه باش. (136)

او از اصحاب اميرالمومنين است و دعاى مشهور كه درشب نيمه شعبان و شب هاى جمعه خوانده مى شود منسوب به آن جناب است و حديث مشهور كه اميرالمومنين دست راست او را گرفت و به صحرا برد و فرمود اى كميل قلوب انسانها همانند ظرف است و با ظرفيت ترين آنها بهترين آنها است و فرمود به ذهنت بسپار چيزهائى كه به شما مى گويم مردم سه قسم هستند، عالم خداگويانه و كسى كه دنبال دانش مى رود براى نجات و رسيدن به حق، و كسانى كه آدمهاى پست هستند دنبال هر صدا كننده اى مى روند و با هر بادى حركت مى كنند و ميل به آن طرف پيدا مى كنند و از نور علم و دانش روشنائى نمى گيرند و پناهگاه محكم براى خود در نظر نمى گيرند.

كميل بن زياد مدتى از طرف اميرالمومنين عليه‌السلام عامل بيت المال بوده است و عاقبت حجاج ثقفى او را شهيد كرد چناچه روايت شده است كه چون حجاج والى عراق شد خواست كميل را دست بياورد و به قتل برساند كميل از وى گريخت چون حجاج به او دست نيافت عطائى كه از بيت المال با اقوام كميل برقرار بود، قطع كرد و چون اين خبر به كميل رسيد گفت از عمر من چندان به جاى نمانده است روا نيست سبب قطع روزى جماعتى شوم برخاست و به نزد حجاج رفت او گفت : اى كميل!ترا همى جستم تا كيفر كنم گفت هرچه مى خواهى بكن كه از عمر من جز چند صباحى نمانده است و عنقريب بازگشت من و تو به سوى خداوند است و مولاى من به من خبر داده است كه قاتل من تو خواهى بود حجاج گفت تو در شمار قاتلان عثمانى و فرمان داد تا سرش را برگرفتند او در سال هشتاد و سه هجرى به قتل رسيد و در اين هنگام نود سال داشت و فعلا قبرش در «ثويه» ما بين نجف و كوفه معروفست. (137)

## 3 - دعاى امام سجاد در مورد خويشاوندان

امام سجاد عليه‌السلام از خداوند درخواست توفيق مى كند كه با خويشاوندانى كه از او بريده اند پيوند برقرار سازد جائى كه در مناجات با خداوند متعال عرض مى كند: و اكافى من قطعنى باالصلة (138) و كردار كسى را كه از من قطع ارتباط خويشاوندى كرده است با پيوند برقرار كردن با او پاداش دهم.

امام سجاد عليه‌السلام با جمعى از دوستان گرد هم نشسته بودند مردى از بستگان آن حضرت وارد شد در كنار جمعيت ايستاد و با صداى بلند زبان به بدگوئى امام عليه‌السلام گشود و سپس از مجلس خارج شد، امام زين العابدين عليه‌السلام حضورا به او حرفى نزد و پس از آنكه او رفت، به حضار محضر فرمود: شما سخنان اين مرد را شنيديد ميل دارم با من بيائيد و پاسخ مرا نيز بشنويد همه موافقت كردند اما گفتند دوست داشتيم كه فى المجلس به او جواب مى داديد و ما هم با شما هم صدا مى شديم آنگاه از جا برخاستند و راه منزل آن مرد جسور را در پيش گرفتند بين راه متوجه شدند كه حضرت سجاد آيه « و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين » را مى خواند از فرو نشاندن آتش خشم سخن مى گويد و از عفو و اغماض نام مى برد، و مومنان كسانى هستند كه خشم خود را فرو مى برند و از خطاى مردم در مى گزرند و خدا نيكوكاران را دوست دارد» دانستند كه آن حضرت در فكر مجازات وى نيست و كلام تندى نخواهد گفت چون به در خانه اش رسيدند امام با صداى بلند او را صدا زد و به همراهان خويش فرمود: بگوئيد اينكه تو را مى خواند على بن حسين است مرد از خانه بيرون آمد و خود را براى مواجه با شر و برخورد آماده كرده بود زيرا با سابقه امر و مشاهده اوضاع و احوال، ترديد نداشت كه امام سجاد براى كيفر او آمده است ولى برخلاف انتظارش به او فرمود: يا اخى انك كنت قد وقفت على انفا و قلت فان كنت قد قلت ما فى فانا استغفر الله منه و ان كنت قلت ما ليس فى فغفرالله لك. فقبل الرجل بين عينيه و قال بلى قلت فيك ما ليس فيك، و انا احق به. (139)

برادر تو رو در روى من ايستادى و بدون مقدمه سخنان ناروائى را آغاز نمودى و پى در پى گفتى و گفتى اگر آنچه به من نسبت دادى در من هست از پيشگاه خداوند براى خويش طلب آمرزش ‍ مى نمايم و اگر وجود ندارد از خدا مى خواهم كه تو را بيامرزد.

اين عمل انسانى و كرامت اخلاقى امام سجاد عليه‌السلام آنچنان در او تاثير بخشيد كه پيش آمد و ميان دو چشم آن حضرت را بوسيد و با شرمسارى گفت آرى به شما نسبتهائى دادم كه از آنها منزه و مبرائى، و من خود به گفته هاى خويش شايسته ترم.

امام زين العابدين عليه‌السلام مى توانست با آن مرد به خشونت سخن بگويد و در حدود موازين و مقررات اسلامى مجازاتش نمايد ولى نه تنها از تندگوئى و كيفر او خوددارى كرد بلكه در كمال ادب و بزرگوارى با وى سخن گفت و عمل بد او را با خوبى تلافى كرد در آغاز او را برادر خويش خواند و با اين كلمه محيط دوستى و تفاهم را بوجود آورد و سپس به گفته هايش اشاره كرد با آنكه حقيقت امر روشن بود و هر دو مى دانستند گناهكار كيست، امام سجاد عليه‌السلام شخص او را گناهكار نخواند بلكه درباره واقعى از خداوند طلب آمرزش كرد و اول از خود نام برد امام عليه‌السلام با اين عمل كريمانه از طرفى گناه او را بخشيد و از طرف ديگر براى او طلب مغفرت نمود و با دعاى خير كار بدش را به نيكى پاسخ داد و نتيجه آن شد كه مرد جسور به خود آمد در حضور ديگران به گناه خويش اعتراف كرد و از آن پس بدگوئى و خصومت را ترك گفت». (140)

بديهاى اشخاص را با بدى تلافى كردن و از آنان انتقام گرفتن باعث افزايش كدورت و مايه تشديد كينه توزى و عداوت ورزى است.

برعكس از لغزشهاى اخلاقى ديگران چشم پوشى كردن و اعمال نارواى آنان را با خوبى تلافى نمودن مى تواند تيرگيها را بر طرف كند دشمنى ها را به دوستى مبدل سازد و بدكاران را از رفتار خلاف اخلاقى باز دارد و به راه پاكى سوق دهد ولى فرو نشاندن خشم و سركوب كردن تمايل انتقام بسى دشوار و سنگين است فقط نفوس بزرگوار و صاحبان مكارم اخلاق داراى اين گذشت انسانى هستند و مى توانند بديهاى ديگران را با رفتار خوب خود پاسخ گويند قرآن مجيد در اين مورد مى فرمايد: و لا تستوى الحسنة و لا السيئة ادفع باالتى هى احسن فاذا الذى بينك و بينه عداوة كانه ولى حميم و ما يلقيها الا الذين صبروا و ما يلقيها الا ذو حظ عظيم (141)

ترجمه : هرگز نيكى و بدى يكسان نيست، بدى را با نيكى دفع كن ناگاه «خواهى ديد» همان كس كه ميان تو و او دشمنى است گويى دوستى گرم و صميمى است، اما جز كسانى كه داراى صبر و استقامتند به اين مقام نمى رسند و جز كسانى كه بهره عظيمى از ايمان و تقوى دارند به آن نائل نمى گردند.

## 4 - داستان يعقوب مغربى با امام موسى بن جعفر عليه‌السلام

محدث عالى مقام حاج شيخ عباس قمى ره در منتهى الامال در بيان معجزات امام هفتم امام موسى بن جعفر عليه‌السلام مى فرمايد: امام موسى بن جعفر به يعقوب مغربى فرمودند شما قطع رحم كرديد خدا عمر شماها را قطع كرد در معجزه دوازدهم مى فرمايد:

در اخبار به غيبت آن حضرت است : شيخ كشى از شعيب عقرقونى روايت كرده است كه روزى خدمت امام موسى بن جعفر بودم كه ناگهان ابتداء از پيش خود مرا فرمود كه اى شعيب! فردا ملاقات خواهد كرد تو را مردى از اهل مغرب و از حال من و تو سوال خواهد كرد تو در جواب او بگو كه او است به خدا سوگند امامى كه حضرت صادق عليه‌السلام از براى ما گفته است پس هر چه از تو سوال كند از مسائل حلال و حرام تو از جانب من جواب او را بده گفتم فدايت شوم آن مرد مغربى چه نشانى دارد؟ فرمود مردى به قامت طويل و جسيم است و نام او يعقوب است و هر گاه او را ملاقات كنى باكى نيست كه او را جواب گوئى از هرچه مى پرسد چه يگانه قوم خويش است و اگر خواست به نزد من بيايد او را با خود بياور شعيب گفت : به خدا سوگند كه روز ديگر من در طواف بودم كه مردى طويل و جسيم به من رو كرد و گفت مى خواهم از تو سوالى كنم از احوال صاحبت گفتم از كدام صاحب. گفت از فلان بن فلان، يعنى امام موسى بن جعفر عليه‌السلام گفتم چه نام دارى گفت يعقوب. گفتم از كجا آمده اى گفت از اهل مغرب هستم، گفتم : از كجا مرا مى شناسى؟ گفت در خواب ديدم كسى مرا گفت كه شعيب را ملاقات كن و آنچه خواهى از او بپرس چون بيدار شدم نام تو را پرسيدم تو را به من نشان دادند گفتم بنشين در اين مكان تا من از طواف فارق شوم و به نزد تو بيايم پس طواف خود را انجام دادم و به نزد او رفتم و با او تكلم كردم او را مردى عاقل يافتم پس از من طلب كرد كه او را به خدمت امام موسى بن جعفر عليه‌السلام ببرم، پس دست او را گرفتم و به خانه آن حضرت بردم و طلب رخصت كردم چون رخصت يافتيم داخل شديم چون امام عليه‌السلام نگاهش به آن مرد افتاد فرمود اى يعقوب تو ديروز اينجا وارد شدى و ما بين تو و برادرت در فلان موضع نزاعى رخ داد و كار به جائى رسيد كه همديگر را دشنام داديد و اين طريقه ما نيست و دين ما و دين پدران ما بر اين نيست و ما امر نمى كنيم احدى را به اين نحو كارها، پس از خداوند يگانه بى شريك بپرهيز، همانا به اين زودى مرگ مابين تو و برادرت جدائى خواهد افكند و برادرت در همين سفر خواهد مرد پيش از آنكه به وطن خويش بازگردد و تو هم از كرده خود پشيمان خواهى شد و اين اتفاق به آن جهت واقع شد كه شما قطع رحم كرديد خدا عمر شماها را قطع كرد آن مرد پرسيد فدايت شوم اجل من كى خواهد رسيد فرمود همانا اجل تو نيز حاضر شده بود لكن چون در فلان منزل با عمه ات صله رحم كردى و رحم خود را وصل كردى بيست سال بر عمر تو افزوده شد، شعيب گفت يكسال بعد از اين مطلب آن مرد را در طريق حج ديدم و احوال او را پرسيدم خبر داد كه در آن سفر برادرش به وطن نرسيد كه وفات يافت و در بين راه به خاك سپرده شد. و قطب راوندى اين حديث را از على بن ابى حمزه روايت كرده است به نحو مذكور. (142)

## 5 - عامل مسلمان شدن مادر

زكريا بن ابراهيم مى گويد: من نصرانى بودم در اثر تحقيق و بررسى مسلمان شدم و حج انجام دادم و بعد خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيدم و عرض كردم : من نصرانى بودم و الان مسلمان شده ام فرمودند: از اسلام چه ديدى كه باعث مسلمانى تو شد؟گفتم : اين كلام پروردگار كه مى فرمايد: ما كنت ما الكتاب و لا الايمان و لكن جعلناه نورا نهدى به من نشاء. (143)

تو مى دانستى كتاب و ايمان چيست (و از محتواى قرآن آگاه نبودى) ولى ما آن را نورى قرار داديم كه بوسيله آن هر كس از بندگان خويش را بخواهيم هدايت مى كنيم. فرمود: محققا خداوند تو را رهبرى فرموده است آنگاه امام عليه‌السلام سه بار فرمودند خدايا هدايتش فرما!بعد فرمود: هر چه مى خواهى سوال كن عرض كردم : پدر و مادر و خانواده من نصرانى هستند و مادرم نابينا است آيا من همراه آنان باشم؟ و در ظرف آنها غذا بخورم؟ حضرت فرمود: آنها گوشت خوك مى خورند؟ عرض كردم با آن تماس هم نمى گيرند، فرمود: باكى ندارد مواظب مادرت باش و با او خوشرفتارى كن و چون بميرد او را به ديگرى وامگذار خودت به كارش اقدام كن و به كسى مگو نزد من آمده اى تا در منى پيش من بيائى انشاء الله.

زكريا مى گويد: من در منى خدمت حضرت رسيدم در حالى كه مردم اطراف آن بزرگوار را گرفته بودند و حضرت مانند معلم كودكان بود كه گاهى اين و گاهى آن از او سوال مى كرد و او پاسخ مى داد سپس چون به كوفه رفتم نسبت به مادرم بيشتر مهربانى كردم و خودم به او غذا مى دادم و لباس او و سرش را از كثافت پاك مى كردم و خدمتگذارش بودم.

مادرم به من گفت : پسر جان تو زمانى كه با من هم دين و هم مذهب بودى با من چنين رفتارى نمى كردى؟ اين چه رفتارى است كه از تو مى بينم از زمانى كه از دين من رفته اى و به دين حنيف گرائيده اى؟ گفتم : مردى از فرزندان پيامبر ما به من چنين دستور داده است.

مادرم گفت : آن مرد پيغمبر است؟ گفتم : نه، بلكه پسر يكى از پيامبران است.

مادرم گفت : پسر جان اين مرد پيامبر است، زيرا دستورى كه به تو داده است از سفارشات پيامبران مى باشد، گفتم : مادر بعد از پيامبر ما، پيامبرى نمى باشد و او پسر پيامبر است.

مادرم گفت : دين تو بهترين دين است آن را به من عرضه كن من به او عرضه داشتم و او مسلمان شد و من هم برنامه اسلام را به آموختم او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند و در شب عارضه اى به او رخ داد و بيمار شد به من گفت : پسر جان آنچه به من آموختى دوباره بياموز من آنها را تكرار كردم مادرم اقرار به توحيد كرد و از دنيا رفت چون صبح شد مسلمانها غسلش دادند و خودم بر او نماز خواندم و در گورستان مسلمانان دفن كردم. (144)

بعضى از علماء و فقها از اين روايت، طهارت اهل كتاب را (در صورت عدم ممارست با خوك و شراب و ديگر آلوده كننده ها) استفاده مى كنند.

## 6- معاوضه يك دختر با سه شتر

ماجراهائى در باب دختركشى عرب در تواريخ آمده است كه نقل برخى از آنها ما را بيشتر و بهتر با محيط جاهليت آشنا مى سازد.

جد فرزدق «شاعر معروف» كه «صعصعة بن ناجيه مجاشعى» نام داشت در حالى كه پيرى سالخورده بود، به حضور رسول خدا آمده و چنين آغاز سخن كرد، دو شتر آبستن از من گم شده بود بر شترى سوار شده به جستجويش پرداختيم از دور خيمه اى ديده به آن سو رفته و از مردى كه در كنار خيمه نشسته بود از شترانم جويا شدم او از من پرسيد: «مانار هما» داغ و نشانشان چيست؟ گفتم : نار ميثم بنى دارم، داغ مخصوص قبيلگى خودمان را گفتم : در اين نزديكى ها دو شترت را جسته و اينك نزد من است در همين احوال پيرزنى كه معلوم شد مادر همان مرد ميباشد از پشت خيمه با حالتى گرفته در آمد آن مرد خطاب به او نموده و گفت چه زائيده است؟ او بدون آنكه منتظر جواب مادر باشد ادامه داد « فان كان سقيا شاركنا فى اموالنا و ان كانت حائلا و ادناها » يعنى اگر پسر باشد كه با ما شريك مال و زندگى و وارث خواهد شد و اگر دختر باشد كه زنده به گورش مى كنيم! از قرائن حال فهميده شد كه زن اين جوان وضع حمل نمود مادر پاسخ داد دختر است آن مرد با خشم توام با اندوه اظهار داشت : پس معطل نشويد. آسوده اش سازيد بخاكش سپاريد!

صمصعه ادامه داد: اى رسول خدا نمى دانم ناگهان چه انقلابى در من پديد آمد گوئى تمام پيكرم دل شد و تمام دلم عاطفه و مهر و وجدان از اينكه موجود كوچك و بى گناهى كشته شود رحمم آمد، بى اختيار به جوان گفتم : آيا اين دختر نوزاد را مى فروشى؟ پاسخ داد: « اسمعت العرب تبيع الاولاد؟ » هرگز شنيده اى عرب بچه فروش باشد؟ و اين ننگ را تحمل كند؟ گفتم نفروش در مقابل احسان و بخششى به من ببخش، گفت : اگر فروختن در كار نباشد حاضرم با همان دو شتر و اين شترى كه بر آن سوارى مبادله كنم تو اين شتران را به من ببخش تا اين دختر را به تو ببخشمم، راضى شدم شترها را داده و دختر را گرفته به دايه اى سپردم اين واقعه براى من موجب شهرت شد دهان به دهان گشت از آن پس من اين روش را ترك نكردم و تا كنون دويست و هشتاد دختر را به بهاى هر يك به سه شتر! از مرگ نجات داده ام.

آيا اين عمل به حال من سودى دارد؟ و مايه اجر و ثوابى مى باشد؟

حضرت پاسخ داد: هذالك باب من البر و لك اجره اذ من الله عليك بالاسلام. اين كار تو خود بابى از برايت بوده و از جانب خداوند نيز ماجور خواهى بود چون به شرف اسلام نيز توفيق يافتى فرزدق شاعر همواره به اين كار جد خود افتخار مى كرد چنانچه از جمله در اشعار خود دارد:

و جدى الذى منع الوالدين و احياالوئيد و لم توئد

جد من جلوگيرى كرد از كشتن دختران و موجب شد دختر زنده به گور نشود.

7 - پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: تفرقه بين خويشاوندان از اسيران انداخته نشود.

محدث عالى مقام مرحوم كلينى «ره» در «فروع كافى» نقل مى فرمايد: از معاوة بن عمار كه مى گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيده ام كه فرمودند: از يمن خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله تعدادى اسير آوردند وقتى كه به جحفه « جحفه ميقات اهل شام و مصر و مغرب هر كسى است كه از آنجا عبور مى كند هر چند اهل آنجا نباشد و اين در صورتى است كه اين شخص از ميقات سابق از آن احرام نبسته باشد» رسيدند 24 فرسخى مكه پول آنها تمام شد يك كنيز از اسيران را فروختند كه مادر آن كنيز هم در بين اسيران بوده وقتى كه خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيدند پيامبر اسلام صداى گريه اى را شنيدند سبب گريه را سوال فرمودند: گفتند: يا رسول الله در بين راه احتياج پيدا كرديم به پول و نفقه و دختر همين كنيز را كه گريه مى كند فروختيم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پول آن كنيز را فرستادند و رفتند آن كنيز را آوردند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: اگر خواستيد آنها را بفروشيد با هم بفروشيد و اگر خواستيد نگه داريد با هم نگهداريد.

## 8 - حميرى و دفاع از امام عليه‌السلام.

شاعر معروف اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام سيد اسماعيل حميرى مى گويد مادرم من را نيمه شب از خواب بيدار مى كرد و مى گفت پسرم! مى ترسم، به همين عقيده «شيعه» كه دارى بميرى و داخل جهنم بشوى. سيد حميرى در خانه خودش به دوستش و به خادمش گفت : در اين خانه من، به على عليه‌السلام دشنام داده نشده است خادم سيد گفت : مگر كسى به مولا دشنام مى دهد؟ سيد گفت : آرى پدر و مادر من به آن حضرت دشنام مى دهند.

عباسه دختر سيد اسماعيل حميرى مى گويد: پدرم به من مى گفت : در روزگارى كه كودك بودم مى شنيدم كه پدر و مادرم اميرالمومنين على عليه‌السلام را دشنام مى دهند من از خانه بيرون مى آمدم و گرسنه مى ماندم و اين گرسنگى را بر بازگشت به پيش آنها ترجيح مى دادم و چون علاقه به اينكه از آنها دور باشم، داشتم و از آنان ناراحت بودم و بدم مى آمد شبها را در مسجد مى خوابيدم تا گرسنگى ناتوانم مى كرد و به خانه مى رفتم و چيزى مى خوردم و باز بيرون مى آمدم.

چون كمى بزرگ شدم و به كمال خود رسيدم و شاعرى را آغاز كردم به پدر و مادرم گفتم من را از بدگويى اميرالمومنين على عليه‌السلام بركنار داريد زيرا اين كار مرا رنج مى دهد و من دوست ندارم كه به خاطر مقابله با شما عاق شوم.

ولى آنها به گمراهى خود ادامه دادند و من از آنان جدا شدم و براى آنها اين شعر را سرودم : «اى محمد، از شكافنده عمود صبح بترس، و تباهى دين خويش را با سامان بخشيدن به آن، از بين ببر آيا برادر و جانشين محمد را دشنام مى دهى؟ و با اين كار به رسيدن رستگارى اميد مى دارى؟ هيهات، مرگ بر تو و عذاب و عزرائيل بر تو نزديك باد».

آنان تهديد به قتلم كردند و من به نزد عقبة بن مسلم آمدم و او را آگاه كردم او گفت : ديگر به نزد آنان مرو و منزلى برايم فراهم كرد كه به دستور وى همه چيزهايى كه به آنها نياز داشتم در آن خانه آماده شده بود و حقوقى را برايم معين كرد كه كمك هزينه زندگى ام بود. (145)

## 9 - عدم اذن به دخول

امام حسن عسكرى عليه‌السلام به احمد بن اسحاق اجازه دخول نداد و فرمودند: شما پسر عموى ما را از در منزل خودت برگردانيدى « قال عليه‌السلام، لانك طردت ابن عمنا عن بابك »

مرحوم علامه مجلسى ره مى فرمايد: صاحب تاريخ قم از مشايخ قم روايت كرده كه ابوالحسن حسين بن حسن بن جعفر بن محمد بن اسماعيل بن امام جعفر صادق عليه‌السلام در قم بود و شرب خمر مى كرد و اين عمل شرب را هم آشكارا انجام مى داد يك روز براى حاجتى به در منزل احمد بن اسحق اشعرى كه وكيل اوقاف بود در قم رفت و اذن دخول خواست احمد او را اذن دخول نداد سيد برگشت به منزل خود با حال غم و اندوه بعد از اين قصه احمد بن اسحق به حج مشرف شد همين كه بسر من راى رسيد اجازه خواست كه خدمت حضرت ابومحمد حسن عسكرى عليه‌السلام مشرف شود حضرت او را اجازه نداد احمد بدين جهت گريه طولانى كرد و تضرع نمود تا حضرت اذنش داد چون خدمت آن حضرت رسيد عرض كرد يا بن رسول الله به چه علت من را منع فرمودى از تشرف به خدمت خود؟ و حال آنكه من از شيعيان و مواليان شما هستم امام عليه‌السلام فرمودند بدين جهت كه تو برگردانيدى پسر عموى ما را از در منزل خود. احمد باز هم گريه كرد و قسم ياد كرد كه او را منع نكرده است از دخول مگر به جهت آنكه توبه كند از شرب خمر فرمود: راست گفتى و لكن چاره اى نيست از احترام و اكرام ايشان به هر حالى كه باشد و آنكه حقير نشمارى ايشان را و اهانت نكنى به ايشان كه از زيانكاران خواهى بود به جهت انتسابشان به ما پس چون احمد برگشت به قم مردم به ديدن او آمدند و حسين نيز با ايشان بود چون احمد حسين را ديد برجست از جاى خويش و استقبال كرد و اكرام نمود او را و نشانيد او را در صدر مجلس خود، حسين اين كار را از احمد بعيد شمرد و سبب آن را از او پرسيد احمد براى او نقل كرد آنچه ما بين او و امام عسكرى عليه‌السلام گذشته بود حسين چون آن را شنيد از افعال قبيحه خود پشيمان شد و توبه كرد از آن و برگشت به منزل خود و ريخت هر چه خم داشت به زمين و شكست آلات آن را و از پارسايان و از صالحان اهل عبادت گرديد و پيوسته ملازمت مساجد داشت و متعكف در مساجد بود تا آنكه وفات كرد و در نزديكى مزار حضرت فاطمه بنت موسى عليهما‌السلام (در نزديكى حرم حضرت معصومه عليهما‌السلام) (146)

## 10 - پيوند على بن عاصم كوفى با ائمه اطهار عليه‌السلام

على بن عاصم كوفى نابينا مى گويد: بر مولايم امام حسن عسكرى عليه‌السلام داخل شدم و بر آن حضرت سلام كردم و آن بزرگوار جواب سلام مرا دادند و فرمودند مرحبا اى پسر عاص كوفى! بنشين گوارا باد بر شما اى فرزند عاصم آيا مى دانى زير پايت چه هست گفتم اى مولاى من زير پاى من همين زيرانداز و فرش است كه خداوند گرامى بدارد صاحب آن را، امام فرمودند اى فرزند عاصم بدان كه شما روى فرشى و بساطى ايستاده اى كه بر روى آن انبياء و پيامبران نشسته اند گفتم اى مولاى من اى كاش مادامى كه زنده هستم از شما مفارقت نمى كردم سپس در نفس خود گفتم اى كاش مى ديدم اين فرش را امام عليه‌السلام دانست آنچه از قلب من گذشت فرمود اى فرزند عاصم بيا پيش من رفتم جلوتر امام عليه‌السلام دست مباركش را كشيد بر صورت من. به اذن خداوند من بينا شدم سپس فرمود اين جايگاه قدم پدرمان آدم است و اين اثر هابيل تا رسيدند به اينكه فرمودند و اين اثر قدم جدم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله است و اين اثر جدم على بن ابيطالب است.

على بن عاصم مى گويد: افتادم روى قدمها و همه آنها را بوسيدم و دست مبارك امام عليه‌السلام را هم بوسيدم به امام عليه‌السلام گفتم من عاجز هستم از نصرت و يارى شما با دست «يعنى از دست من كارى ساخته نيست» فقط شما را دوست دارم و از دشمنان شما بيزارم و در خلوت بر آنها لعن مى كنم اى مولاى من! چگونه مى بينى حال مرا امام عليه‌السلام فرمودند پدرم از جدم رسول خدا نقل كرد كه آن حضرت فرمودند: كسى كه از كمك ما اهل بيت ناتوان باشد و در خلوت دشمنان ما را لعنت كند خداوند صداى او را به تمام فرشتگان مى رساند هر وقت يكى از آنها لعن كند دشمنان ما را فرشتگان هم با آن هم صدا مى شوند و اگر يكى از دشمنان فراموش شود در لعن شما فرشتگان به آن هم لعن مى كنند وقتى كه صداى شما بر لعن كردن دشمنان ما به فرشتگان هم مى رسد آنان از خداوند براى شما استغفار و ثنا مى طلبند و مى گويند خدايا درود بفرست بر روح اين بنده ات كه در راه اوليائت كوشش و سعى خودش را كرده است و اگر بيش از اين قادر بود انجام مى داد ناگاه ندا از جانب خداوند مى رسد كه مى فرمايد اى فرشتگان! من، دعاى شما را درباره اين بنده ام استجابت كردم و شنيدم نداى شما را و صلوات فرستادم بر روح او. (147)

## 11 - داستان زندگى بهلول عاقل

اسم او «وهب» است و از جهت علم و معرفت و عقل و عدالت در حد كامل بود وى از اهل كوفه است كه مشهور بود به بهلول ديوانه و از خواص شاگردان امام جعفر صادق عليه‌السلام است و در فنون حكمت و معارف و آداب كامل بوده و از كسانى بود كه اهل فتوى بودند به طريقه شيعه و بهلول در زمان خودش مورد قبول همه بوده است و پدرش عمرو عموى هارون الرشيد بود و رشيد وقتى كه تصميم بر از بين بردن اثر امام كاظم عليه‌السلام گرفت و دنبال حيله و بهانه بود كه مدرك به دست بياورد بر عليه امام كاظم عليه‌السلام كسى را فرستاد دنبال مجتهدين و اهل فتواى آن زمان از آنان سوال كرد كه ريختن خون امام معصوم عليه‌السلام به جهت خروج بر عليه حاكم وقت جائز است يا نه؟ همگى غير از بهلول فتوا دادند بلى جائز است و بهلول هم از جمله مجتهدين و اهل فتوى بود مخفيانه خدمت حضرت امام موسى كاظم عليه‌السلام رفت و آن حضرت را در جريان كار گذاشت و از آن امام معصوم راه چاره خواست كه از اين بليه، نجات پيدا كند امام كاظم عليه‌السلام فرمودند: برو در جلوى چشم مردم خودت را به ديوانگى بزن و اظهار سفاهت كن و هذيان بگو به خاطر حفظ خود و دينت تا قادر باشى كه احقاق حق و ابطال باطل نمائى به طورى كه مى خواهى.

صاحب رضوات الجنات يك عامل ديگرى هم براى ديوانگى بهلول از سيد نعمت الله شوشترى نقل كرده است كه هارون الرشيد خواست براى قضاوت در بغداد يك نفر را معين كند با اطرافيانش مشورت كرد همگى گفتند فرد ديگرى صلاحيت ندارد براى قضاوت در بغداد مگر بهلول، هارون از بهلول خواست كه ما را در اين كار يارى كن بهلول گفت در كدام كار؟ هارون گفت اهل بغداد همگى اتفاق نظر دارند كه فقط شما براى اين كار صلاحيت داريد بهلول گفت : سبحان الله، به درستى كه من خودم را بهتر از آنان مى شناسم اينكه خودم خبر مى دهم به اينكه صلاحيت ندارم براى قضاوت از دو حال خارج نيست يا راست مى گويم كه مطلب همان است و يا دروغ مى گويم و اگر دروغ مى گويم، دروغگو صلاحيت ندارد بالاخره بر بهلول اصرار كردند و سخت گرفتند و گفتند شما را رها نمى كنيم الا اينكه اين عمل قضاوت را بايد بپذيرى بهلول گفت اگر ناچارم كه بايد قبول كنم پس امشب را به من مهلت دهيد تا فكر كنم او را مهلت دادند از پيش ‍ آنان خارج شد وقتى كه صبح شد خودش را به ديوانگى زد و يك نى سوار شد و داخل بازار مى رفت و مى گفت راه را باز كنيد اسب من شما را زير نگيرد مردم گفتند بهلول ديوانه شده است رفتند و به هارون الرشيد خبر دادند بهلول ديوانه شده هارون گفت ديوانه نشده است با اين وسيله خواسته دينش را حفظ كند و تا آخر عمرش به حالت ديوانگى باقى ماند.

### بهلول و هارون الرشيد

بهلول روزى بر هارون الرشيد داخل شد كه در بعضى از ساختمانهاى جديدش بود گفت اى بهلول در اين ساختمان چيزى بنويسيد بهلول به بعضى از ديوارهاى ساختمان نوشت كه گلها را بالا بردى و دينت را پائين آوردى آجرها را بلند كردى و روايات ائمه اطهار عليهم‌السلام را گذاشتى كنار اين همه پول اگر از مال خودت باشد اسراف است و خداوند اسراف كنندگان را دوست ندارد و اگر از مال غير باشد ظلم و ستم كردى و خداوند ستمكاران را دوست ندارد به بهلول گفتند ديوانگان را بشمار! گفت : اين به طول مى انجامد من عقلا را براى شما مى شمارم.

هارون گفت اى بهلول مرا موعظه كن! گفت من شما را به چه موعظه كنم اين قصرها و آن قبرها گفت باز موعظه كن! گفت هر كسى كه خداوند به او مال و جمال و سلطنت بدهد و آن كس كه مالش ‍ را انفاق كند و از حيث جمال عفت به خرج بدهد و در حكومتش با عدالت رفتار كند در ديوان خداوند از خوبان و نيكان نوشته مى شود.

هارون گفت اى بهلول با جايزه چطور هستى؟ بهلول گفت : جائزه ها را رد كن به آنهائى كه از آنها گرفته اى من به آنها نيازى ندارم.

هارون گفت اى بهلول اگر قرض داشته باشى ما آن را اداء مى كنيم گفت اى امير اينها اهل علم كوفه هستند و مى دانند كه اداء دين به دين جايز نيست «يعنى پولى كه شما مى خواهى با آن پول قرض مرا اداء نمائى مال خودت نيست بلكه خود مديون ديگران هستى».

گفت اى بهلول مى خواهم براى شما ماهانه، مستمرى قرار دهم بهلول گفت اى امير تو و من از عيال خداوند هستيم محال است كه خداوند شما را ياد كند ولى مرا فراموش فرمايد.

و در مناظرات بهلول با ابى حنيفه آمده است كه بهلول روزى شنيد كه ابى حنيفه مى گويد من از امام صادق عليه‌السلام سه مطلب را قبول دارم :

1 - او مى گويد شيطان را آتش مى سوزاند در حالى كه شيطان از آتش خلق شده است و آتش چيزى را كه از خودش باشد اذيت نمى كند 2 - او مى گويد خداوند موجود است با اينكه ديده نمى شود و هر چيزى موجود باشد، بايد ديده شود 3 - امام صادق عليه‌السلام مى گويد اعمال و افعال انسانها به خودشان نسبت داده مى شود در حالى كه نص بر خلاف اوست بهلول خواست او را جواب عملى بدهد يك كلوخ را از زمين برداشت و زد به صورت ابى حنيفه و او را زخمى كرد و خون آمد و بهلول را دنبال كردند و گرفتند آوردند به دارالخليفه بهلول در حضور هارون الرشيد به ابى حنيفه گفت از من چه شكايتى دارى او گفت از دردى كه از ضربت تو در سر من بوجود آمده است بهلول گفت كجاست؟ اين دردى كه تو مى گوئى در حالى كه ديده نمى شود پس تو چطور اذيت شدى از كلوخى كه اصل شما از آن است كه خاك باشد چطور آن درد را به من نسبت مى دهى در حالى كه امر در اختيار من نيست ابو حنيفه مبهوت ماند و آنجا فهميد كه بهلول خواسته جواب عملى شبهات او را بدهد ابو حنيفه خجالت زده از مجلس بلند شد و رفت (148)

## 12 - آلام حضرت زهرا عليه‌السلام

به جاى پيوند و احترام با دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله او را اذيت كردند، ابى بصير عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال و كان سبب و فاتها ان قنفذا مولى عمر لكزها بنعل السيف بامره فاسقطت محسنا و مرضت مرضا شديدا. (149)

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: علت وفات مادرم فاطمه عليه‌السلام ضربتى بود كه به دستور ثانى «توسط قنفذ» به آن وارد شد و موجب شد كه محسن را سقط كند و سبب مريض شديد آن بزرگوار گرديد.

عبدالله بن عباس مى گويد: رسول خدا هنگام رحلت گريه مى كردند به حدى كه از چشم مباركش به محاسن شريفش سرازير شد گفتند يا رسول الله چرا گريه مى كنى فرمودند گريه مى كنم بر فرزندانم و آنچه به آنان از طرف امت ستمكار و شرورم مى رسد گو اينكه فاطمه عليهما‌السلام مورد ظلم و ستم قرار گرفته و ندا مى كند و كسى از امتم او را يارى نمى كند فاطمه اين كلام رسول خدا را شنيدند و گريه كردند رسول خدا فرمودند دخترم گريه مكن فاطمه (س) گفت : گريه من براى ستمهايى كه به من مى شود نيست بلكه براى مفارقت شماست رسول خدا او را بشارت دادند به اينكه تو اولين كسى هستى كه از اهل بيت من به من ملحق مى شود. (150)

آن دو نفر (ابوبكر و عمر) از اصحاب رسول خدا از على عليه‌السلام خواستند كه از آنها پيش فاطمه شفاعت كند تا به آنها اجازه ملاقات و عيادت بدهد اميرالمومنين از حضرت زهرا عليهما‌السلام خواست كه اجازه بدهد تا آنان به عيادت بيايند وقتى كه داخل شدند به حضرت زهرا گفتند حالت چطور است؟ حضرت فرمودند بخير الحمد الله سپس به آنها فرمود آيا شنيده ايد رسول الله فرمودند فاطمه پاره تن من است هر كه او را اذيت كند مرا اذيت كرده است و كسى كه مرا اذيت كند خدا را اذيت كرده است؟ گفتند بلى شنيده ايم حضرت زهرا عليهما‌السلام فرمودند: به خدا قسم شما دو نفر مرا اذيت نموديد آنان بلند شدند رفتند در حالى كه حضرت زهرا بر آنها خشمناك بود.

و يكى از وصيتهاى حضرت زهرا به على عليه‌السلام اين بود كه يا على از كسانى كه به من ظلم كرده اند در تشييع جنازه من، حاضر نشوند و بر من نماز نخوانند.

حضرت زهرا عليهما‌السلام هنگام شهادتش نظر حادى كردند و فرمودند السلام على جبرئيل السلام على رسول الله و بر ملك الموت هم سلام كردند و حس ملائكه ها را شنيدند و يك بوى خوش احساس كردند. (151)

و در قسمتى از حديث ديگر آمده است كه وقتى كه آن اولى از عدم رضايت حضرت زهرا عليهما‌السلام از آنان اظهار ناراحتى كرد دومى به او گفت تعجب دارم از مردمى كه چگونه شما را براى امور خودشان والى قرار دادند در حالى كه تو شيخى پيرى هستى از خشم يك زن جزع و ناراحتى مى كنى و به رضايت او خوشحال مى شوى. (152)

محدث عالى مقام حاج شيخ عباس قمى از زكريا بن آدم در منتهى الامال نقل مى كند كه او مى گويد وقتى در خدمت امام رضا عليه‌السلام بودم كه امام جواد عليه‌السلام را خدمت آن حضرت آوردند در حالى كه سن شريفش از چهار سال كمتر بود پس از آن جناب دست خود را بر زمين زد و سر مبارك را به جانب آسمان بلند كرد و مدت طويلى فكر نمود امام رضا عليه‌السلام فرمود جان من فداى تو باد! براى چه اين قدر فكر مى كنى عرض كرد فكرم در آن چيزى است كه با مادرم فاطمه عليهما‌السلام بجا آوردند، اما و الله لاخرجناهم ثم الا حرقنهما ثم لا ذرينهما ثم لانفسهما فى اليم نفسا پس امام رضا عليه‌السلام او را نزد خود طلبيد و ما بين ديدگان او را بوسيد و فرمود: پدر و مادرم فداى تو باد توئى شايسته از براى امامت. (153)

على بن هلال از پدرش روايت كرده است كه گفت رفتم به خدمت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله در حالى كه آن حضرت از دنيا مفارقت مى كرد و حضرت فاطمه عليه‌السلام بالاى سر آن حضرت نشسته و گريه مى كرد چون صداى گريه آن حضرت بلند شد حضرت رسول سر به جانب او برداشت و فرمود اى حبيبه من فاطمه! چه چيز باعث گريه تو شده است فاطمه گفت : مى ترسم كه امت تو بعد از تو مرا ضايع كنند و رعايت حرمت من ننمايند... (154)

قطع ارتباط بت پرستى

او از قبيله «مزينه» بود و نامش عبدالعزى (عزى اسم يكى از بتها است) در كودكى پدرش را از دست داد، عموى بت پرستش كفالت وى را به عهده گرفت، از او حمايت و سرپرستى نمود بزرگش كرد به جوانيش رسانيد و قسمتى از اموال و اغنام خود را به او بخشيد.

در آن موقع اسلام شور و تحركى در مردم بوجود آورده بود و همه جا پيرامون دين جديد بحث و گفتگو مى شد، عبدالعزى جوان نيز به جستجو و تحقيق برخاست و با عشق و علاقه مسائل اسلامى را دنبال مى كرد بر اثر شنيدن سخنان پيامبر اسلام و آگاهى از تعاليم الهى به فساد عقيده خود و خاندان خود پى برد، از بت پرستى و رسوم جاهليت دل بر گرفت و در باطن به دين خدا ايمان آورد اما به رعايت عموى خود اظهار اسلام نمى نمود.

تا به چندى وضع به همين منوال بود پس فتح مكه روزى به عموى خود گفت : مدتى در اين انتظار ماندم كه به خود آئى و مسلمان شوى و من نيز با تو قبول اسلام نمايم اينك مى بينم كه بت پرستى را ترك نمى گوئى و همچنان در كيش باطل خود پافشارى مى كنى پس موافقت كن من مسلمان شوم و به گروه مسلمانان بپيوندم عمو كه قبلا گرايش او به اسلام را حس كرده بود از شنيدن سخنان وى سخت بر آشفت و گفت هرگز اجازه نمى دهم و سپس قسم ياد كرد اگر تو راه محمديان را در پيش گيرى تمام اموالى را كه به تو داده ام پس مى گيرم عمو تصور مى كرد برادرزاده جوانش ‍ با تهديد پس گرفتن اموال تغيير عقيده خواهد داد و او از تصميم خود بر مى گردد فكر مسلمانى را از سر به در مى كند، و در بت پرستى پايدار مى ماند ولى او مسلمان واقعى بود و با تندى و خشونت و تهديد مالى اراده اش متزلزل نشد از تصميم خود دست نكشيد و در كمال صراحت و قاطعيت، اسلام باطنى خود را آشكار كرد و كمترين اعتنائى به تهديد مالى او ننمود.

سخنان بى پرده عبدالعزى، در قبول آئين اسلام، عمو را به عملى ساختن تهديد خود وادار كرد تمام اموال را از وى پس گرفت حتى جامه اى را كه در تن داشت از برش بيرون آورد او با بدن برهنه نزد مادر رفت و گفت : آهنگ مسلمانى دارم و از تو جز تن پوشى نمى خواهم مادر قطعه كتانى كه در اختيار داشت به فرزند خود داد او پارچه را گرفت به دو نيم كرد و خود را به آن دو قطعه پوشاند و براى شرفيابى محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله راه مدينه را در پيش گرفت. او دلباخته حق و حقيقت بود قلبى داشت كه از شور و هيجان، پاكى و خلوص، و صميمت و صفا لبريز بود و مانند مرغى كه از قفس آزاد و بال و پر گشوده باشد با سرعت مى رفت تا هرچه زودتر به رهبر اسلام برسد آزادانه از تعاليم حيات بخش او استفاده كند خود را به شايستگى بسازد و موجبات سعادت واقعى و كمال انسانى خود را فراهم آورد.

بين الطلوعين در موقعى كه مردم براى اداى فريضه گرد آمده بودند وارد مسجد شد و نماز صبح را با پيامبر به جماعت خواند پس از نماز رسول اكرم او را نزد خود طلبيد و فرمود كيستى؟ گفت نامم «عبدالعزى» و جريان خود را شرح داد حضرت فرمود: اسم تو عبدالله است و ديد خود را با دو جامه پوشانده است او را «ذوالبجادين» خواند و از آن پس بين مسلمين به همان لقبى كه پيامبر به او داده بود مشهور گشت.

او براى شركت در جنگ تبوك با ديگر مسلمانان در معيت پيامبر از مدينه خارج شد و در همين سفر از دنيا رفت، موقع دفنش پيامبر گرامى به احترام و تكريم او داخل شد و جسد عبدالله را گرفت و با دست خود در قبر خواباند. پس از پايان يافتن كار دفن رو به قبله ايستاد و دستها را بلند كرد و گفت : اللهم انى اميست عنه راضيا فارض عنه.

## 13 - لذت عفو و گذشت

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: هيچ بنده اى نيست كه در احسان و بخشش را به رويش باز كند و پيوند با خويشان برقرار كند مگر اينكه خداوند در مال او بيفزايد محدث عالى مقام مرحوم نورى طبرسى صاحب كتاب شريف مستدرك الوسائل نقل فرموده است كه ابوبكر پيش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بود و فرد ديگرى هم حاضر بود ابوبكر را دشنام مى داد و ابوبكر ساكت بود و رسول خدا تبسم مى كرد سپس ابوبكر هم شروع كرد به جواب گفتن و بعضى از دشنامهاى او را بر او برگردانيد حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله غضب ناك و خشمگين شدند و بلند شدند و رفتند و ابوبكر هم بعد از حضرت بلند شد دنبال حضرت راه افتاد وقتى كه به حضرت رسيد گفت يا رسول الله آن مرد مرا دشنام مى داد و شما خنده مى كردى اما وقتى من شروع به جواب گفتن به بعضى از دشنامهاى او كردم شما خشمگين شدى و بلند شدى ما را ترك فرمودى حضرت فرمودند: بلى او شما را دشنام مى داد و تو ساكت بودى، يك ملك ايستاده بود و دشنام او را از شما رد مى كرد و من او را مى ديدم و تبسم مى كردم اما وقتى كه تو هم شروع به دشنام كردى آن ملك رفت و به جاى او شيطان آمد و من در جائى كه شيطان باشد نمى باشم اى ابابكر اين سه مطلب را از من بشنو:

1 - هيچ بنده اى نيست كه بر او ستم شود و او عفو كند مگر اينكه خداوند متعال او را كمك مى كند و عزيزش مى گرداند. 2 - و هيچ بنده اى نيست كه براى خودش در سوال كردن را باز كند تا به اين وسيله مالش را زياد كند مگر اينكه خداوند فقر و نيازمندى او را افزون مى كند. 3 - هيچ بنده اى نيست كه به روى خودش در احسان و بخشش را باز كند و با اقوام و خويشاوندانش پيوند برقرار سازد مگر اينكه خداوند مال او را زياد مى كند. (155)

## 14 - نفرين پدر بر فرزندش

امام حسين عليه‌السلام فرمودند من با پدرم اميرالمومنين در شب تاريكى در كنار بيت الله كه خلوت شده بود و زوار هم خوابيده بودند به طواف خانه خدا مشغول بوديم در اين هنگام متوجه ناله اى جانگداز و آهى آتشين شديم كه شخص دست نياز به درگاه پروردگار احديت دراز كرده و با سوز و گداز بى سابقه به تضرع و زارى مشغول است و مى گويد اى خدائى كه جواب درمانده در تاريكى را، تو مى دهى و اى خدائى كه بلا و گرفتارى و مرض را تو برطرف مى سازى اى خدايى كه عده اى در كنار بيت تو خواب هستند و عده اى بيدار و تو را مى خوانند اما به تو خواب راه ندارد به من احسان كن گناهم را ببخش! اى آن خدائى كه بندگانت در حرمت به تو اشاره مى كنند اگر عفو و بخشش تو شامل اسراف كار نشود پس كيست كه معصيت كار و محروم را نعمت دهد؟ پدرم فرمود اى حسين آيا مى شنوى ناله گناهكارى را كه به درگاه پروردگار خود پناه آورده و با قلبى پاك اشك ندامت و پشيمانى مى ريزد او را پيدا كن و پيش من بياور اباعبدالله فرمود در آن شب تاريك من اطراف خانه خدا را گشتم و مردم را در تاريكى يك طرف مى كردم تا او را در ميان ركن و مقام پيدا كردم و دقت كردم ديدم در حال قيام است و نماز مى خواند.

بر او سلام كردم و گفتم اى بنده اى كه به گناهت اقرار مى كنى و استغفار مى كنى اميرالمومنين پسر عموى پيامبر شما را مى طلبد در سجود و ركوعش تسريع كرد و اشاره كرد كه من جلو بيافتم و او را راهنمائى كنم او را خدمت اميرالمومنين على عليه‌السلام آوردم حضرت ديد جوان زيبا و خوش اندام با لباسهاى زيبا و گران قيمت مى باشد فرمود تو كيستى؟ عرض كرد من از اعرابم حضرت فرمود اين ناله و سوز و گدازت براى چه بود؟ جوان جواب داد چگونه مى شود حال كسى كه عاق باشد و از من چه مى پرسى يا على عليه‌السلام كه بار گناه پشتم را خميده و نافرمانى پدر و نفرين او اساس زندگى ام را در هم پاشيده است و سلامتى و تندرستى را از من ربوده است حضرت فرمود داستان تو چيست؟ گفت پدر پيرى داشتم كه به من خيلى مهربان بود ولى اوقات من به كارهاى زشت و بيهوده صرف مى شد هر چه پدرم مرا نصيحت مى كرد و راهنمائى مى نمود قبول نمى كردم و گاهى هم او را آزار رسانده دشنام مى دادم، يك روز پولى در نزد او سراغ داشتم و براى پيدا كردن آن پول به صندوقى كه در آن پول را پنهان كرده بود رفتم تا پول را بردارم پدرم از من جلوگيرى كرد من دست او را پيچيدم و بر زمين انداختم خواست از جاى برخيزد ولى از شدت درد نتوانست بلند شود من پولها را برداشتم و رفتم در آن لحظه شنيدم كه پدرم مى گفت به خانه خدا مى روم و تو را نفرين مى كنم چند روز، روزه گرفت و نماز خواند پس از آن آماده سفر شد بر شتر خود سوار شد و به طرف مكه حركت كرد بعد از آن پيمودن بيابانها و بالا رفتن از كوهها، خود را به كعبه رسانيد و من شاهد كارهايش بودم دست به پرده كعبه گرفت و با آهى سوزان مرا نفرين كرد به خدا سوگند هنوز نفرينش تمام نشده بود كه اين بيچارگى مرا فرا گرفت و تندرستى را از من سلب كرد امام حسين عليه‌السلام مى فرمايد در اين موقع پيراهن خود را بالا زده ديدم يك يك طرف بدن او خشك شده و، حركتى ندارد جوان گفت بعد از اين پيشامد بسيار پشيمان شدم و نزد پدرم رفتم عذرخواهى كردم ولى نپذيرفت و به طرف خانه خود برگشت سه سال به همين وضع گذراندم و مدام از او پوزش و عذرخواهى كردم ولى او قبول نمى كرد سال سوم در ايام حج از او درخواست كردم همانجائى كه مرا نفرين كرده اى دعا كن شايد خداوند سلامتى را به بركت دعاى تو، به من بازگرداند او قبول كرد و با هم به طرف مكه حركت كرديم.

تا به وادى اراك رسيديم «اراك چوبى است كه از آن براى مسواك استفاده مى كنند»شب تاريكى بود ناگاه مرغى از كنار جاده پرواز كرد و بر اثر بال و پر زدن او شتر پدرم رميد و او را پشت به زمين افكند پدرم در ميان دو سنگ قرار گرفت و همانجا از دنيا رفت و من او را همانجا دفن كردم و مى دانم اين گرفتارى من بواسطه نفرين و نارضايتى پدرم است.

اميرالمومنين عليه‌السلام فرمود اينك فرياد رس تو رسيده است دعائى كه پيامبر به من تعليم داده است به تو مى آموزم و هر كس آن دعا را كه اسم اعظم الهى در آن است بخواند، بيچارگى و اندوه و درد و مرض و فقر و تنگدستى از او برطرف مى شود و گناهانش آمرزيده مى شود، حضرت مقدارى از مزاياى آن دعا را بيان فرمودند امام حسين عليه‌السلام فرمود من از آن دعا، بيشتر از جوان، بر سلامتى خويش مسرور شدم.

آنگاه اميرالمومنين به جوان فرمود در شب دهم ذيحجه دعا را بخوان و صبحگاه پيش من بيا تا تو را ببينم و نسخه دعا را به او داد صبح روز دهم جوان با خوشحالى پيش ما آمد و نسخه دعا را تسليم نمود امام حسين عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى كه از او جسستجو كرديم متوجه شديم كه سالم شده و ناراحتى ندارد جوان گفت به خدا اين دعا اسم اعظم دارد سوگند به پروردگار كعبه دعايم مستجاب و حاجتم بر آورده گرديد حضرت فرمود: قصه شفا يافتن خود را بگو: گفت در شب دهم همين كه ديده هاى مردم به خواب رفت دعا را به دست گرفتم و به درگاه خداوند ناليده و اشك ندامت ريختم براى مرتبه دوم خواستم بخوابم آوازى بر آمد كه اى جوان! كافى است خدا را به اسم اعظم قسم دادى و مستجاب شد پس از لحظه اى به خواب رفتم پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را ديدم كه دست بر بدن من گذاشت و فرمود: « احتفظ بالله العظيم فانك على خير » از خواب بيدار شدم و خود را سالم يافتم (156)

## 15 - عامل وسعت روزى

مرحوم محدث عالى مقام « نورى طبرسى» در مستدرك نقل نموده است كه در بنى اسرائيل مردى صالح و شايسته بود اين مرد يك شب در خواب ديد كه به او مى گويند: خداوند عمر تو را در دو قسمت كرده است مدت قسمت اول عمر تو اين مقدار است و مدت قسمت دوم اين مقدار، نصف عمرت را خداوند در رفاه و وسعت روزى قرار داده است و نصف ديگر را در مضيقه و تنگدستى كدام قسمت را اول مى خواهى؟ مرد گفت مرا زنى است صالح و شايسته او شريك زندگى من است مرا مهلت دهيد تا با او در اين مورد مشورت كنم بعد بيائيد تا شما را خبر دهم كه كدام قسمت را اول مى خواهم وقتى كه صبح كرد مرد به زنش گفت در خواب اين چنين ديدم بعد از مشورت با زن، او گفت : اى مرد اختيار كن در نصف اول حالت وسعت مالى را شايد خداوند به ما رحم كرد و نعمتش را به ما تمام كرد و ادامه داد وقتى كه شب دوم شد در خواب به او گفتند كدام قسمت را اول اختيار كردى مرد گفت قسمت رفاه و وسعت روزى را گفت قبول است نعمتهاى دنيا به او اقبال كرد و وسعت مال فراوان پيدا كرد وقتى كه نعمت فراوان به دست آنها رسيد زنش گفت اى مرد! از خويشاوندان و مستمندان صله مالى به جاى بياور و به وضع آنها رسيدگى كن و به آنها احسان كن و همسايه ها و برادرانت را فراموش مكن وقتى كه نصف اول عمرش به پايان رسيد مرد همان كسى را كه در خواب ديده بود رويت نمود و گفت اين خيرات و احسانات شما، مورد قبول خداوند عالم قرار گرفت و خداوند عالم در تمام عمرت، وسعت روزى، و فراوانى نعمت را به تو مرحمت فرمود. (157)

## 16 - مادرى كه فرزند نوزاد خويش را با آتش مى سوزانيد

محدث كبيره و علامه والا مقام مجلسى (ره) در بحار نقل فرموده است كه زنى بود كه عمل خلاف عفت، انجام مى داد و هر اولادى كه به دنيا مى آورد او را با آتش مى سوزانيد به خاطر ترس از خويشاوندانش و از اين قضيه غير از مادرش كسى اطلاع نداشت وقتى كه اين زن خلاف كار مرد و دفنش كردند زمين او را قبول نكرد خويشاوندانش آمدند خدمت امام صادق عليه‌السلام و قصه اين زن را به خدمت آن حضرت بيان كردند امام صادق عليه‌السلام به مادر آن زن فرمودند او در حال حياتش كدام گناه را مرتكب مى شده مادرش عين واقعيت را به امام گفت حضرت فرمودند: زمين او را قبول نخواهد كرد چون او خلق خدا را « نوزاد را» به عذاب خدا «آتش» عذاب مى كرده مقدارى از تربت جدم امام حسين عليه‌السلام را در قبر او بگذاريد دستور حضرت را عملى كردند آن وقت خداوند آبروى او را بپوشانيد. (158)

## 17 - قال امام صادق عليه‌السلام : اءنها كم ان تطر حو التراب على ذوى الارحامفان ذالك يورث القسوة

علامه مجلسى ره در بحار نقل فرموده است كه فرزند يكى از اصحاب امام صادق عليه‌السلام مرد امام صادق عليه‌السلام در تشييع جنازه او حاضر شد وقتى كه او را در لحد قبر گذاشتند پدرش ‍ آمد جلو كه به روى جنازه فرزندش بريزد امام صادق عليه‌السلام دست او را گرفت و فرمود تو بر روى جنازه او خاك نريز و كسانى هم كه با اين ميت خويشاوندى دارند آنها هم خاك نريزند مردم گفتند يا بن رسول الله آيا ما را نهى مى فرمائيد از اين كار امام عليه‌السلام فرمودند نهى نمى كنم شما را از اينكه خاك بريزيد بر روى جنازه كه خويشاوندتان باشد به درستى كه اين كار موجب قساوت و سختى قلب مى شود و كسى كه قلب او سخت باشد از خداوند عزوجل دور مى شود. (159)

و مرحوم علامه مجلسى در ذيل حديث مى فرمايد از اين حديث منع ريختن خاك به وسيله خويشاوند بر روى جنازه ميت استفاده مى شود و مشهور كراهت اين كار است و در روايات فراوانى منع از اين كار شده است كه حمل بر كراهت گردد.

## 18 - پيوند با امام رضا عليه‌السلام موجب نزول باران.

علامه والا مقام محدث كبير مرحوم محمد باقر مجلسى و همچنين محدث عالى مقام صاحب كتاب شريف «اثبات الهداة» مرحوم شيخ محمد بن الحسن الحر العاملى نقل كرده اند كه وقتى كه امام رضا عليه‌السلام را ماءمون وليعهد خود قرار داد باران قطع شد بعضى از اطرافيان متعصب مامون مى گفتند نگاه كنيد وقتى كه امام رضا وليعهد ما شد خداوند بارانش را از ما قطع كرد اين سخنان به گوش مامون رسيد و حال او دگرگون شد به امام گفت باران قطع شده اگر بخواهيد دعا كنيد كه خداوند بر مردم باران بفرستد امام رضا عليه‌السلام فرمودند انشاء الله دعا مى كنم مامون گفت چه وقت اين درخواست اين در خواست مامون روز جمعه بود» امام فرمودند در روز دوشنبه دعا مى كنم به درستى كه جدم رسول خدا ديشب به خوابم آمد كه امام على عليه‌السلام هم با آن حضرت بودند حضرت به من فرمودند فرزندم! منتظر باش و در آن روز به صحرا برو و از خداوند باران بخواه به درستى كه خداوند به مردم باران خواهد فرستاد و به مردم بگو كه خداوند چيزى را كه نمى دانيد به شما نشان خواهد داد تا علم مردم به مقام و فضل شما «امام رضا» در پيشگاه خداوند فزون شود.

وقتى كه روز دوشنبه رسيد امام رضا عليه‌السلام عازم صحرا شدند و مردم خارج شدند نگاه مى كردند امام رضا عليه‌السلام بالاى منبر رفت پس از حمد و ثناى الهى عرضه داشت خداوندا تو بزرگ فرمودى حق ما اهل بيت را مردم به ما توسل كرده اند همانطورى كه تو دستور داده اى و آرزوى فضل و رحمت ترا دارند و احسان و نعمت تو را متوقع هستند خداوندا به آنها بارانى كه نفع عمومى داشته باشد و تاخير و زيان در آن نباشد مرحمت فرما و خدايا شروع باران رحمتت بعد از رسيدن اينها « مردم» به مقر و منزلشان باشد.

راوى مى گويد به خدا سوگند كه حضرت محمد را به حق نبوت فرستاده است باد در هوا ابرها را پيچيد و مردم به جنب و جوش آمدند هنگامى كه ديدند باران رحمت مى خواهد نازل شود امام رضا عليه‌السلام فرمود مردم! صبر كنيد اين ابر مال شما نيست اين مال فلان شهر است آن ابر رفت و هوا صاف شد سپس ابر ديگرى آمد كه توام با رعد و برق بود مردم به حركت در آمدند امام رضا فرمود صبر كنيد اين هم مال شما نيست و اين مربوط به اهالى فلان شهر است تا ده ابر آمد و رفت و هوا صاف شد و امام عليه‌السلام در هر كدام از ابرها كه ظاهر مى شد مى فرمود صبر كنيد اين ابر مال شما نيست بلكه مال فلان شهر است سپس ابر يازدهمى ظاهر شد امام عليه‌السلام فرمود: مردم! اين ابر را خداوند براى شما فرستاده است براى خاطر خدا بر شما شكر كنيد و بلند شويد برويد به منازل خودتان به درستى كه اين ابر علامت است بر شما در بالاى سرتان خواهد ايستاد تا شما داخل مقرتان بشويد آنگاه از خيرات الهى آن طور كه لايق و شايسته اوست به شما نازل خواهد شد و آنگاه از منبر پائين آمد مردم بگشتند و ابر بالاى سر مردم ايستاد تا مردم به منزل خود نزديك شدند باران شديدى درگرفت و دشت و صحرا گوديها، بيابانها پر شدند و مردم گفتند گوارا باد بر فرزند رسول خدا اين كرامت خدائى! سپس امام رضا عليه‌السلام حضور پيدا كرد در مقابل مردم و جماعت كثيرى جمع شدند امام عليه‌السلام فرمودند اى مردم بلكه تقوى داشته باشيد درباره نعمت خداوند و نعمت خدا را فرارى ندهيد با گناهان خود آن را ادامه دهيد به اطاعت و شكر او بر نعمتهايش و بدانيد كه شما بعد از ايمان و بعد از اعتراف به حقوق اولياء الله از آل محمد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله نمى توانيد شكر خدا را به جا بياوريد با چيزى كه محبوب شما باشد، از كمك كردن به برادران دينى تان بر دنياى آنها آن دنيائى كه محل عبور شماست به بهشت پروردگارتان به درستى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين باره سخنى دارند كه مى فرمايند: سزاوار نيست بر انسان در صورتى كه در فضل الهى و نعمت او فكر كند و بر نتيجه فكرش عمل كند اينكه اين انسان از نعمت الهى اعراض نمايد و نعمت الهى را از خود دور سازد.

اصحاب گفتند: يا رسول الله فلانى هلاك شد در اثر گناهانى كه مرتكب شد رسول خدا فرمودند: بلكه آن شخص نجات پيدا كرد و خداوند عمل او را ختم به خير مى كند و گناهان او را محو مى سازد و مبدل به حسنات مى فرمايد چون آن شخص روزى از راهى عبور مى كرد ديد عورت يك مومن پيداست و او نمى داند عورت خود را پوشانيد و به او خبر نداد به خاطر اينكه شايد خجالت بكشد سپس او مومن را شناخت و به او گفت خداوند ثواب شما را افزون كند و تو را در قيامت گرامى بدارد و در حساب تو دقت نكند خداوند دعاى او را درباره آن شخص قبول فرمود پس آن شخص عاقبت به خير نمى شد مگر بوسيله دعاى اين مومن.

اين سخن رسول خدا به آن شخص رسيد توبه كرد و برگشت و اقبال كرد به طاعت الهى هفت روز نگذشته بود كه غارتگران در مدينه اموال و حيوانات مردم را به غارت بردند كه رسول خدا عده اى را به دنبال آنها فرستاد كه آن شخص هم يكى از آنها بود و در معركه شهيد شد.

حضرت امام جواد عليه‌السلام مى فرمايد خداوند به بركت دعاى امام رضا عليه‌السلام خير و بركتش را در شهر فزون كرد و در اطراف مامون حسودانى بودند كه يكى از آنها بنام حميد بن مهران كه حاجب و وزير مامون بود به مامون گفت به خدا پناه مى برم كه اين خلافت از بنى العباس به خاندان فرزند على عليه‌السلام منتقل نشود شما بر عليه خودت كمك مى كنى و خودت را هلاك مى سازى اين ساحر و فرزند ساحر «يعنى امام رضا عليه‌السلام» را كه نامى و نشانى از او نبود آوردى و او را ظاهر كردى و مقام او را بالا بردى و سحر و شعبده او به اين باران دنيا را پر كرده است من مى ترسم كه اين فرد خلافت را از خاندان بنى العباس خارج كند و به خاندان على عليه‌السلام سوق بدهد بلكه مى ترسم كه با سحرش نعمت شما را زائل سازد و بر مملكت تو مستولى گردد آيا احدى مانند تو بر خودش اينطور جنايت مى كند مامون گفت ايشان مخفيانه مردم را به خودش دعوت مى كرده ما مى خواستيم او را وليعهدمان قرار دهيم تا مردم را به ما دعوت كند و ملك و خلافت ما را معرفى كند تا كسانى كه به او عقيده داشتند بدانند كه اين خلافت حق ما بوده نه حق آن اگر او را با اين حال رها كنيم مى ترسم كه از جانب او در خلافت شكافى بوجود بيايد كه قابل جبران نباشد و كارى پيش بيايد كه طاقت آن را نداشته باشيم حالا كه اين كار را «وليعهدى را» به او داده ايم و در اين كارمان خطا كرده ايم و در شرف هلاكت قرار گرفته ايم حالا جائز نيست كه در امر او سستى كرد ولكن احتياج داريم كه از مقام او كم كم بكاهيم تا اينكه مردم گمان كنند صلاحيت اين امر را ندارد سپس ريشه بلا او را از بين ببريم حاجب «وزير» گفت اى اميرالمومنين صحبت با او را به من واگذار كن كه من او را و اصحابش را ساكت خواهم كرد و از قدر و منزلت او خواهم كاست اى مامون اگر هيبت تو در دل من نبود به مردم روشن مى كردم كه او صلاحيت اين مقام را ندارد مامون گفت بهتر از اين چيزى نمى خواهم وزير گفت : اى مامون بزرگان مملكت و نظاميان و قضات و فقها را جمع كن تا من در حضور آنها نقص او را آشكار سازم تا علت پائين آوردن او را از مقامش براى همه معلوم كنم مامون در مجلسى بزرگ و مهم عده اى از مردم را جمع كرد و خودش هم نشست و امام رضا عليه‌السلام هم در جاى وليعهدى نشستند وزير مامون كه تعهد كرده بود كه از مقام امام رضا عليه‌السلام بكاهد رو كرد به امام عليه‌السلام و گفت مردم از شما خيلى حكايتها دارند و در وصف تو چيزهائى مى گويند كه اگر آگاهى پيدا كنى از آنها بيزارى خواهى جست نخستين آن چيزها اين است كه شما طلب باران كردى و آمدن باران هم وقتش بود و باران آمد آن را براى شما معجزه دانستند و آن را موجب بى نظيرى تو قرار دادند و اين اميرالمومنين مامون كه ملك او بقاء او را خداوند پايدار بدارد به احدى مقايسه نمى شود مگر اينكه به او رجحان خواهد داشت و شما را به مقامى كه مى دانى رسانيد آيا حق او بر شما اين نيست كه دروغگويان بر شما و بر او تكذيب كنى؟ امام رضا عليه‌السلام فرمودند من به دنبال شر و ستم نيستم و جلو صحبت مردم را كه در ارتباط با نعمت خداوند صحبت مى كنند نخواهم گرفت.

اما اى وزير! اينكه گفتى مامون مرا به مقامى رسانيده است بدان كه او مرا مقامى نداد مگر مقامى كه ملك مصر «پادشاه مصر» به يوسف داد و جريان آنها را هم مى دانى در اين وقت حاجب خشمگين شد و گفت اى پسر موسى بن جعفر عليه‌السلام از قدر و مقام خودت تجاوز كردى شما بارانى را كه خداوند براى آن وقت معين مقدر كرده بود و در آن دير و زودى نبود آن را براى خودت نشانه قرار دادى و مسئله را طول مى دهى گو اينكه شما هم مانند خليل بن ابراهيم كار بزرگى انجام داده اى كه او پرنده ها را وقتى كه كشت و به هم آويخت سر چند كوهى مقدارى از آنها را گذاشت و آنها را صدا كرد آمدند به خدمتش اگر شما راست گو هستى در مدعاى خودت زنده كن اين دو صورت را «دو صورت شيرى كه در مسند مامون بود» و آنها را مسلط كن بر من آن وقت اين معجزه مى شود براى شما اما بارانى كه چيزى عادى و متعارفانه است آمدنش سزاوار نيست كه گفته شود به دعاى شما آمد نه به دعاى ديگران، و وزير اشاره كرد به آن دو صورتى كه در پشتى و مسندى كه مامون به آن تكيه مى كرد بود.

در اين وقت امام رضا خشمگين شدند و فرياد برآوردند بر آن دو صورت كه بگيريد اين فاجر و پاره كنيد او را و از عين او اثرى باقى نگذاريد، آن دو صورت جستند و به صورت دو تا شير در آمدند وزير را گرفتند و پاره پاره كردند و او را خوردند و استخوانهاى او را شكستند و مردم نگاه مى كردند و از اين جريان متحير بودند وقتى كه آن دو شير از خوردن وزير، فارغ شدند رو كردند به امام رضا عليه‌السلام و گفتند يا ولى الله اى حجت خدا در روى زمين ديگر چه امرى داريد آيا مامون را به او ملحق كنيم؟ وقتى مامون سخن گفتن آن دو شير را با امام رضا عليه‌السلام شنيد بى هوش شد امام رضا عليه‌السلام خطاب به شيرها فرمودند توقف كنيد سپس امام فرمودند به او آب بريزيد و به هوشش بياوريد او را وقتى به هوش آوردند، آن دو تا شير دوباره به امام گفتند آيا او را هم به رفيقش ملحق سازيم امام رضا عليه‌السلام فرمودند نه به درستى كه خداوند درباره او مقدراتى دارد كه عملى مى كند گفتند ما را چه امر مى فرمائيد حضرت فرمودند: برگرديد به مقرتان همان طورى كه بوديد و برگشتند بر مسند همان طورى كه قبلا بودند.

مامون گفت الحمدالله كه خداوند شر حميد بن مهران را از ما كم كرد و گفت يابن رسول الله اين مقام «اعجاز» مال جدتان رسول خدا بود سپس مال شماست اگر بخواهى من از مقامى كه دارم كناره گيرى مى نمايم به نفع شما امام رضا عليه‌السلام فرمودند اگر مى خواستم نيازى به مناظره و سوال كردن نبود خداوند به ما عطا فرموده است از طاعات ساير مخلوقاتش مثل اينكه از اطاعت اين دو صورت كه ديدى مگر جهال مردم كه آنها از اطاعت ائمه اطهار عليهم‌السلام محرومند و از اين جهت زيان كارند اما براى مخلوقات خداوند در آنها عبرتى هست و خداوند مرا امر كرده است كه بر تو اعتراض نكنم، و اطاعت در زير فرمان تو را مامور هستم همان طور كه حضرت يوسف عليه‌السلام مامور شد كه در تحت فرمان فرعون مصر عمل كند.

راوى مى گويد تا شهادت امام رضا عليه‌السلام مامون خودش را مقابل حضرت حقير و كوچك مى ديد. (160)

## 19 - خويشاوندى، رسالت و شفاعت.

ابو سعيد از پدرش نقل مى كند كه او گفت شنيدم از رسول خدا كه در بالاى منبر مى فرمود: چه شده است كه عده اى مى گويند به درستى كه خويشاوند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در روز قيامت شفاعت نمى كند به خدا سوگند خويشاوند من پيوند برقرار مى كند «با مومنين» هم در دنيا و هم در آخرت و اى مردم به درستى كه من قبل از شما وارد حوض مى شوم وقتى كه شما به من وارد شديد مردى از شما مى گويد يا رسول الله من فلان بن فلان هستم من مى گويم اما نسبت را شناختم ولكن شما بعد از من منحرف شديد و از خويشاوندانتان روگردان شديد. (161)

## 20 - شش سال قهر با فرزند

سعيد بن يسار از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه آن حضرت فرمودند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سر بالين جوانى كه در حال احتضار و جان كندن بود حاضر شد و به او فرمود بگو «لا اله الا الله» چون جوان خواست كه بگويد زبانش بند آمد و نتوانست كلمه شهادت را بگويد حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به زنى كه در بالاى سر آن جوان نشسته بود فرمودند آيا اين جوان مادر دارد گفت بلى من مادر او هستم حضرت فرمودند آيا تو از او ناراضى هستى گفت بلى شش سال است كه با او حرف نمى زنم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود از او راضى باش ‍ گفت خدا از او راضى باشد به خاطر رضايت تو يا رسول الله من هم راضى شدم آن وقت حضرت به آن جوان فرمود بگو لا اله الا الله جوان گفت لا اله الا الله حضرت فرمودند چه چيز را مى بينى گفت يك مرد با چهره زشت با لباس چركين و بوى بد و گنديده كه همين الان به سوى من آمد و گلوى من را مى فشارد رسول خدا به جوان فرمودند بگو اى خدائى كه عمل كم را مى پذيرد و از گناهان فراوان مى گذرد از من عمل كم را بپذير و از گناهان فراوانم درگذر به درستى كه تو بخشنده و مهربان هستى جوان اين جملات را گفت حضرت فرمودند نگاه كن ببين چه مى بينى؟ جوان گفت : يك مرد سفيد با صورت زيبا و با لباس تميز و بوى خوب به طرف من آمد و مى بينم كه مرد سياه چهره مى رود حضرت فرمودند آن جملات را تكرار كن جوان تكرار كرد آن وقت حضرت فرمودند چه مى بينى گفت ديگر مرد سياه چهره را نمى بينم و مرد سفيد را مى بينم كه پيش من آمد سپس جوان با اين حالت از دنيا رفت. (162)

## 21 - داستان حاج على بغدادى

اين روايت را محدث عالى مقام همانند علامه شيخ حسين نورى طبرسى ره در جنة الماوى و مرحوم شيخ عباس قمى از النجم الثاقب و مفاتيح الجنان و سيد محمد كاظم قزوينى در الامام المهدى من المهد الى الظهور با اندك تفاوتى نقل فرموده اند.

و در النجم الثاقب فرموده است كه اگر نبود در اين كتاب شريف مگر اين حكايت متقنه صحيحه كه در آن فوائد بسيارى است و در اين نزديكيها واقع شده است هر آئينه كافى بود در شرافت و نفاست آن پس بعد از بيان مقدماتى فرموده است كه حاجى مذكور ايده الله نقل كرد كه در ذمه هشتاد تومان مال امام عليه‌السلام جمع شد پس رفتم به نجف اشرف بيست تومان از آنرا به جناب علم الهدى و التقى شيخ مرتضى اعلى الله مقامه دادم و بيست تومان به جناب شيخ محمد حسين مجتهد كاظمينى و بيست تومان به جناب شيخ محمد حسن شروقى و باقى ماند در ذمه من بيست تومان كه قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شيخ محمد حسن كاظمين آل ياسين ايده الله پس چون مراجعت كردم به بغداد خوش داشتم كه تعجيل كنم در اداى آنچه باقى مانده بود در ذمه ام روز پنجشنبه بود كه مشرف شدم به زيارت امامين همامين كاظمين عليهما‌السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شيخ سلمه الله و قدرى از آن بيست تومان را دادم و باقى را وعده كردم كه بعد از فروش بعضى از اجناس به تدريج بر من حواله كنند كه به اهلش برسانم و عزم كردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز و جناب شيخ خواهش كرد كه بمانم متعذر شدم كه بايد مزد عمله كارخانه شعربافى را كه دارم بدهم چون رسم چنين بود كه مزد هفته را در عصر پنجشنبه ميدادم پس برگشتم چون ثلث از راه را طى كرده بودم سيد جليلى را ديدم كه از طرف بغداد رو به من مى آيد چون نزديك شد سلام كرد و دستهاى خود را گشود براى مصافحه و معانقه و فرمود اهلا و سهلا و مرا در بغل گرفت و معانقه كرديم و هر دو يكديگر را بوسيديم و بر سر عمامه سبز روشنى داشت و بر رخسار مباركش خال بزرگ سياهى بود پس ايستاد و فرمود حاجى على خير است به كجا مى روى گفتم كاظمين عليهما‌السلام را زيارت كردم و بر مى گردم به بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم يا سيدى متمكن نيستم فرمود هستى برگرد تا شهادت دهم براى تو كه از مواليان جد من اميرالمومنين و از مواليان مائى و شيخ شهادت دهد زيرا كه خداى تعالى امر فرموده دو شاهد بگيريد، « و استشهدوا شهيدين من رجالكم » (163)

و دو نفر مردان عادل خود را بر اين حق شاهد بگيريد». و اين اشاره بود به مطلبى كه در خاطر داشتم كه از جناب شيخ خواهش كنم نوشته اى به من دهد كه من از مواليان اهلبيت عليهم‌السلامم و آن را در كفن خود بگذارم پس گفتم تو چه مى دانى و چگونه شهادت مى دهى فرمود كسى كه حق او را به من مى رسانند چگونه آن رساننده را نمى شناسند گفتم حقى فرمود آنچه رساندى به وكيل من گفتم وكيل تو كيست فرمود شيخ محمد حسن گفتم وكيل تو كيست فرمود وكيل تو وكيل من است و به جناب آقا سيد محمد گفته بود كه در خاطرم خطور كرد كه اين سيد جليل مرا به اسم خواند با آنكه او را نمى شناسم پس به خود گفتم شايد او مرا مى شناسد و من او را فراموش كرده ام باز در نفس خود گفتم كه اين سيد از حق سادات از من چيزى مى خواهد و خوش دارم كه از مال امام عليه‌السلام چيزى به او برسانم پس گفتم كه اى سيد در نزد من از حق شما چيزى مانده بود رجوع كردم در امر آن به جناب شيخ محمد حسن براى آنكه ادا كنم حق شما يعنى سادات را به اذن او پس در روى من تبسمى كرد و فرمود آرى رساندى بعضى از حقوق ما را به سوى وكلاى ما در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا كردم قبول شد فرمود آرى پس در خاطرم گذشت كه اين سيد مى گويد: بالنسبه به علماء اعلام وكلاى مايند و اين در نظرم بزرگ آمد پس گفتم علماء وكلايند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت انتهى...

آنگاه فرمود برگرد جدم را زيارت كن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون به راه افتاديم ديدم در طرف راست ما نهر آب سفيد و صاف جارى است و درختان ليمو و نارنج و انار و انگور و غير آن همه با ميوه در يك وقت با آنكه موسم آنها نبود بر بالاى سر ما سايه انداخته اند گفتم اين نهر و اين درختها چيست؟ فرمود هر كس از مواليان ما كه زيارت كند جد ما را و زيارت كند ما را اينها با هست پس گفتم مى خواهم سوالى كنم فرمود سوال كن گفتم شيخ عبدالرزاق مرحوم مردى بود مدرس روزى نزد او رفتم شنيدم كه مى گفت كسى كه در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت به سر برد و چهل حج و چهل عمره بجاى آورد و در ميان صفا و مروه بميرد و از مواليان اميرالمومنين نباشد براى او چيزى نيست فرمود آرى والله براى او چيزى نيست پس از حال يكى از خويشان خود پرسيدم كه از مواليان اميرالمومنين است فرمود آرى او و هر كه متعلق به تو پس گفتم سيدنا براى من مسئله اى است فرمود بپرس گفتم روضه خوانان تعزيه امام حسين عليه‌السلام مى خوانند كه سليمان اعمش آمد نزد شخصى و از زيارت سيد الشهداء عليه‌السلام پرسيد گفت بدعت است پس در خواب ديد سودجى را ميان آسمان و زمين پس سوال كرد كه كيست در آن سودج گفتند به او فاطمه زهرا عليهما‌السلام و خديجه كبرى عليهما‌السلام پس گفت به كجا مى روند گفتند به زيارت امام حسين عليه‌السلام در امشب كه شب جمعه است و ديد رقعه هائى را كه از هودج مى ريزد و در آن مكتوبست : امان من النار لزوار الحسين عليه‌السلام فى ليلة الجمعة امان من النار يوم القيامة » اين حديث صحيح است؟ فرمود آرى راست و تمام است.

گفتم سيدنا صحيح است كه مى گويند هر كس زيارت كند حسين عليه‌السلام را در شب جمعه پس براى او امان است فرمود آرى والله و اشك از چشمان مباركش جارى شد و گريست گفتم سيدنا مسئله اى دارم فرمود بپرس گفتم سنه هزار دويست و شصت و نه حضرت رضا را زيارت كرديم و در درود يكى از عربهاى شروقيه را كه از باديه نشينان شرقى نجف اشرفند ملاقات كرديم و او را ضيافت كرديم و از او پرسيديم كه چگونه است ولايت امام رضا عليه‌السلام گفت بهشت است امروز پانزده روز است كه من از مال خود حضرت رضا عليه‌السلام خورده ام چه حق دارد منكر و نكير كه در قبر نزد من بيايند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئيده در مهمان خانه آن جناب اين صحيح است على بن موسى الرضا عليه‌السلام مى آيد و او را از منكر و نكير خلاص مى كند؟فرمود آرى والله جد من ضامن است گفتم يا سيدنا مسئله كوچكى است فرمود آرى والله جد من ضامن است گفتم سيدنا مسئله كوچكى است مى خواهم بپرسم فرمود بپرس ‍ گفتم زيارت من حضرت رضا عليه‌السلام را مقبولست فرمود قبول است انشاء الله گفتم سيدنا سوال ديگر دارم فرمود بسم الله گفتم حاجى محمد حسين بزاز باشى پسر مرحوم حاجى احمد بزاز باشى زيارتش قبول است يا نه؟ و او با من رفيق و شريك در مخارج بود در راه مشهد امام رضا عليه‌السلام فرمود عبد صالح زيارتش قبول است گفتم سيدنا سوال ديگرى دارم فرمود بسم الله گفتم فلانى كه از اهل بغداد و همسفر ما بود زيارتش قبول است؟ پس ساكت شد گفتم سيدنا مسئلة فرمود بسم الله گفتم اين كلمه را شنيدى يا نه زيارت او قبول است يا نه جوابى نداد حاجى مذكور نقل كرد كه ايشان چند نفر بودند از اهل مترفين بغداد كه در اين سفر پيوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نيز كشته بود پس رسيديم در راه به موضعى از جاده وسيع كه دو طرف آن بساتين و مواجه بلده شريفه كاظمين است و موضعى از آن جاده كه متصل است به بساتين از طرف راست آن كه از بغداد مى آيد و آن مال بعضى از ايتام سادات بود كه حكومت به ستم آن را داخل در جاده كرد و اهل تقوى و ورع سكنه اين دو بلد هميشه كناره مى كردند از راه رفتن در آن قطعه از زمين پس ديدم آن جناب را كه در آن قطعه راه مى رود پس گفتم اى سيد من اين موضع مال بعضى از ايتام سادات است تصرف در آن روا نيست فرمود اين موضع مال جد ما اميرالمومنين و ذريه او و اولاد ماست حلال است براى مواليان ما تصرف در آن و در قرب آن مكان در طرف راست باغى است مال شخصى كه او را حاجى ميرزا هادى مى گفتند و از متولين معروف عجم بود كه در بغداد سكونت مى ورزيد گفتم : سيدنا راست است كه مى گويند زمين باغ حاجى ميرزا هادى مال حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام است فرمود چه كار دارى به اين؟ و از جواب اعراض نمود پس رسيديم به ساقيه آب كه از شط دجله مى كشند براى مزارع و بساتين آن حدود، و از جاده مى گذرد و آنجا دو راه مى شود به سمت شهر يكى راه سلطانى است و ديگرى راه سادات و آن جناب ميل كرد به راه سادات پس گفتم بيا از اين راه يعنى راه سلطانى برويم فرمود نه از اين راه خود مى رويم پس آمديم و چند قدمى نرفتيم كه خود را در صحن مقدس و در نزد كفشدارى ديديم و هيچ كوچه و بازارى را نديديم پس داخل ايوان شديم از طرف باب المراد كه از سمت شرقى و طرف پائين پا است و در رواق مكث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در درب حرم ايستاد پس فرمود زيارت بكن، گفتم من قادر نيستم فرمود براى تو بخوانم گفتم آرى پس فرمود، ءادخل يا الله السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا اميرالمومنين.

همچنين سلام كردند بر هر يك از ائمه عليهم‌السلام تا رسيدند در سلام به حضرت عسكرى عليه‌السلام و فرمود: السلام عليك يا ابا محمد الحسن العسكرى آنگاه فرمود امام زمان خود را مى شناسى گفتم چرا نمى شناسم، فرمود سلام كن بر امام زمان خود گفتم : السلام عليك يا حجت الله يا صاحب الزمان يا بن الحسن پس تبسم نمود و فرمود عليك السلام و رحمة الله و بركاتة پس ‍ داخل شديم در حرم مطهر و ضريح مقدس را چسبيديم و بوسيديم پس فرمود به من زيارت كن گفتم من قارى نيستم فرمود زيارت بخوانم براى تو؟گفتم آرى فرمود كدام زيارت را مى خواهى گفتم هر زيارت كه افضل است مرا به آن زيارت ده فرمود زيارت امين الله افضل است آنگاه مشغول شد به خواندن و فرمود: السلام علسكما يا امين الله فى ارضه و حجته على عباده الخ و چراغهاى حرم را در اين حال روشن كردند پس شمعها را ديدم روشن است ولكن حرم روشن و منور است به نورى ديگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغى بودند كه روز در آفتاب روشن نمايند و مرا چنين غفلت گرفته بود كه هيچ ملتفت اين آيات بينات نمى شدم چون از ريارت فارغ شد از سمت پائين پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقى ايستادند و فرمودند: آيا زيارت مى كنى جدم حسين را گفتم آرى زيارت مى كنم شب جمعه است پس پس زيارت وارث را خواندند و موذنها از اذان مغرب فارغ شدند پس به من فرمود نماز كن و ملحق شو به جماعت پس تشريف آوردند در مسجد پشت حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد ايستادند در طرف راست امام جماعت محاذى او و من داخل شدم در صف اول و برايم مكانى پيدا شد چون فارغ شدم او را نديدم پس از مسجد بيرون آمدم و در حرم تفحص كردم او را نديدم و قصد داشتم او را ملاقات كنم و چند قرانى به او بدهم و شب او را نگاه دارم كه مهمان من باشد آنگاه به خاطرم آمد كه آن سيد كه بود و آيات و بينات گذشته را ملتفت شدم از انقياد من امر او را در مراجعت به آن شغل مهم كه در بغداد داشتم و خواندن مرا به اسم با آنكه او را نديده بودم و گفتن او مواليان ما و اينكه من شهادت مى دهم و ديدن نهر جارى و درختان ميوه دار در غير موسم و غير از اينها از آنچه گذشت كه سبب شد براى من يقين حاصل شود به اينكه او حضرت مهدى عليه‌السلام است خصوص در فقره اذن دخول و پرسيدن از من بعد از سلام بر حضرت حسن عسكرى عليه‌السلام كه امام زمان خود را مى شناسى چون گفتم مى شناسم فرمود سلام كن چون سلام كردم تبسم كرد و جواب داد پس آمدم در نزد كفشدار و از حال جنابش سوال كردم گفت بيرون رفت و پرسيد كه اين سيد رفيق تو بود؟گفتم بلى پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را به سر بردم چون صبح شد رفتم به نزد جناب شيخ محمد حسن و آنچه ديده بودم نقل كردم پس دست خود را بر دهان گذاشت و نهى نمود از اظهار اين قصه و افشاء اين سر و راز و فرمود خداوند تو را موفق كند پس آن را مخفى مى داشتم و به احدى اظهار ننمودم تا آنكه يك ماه از اين قضيه گذشت روزى در حرم مطهر بودم سيد جليلى را ديدم كه آمد نزديك من و پرسيد كه چه ديدى و اشاره كرد به قصه آن روز گفتم چيزى نديدم باز اعاده كرد آن كلام را به شدت انكار كردم پس از نظرم ناپديد شد و ديگر او را نديدم. (164)

## 22 - كلام امام باقر عليه‌السلام در پيوند با اهل بيت عليه‌السلام

ميسر مى گويد در خدمت امام باقر عليه‌السلام بودم و در خيمه آن حضرت حدود پنجاه نفر مرد بودند بعد از سكوت طولانى ما امام عليه‌السلام فرمودند چرا حرف نمى زنيد؟ شايد گمان مى كنيد كه من پيامبر شما هستم به خدا سوگند من پيامبر نيستم ولكن من فرزند و خويشاوند رسول خدا هستم كسى كه با ما پيوند برقرار كند خدا با او پيوند مى كند و كسى كه ما را دوست بدارد خداوند او را دوست مى دارد و كسى كه از ما احترام كند خداوند حرمت او را نگه مى دارد آنگاه حضرت فرمودند آيا مى دانيد كدام زمين پيش خداوند افضل است؟ راوى مى گويد كسى از ما نتوانست جواب گويد حضرت خودشان فرمودند: اين مكه است كه خداوند آن را براى خودش حرم انتخاب فرمود و بيتش را در آنجا قرار داد سپس فرمودند آيا مى دانيد كدام زمين در مكه افضل است؟ پيش خداوند از جهت احترام باز كسى از ما حرف نزد و حضرت خودشان جواب فرمودند كه اين مسجدالاحرام است سپس فرمودند آيا مى دانيد كدام قسمت مسجدالحرام افضل است در پيشگاه الهى؟ از نظر احترام باز كسى از ما جواب نداد حضرت فرمودند اين محل بين ركن و مقام در كعبه است و حضرت اسماعيل آنجا نماز خواند به خدا سوگند اگر بنده اى از بندگان خدا در اين مكان شب را به روز با عبادت بياورد و روز را به شب با روزه گرفتن برساند در حالى كه حق حرمت ما اهل بيت عليهم‌السلام را نشناسد خداوند چيزى را از او قبول نخواهد فرمود. (165)

## 23 - پيوند با فرزندان امام حسين عليه‌السلام.

محدث عالى مقام مرحوم «نورى طبرسى» در «مستدرك الوسائل» نقل فرموده است كه يكى از اعيان مغرب به مقصد زيارت بيت الله الحرام از شهر خودش عازم مكه معظمه شد مردى از اهل خير و صلاح يكصد دينار به او داد و گفت اين صد دينار را به مدينه منوره برسان و در آنجا به يكى از سادات صحيح النسب حسينى از فرزندان امام حسين عليه‌السلام برسان تا به دين وسيله با جد بزرگوارشان صله و پيوند برقرار كرده باشيم و در روزى كه نه مال و نه اولاد سودى نخواهد داشت مگر كسى كه قلب سليم داشته باشد بدين وسيله به آن حضرت نزديك باشم.

آن مرد مغربى پول را گرفت وقتى كه وارد مدينه منوره شد سئوال كرد از سادات صحيح النسب حسينى به او گفتند شبهه اى در صحت نسب اينها «سادات مدينه منوره» نيست مگر اينكه اينها اهل سنت و مخالفين «سنيها» را دشمن مى دارند و آنها را سب و دشنام مى دهند دشنام دادنشان را هم علنى و آشكار انجام مى دهند.

و قضاوت و ايراد خطبه هاى نماز جمعه و سخنرانيها و رهبريت مسلمانها هم در دست آنهاست و احدى غير از آنها دخالتى در امور ندارد مرد مغربى مى گويد متحير و به فكر فرو رفتم و به ياد سفارشى افتادم كه صاحب مال كرده بود كه بايد به يك سيد صحيح النسب حسينى بدهم با يكى از آنها يك جا خلوت كردم و از مذهب او پرسيدم گفت به شما درست گفته اند كه ما شيعه على عليه‌السلام هستيم و اين مذهب پدران و اجداد ما است از زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله.

مرد مغربى مى گويد براى من ثابت شد و يقين حاصل كردم كه او شيعه است و مخالفين را سب مى كند و من متحير و مبهوت و با حالت فكر ماندم كه چه كار كنم پول را به او بدهم يا نه؟

گفتم اى سيد اگر شما از اهل سنت (يعنى سنى مذهب) بودى پول را به شما مى دادم و مقدار پول هم اين قدر است آن سيد بزرگوار شكايت از مستمندى و نياز شديد خودش را به من كرد و از من التماس كرد مقدارى از پول را به او بدهم گفتم امكان ندارد به تو اين پول را بدهم سيد گفت ممكن نيست كه من هم دين و مذهب حق و صحيح خود را به چند دينار پول دنياى پست بفروشم من هم خدائى دارم.

مرد مغربى مى گويد از هم جدا شديم و من در همان شب در خواب ديدم گويا قيامت بر پا شده است و مردم از پل صراط رد مى شوند من هم خواستم عبور كنم فاطمه زهرا عليهما‌السلام امر فرمودند و جلوى مرا گرفتند و مانع شدند كه عبور نمايم استغاثه كردم كسى پيدا نشد كه از من حمايت و شفاعت كند ناگاه ديدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله تشريف مى آوردند به آن حضرت استغاثه نمودم و گفتم يا رسول الله : من از امت تو هستم و دختر بزرگوارتان امر فرموده است كه مانع شوند از عبور من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به حضرت فاطمه زهرا عليهما‌السلام فرمودند: چرا دستور داديد از اين مرد جلوگيرى كنند حضرت فاطمه عليهما‌السلام عرض كرد يا رسول الله اين مرد جلوى روزى فرزند مرا گرفت رسول خدا به طرف من التفات كردند و فرمودند چرا مانع روزى فرزند فاطمه عليهما‌السلام شدى؟ گفتم يا رسول الله چون او شيعه مذهب بود و دشمن اهل سنت را و دشنام مى داد به صحابه تو، رسول خدا فرمودند به تو چه ربطى دارد كه در ميان فرزندان و اصحاب من دخالت مى كنى ناگاه از خواب بيدار شدم با حالت اضطراب و تشويش كننده تمام پول را برداشتم و از مال خودم هم يكصد دينار به او افزودم و با اين پول، خدمت آن سيد بزرگوار «مهنا بن سنان» رسيدم دست او را بوسيدم ديدم سيد حمد خدا را گفت و از خداوند تشكر كرد و ثنا گفت آن طورى كه سزاوار خداوند بود سپس به من فرمود تعجب از شماست كه من ديروز از شما التماس كردم مقدار كمى از اين پول را و شما نداديد و اما الان تمام پول را به اضافه پولى كه از خودت به آن اضافه كردى آورده اى؟ اين امر خيلى عجيب است، از شما مى پرسم آيا جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را در خواب ديدى؟ و جده ام فاطمه زهرا عليهما‌السلام شما را امر كرده است كه اين پول را به من بدهى بعد از آنكه شما را منع فرمود از عبور كردن بر پل صراط مرد مغربى مى گويد گفتم بلى به خدا سوگند اى فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مطلب همان است كه فرمودى آن وقت آن سيد بزرگوار فرمودند: اگر شما آن بزرگواران و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و فاطمه زهرا عليهما‌السلام را در خواب نمى ديدى پيش من نمى آمدى و اگر شما پيش من نمى آمدى من در صحت نسبم با آنها (رسول خدا و فاطمه زهرا) شك مى كردم و در اينكه مذهب من مانند آنهاست نيز به شك مى افتادم اكنون اين شك و ترديد من برطرف شد. (166)

## پی نوشت ها :

1 مجتمع البحرين ج 4 ص 508.

2 نهايه ج 5 ص 191

3 ج 15 ص 191

4 مجمع البحرين

5 سوره نسا آيه 36

6 ج 3 مجمع البحرين ص 479

7 ج 74 بحارالانوار ص 109

8 قواعد علامه ص 213

9 بحارالانوار ج 74 ص 117

10 بحار ج 74 ص 109

11 مسالك الافهام ج 6 ص 32

12 سوره هود آيه 46

13 سوره نساآيه 46

14 مجمع البيان ذيل ايه 36 سوره نساء

15 بحارالانوار ج 74 ص 92

16 الميزان ج 4 ص 137

17 سوره نساء آيه 1

18 اصول كافى ج 2 ص 150

19 الميزان ج 4 ص 147

20 سوره رعد آيه 21

21 سوره رعد آيه 21

22 اصول كافى ج 2 ص 156

23 اصول كافى ج 2 ص 156

24 سوره شورى آيه 23

25 الميزان ج 2 ص 349

26 اصول كافى ج 2 ص 151

27 بحارالانوار ج 74 ص 114

28 وسائل الشيعه ج 11 ص 396

29 بحارالانوار ج 74 ص 91

30 وسائل الشيعه ج 11 ص 175

31 سوره محمد آيه 22

32 آيه 22 سوره محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله

33 الميزان ج 18 ص 240

34 سوره بقره آيه 27

35 آيه اول سوره محمد آيه 22 آيه دوم سوره رعد آيه 25، آيه سوم سوره بقره آيه 27 وروايت اصول كافى ج ص 641 وسائل الشيعه ج 8 ص 419 بحارالانوار ج 74 ص 208

36 سوره محمد آيه 22

37 سوره رعد آيه 25

38 سوره بقره آيه 27

39 سوره رعد آيه 25

40 اصول كافى ج 2 ص 155 وبحارالانوار ج 74 ص 128

41 بحارالانوار ج 74 ص 128

42 اصول كافى ج 2 ص 347

43 اصول كافى ج 2 ص 350 وبحارالانوار ج 74 ص 138

44 نشانى همان جلد 74 ص 138

45 وسائل الشيعه ج 15 ص 210 وبحارالانوار ج 74 ص 96

46 وسائل الشيعه ج 15 ص 217

47 اصول كافى ج 2 ص 347 و بحارالانوار ج 74 ص 137

48 بحارالانوار ج 74 ص 137

49 اصول كافى ج 2 ص 157

50 وسائل الشيعه ج 2 ص 519

51 وسائل الشيعه ج 11 ص 519

52 اصول كافى ج 2 ص 346 وبحارالانوار ج 74 ص 133

53 جامع احاديث شيعه ج 16 ص 262

54 جامع احاديث شيعه ج 16 ص 274

55 جامع احاديث ج 16 ص 275

56 جامع احاديث شيعه ج 16 ص 267

57 اصول كافى ج 2 ص 344

58 اصول كافى ج 2 ص 150

59 اصول كافى ج 2 ص 150 وبحارالانوار ج 74 ص 113

60 بحارالانوار ج 74 ص 114

61 اصول كافى ج 2 ص 346 وبحارالانوار ج 74 ص 133

62 جامع احاديث شيعه ج 16 ص 257

63 جامع احاديث ج 16 ص 260

64 جواهر ج 13 ص 314

65 اصول كافى ج 2 ص 347 و بحار الانوار ج 74 ص 134.

66 اصول كافى ج 2 ص 347، وسائل الشيعه ج 11 ص 513.

67 بحار الانوار ج 74 ص 138.

68 اصول كافى ج 2 ص 152 و بحارالانوار ج 74 ص 118

69 اصول كافى ج 2 ص 157 و بحار ج 74 ص 132

70 اصول كافى ج 2 ص 157

71 اصول كافى ج 2 ص 157 و بحارالانوار ج 74 ص 131

72 بحار الانوار ج 74 ص 121 و اصول كافى ج 2 ص 152

73 بحارالانوار ج 74 ص 114

74 بحارالانوار ج 74 ص 88

75 بحار ج 74 ص 90

76 بحار ج 74 ص 98 وآيه فى سوره الرعد آيه 22

77 اصول كافى ج 2 ص 157

78 بحارالانوار ج 74 ص 94

79 اصول كافى ج 2 ص 157

80 اصول كافى ج 2 ص 150 وبحار الانوار ج 74 ص 108

81 بحارالانوار ج 74 ص 100

82 بحارالانوار ج 74 ص 92

83 بحارالانوار ج 74 ص 91

84 اصول كافى ج 2 ص 152

85 وسائل الشيعه ج 15 ص 245

86 بحارالانوار ج 74 ص 152

87 بحارالانوار ج 74 ص 81

88 مرحوم علامه طبرسى در ج 1 ص 134 احيجاج اين خطبه شريفه را بيان فرموده است.

89 نهج الفصاحه ص 391

90 نهج الفصاحه ص 391

91 وسائل الشيعه ج 15، ص 246

92 وسائل الشيعه ج 15، ص 209

93 اصول كافى ج 2 ص 154 و بحارالانوار ج 74، ص 125

94 اصول كافى، ج 2، ص 154 و بحارالانوار، ج 74، ص 125

95 اصول كافى، ج 2، ص 347 و بحارالانوار، ج 74، ص 134، و جامع احاديث الشيعه ج 16، ص 276

96 بحارالانوار، ج 74، ص 93

97 اصول كافى ج 2 ص 347

98 اصول كافى ج 2 ص 154 حديث 19

99 محارب اسم قبيله است

100 اصول كافى ج 2 ص 153 و بحارالانوار ج 74 ص 105

101 در مواقع جنگ، غرامت، ديه يا خون بهايى را به عهده بگيرد

102 اصول كافى ج 2 ص 156

103 بحارالانوار ج 74 ص 148

104 وسائل الشيعه ج 11 ص 174

105 صحيفه سجاديه ص 132 دعاى بيستم مكارم الاخلاق

106 بحارالانوار ج 73 ص 357

107 بحارالانوار ج 74 ص 92

108 سوره نور آيه 21

109 سوره شورى آيه 23

110 بحارالانوار ج 74 ص 311

111 بحارالانوار ج 74 ص 354

112 اصول كافى ج 1 ص 537

113 اصول كافى ج 1 ص 538

114 اصول كافى ج 1 ص 537 و آيه 104 از سوره توبه

115 اصول كافى ج 1 ص 537 سوره بقره آيه 244

116 وسائل الشيعه ج 11 ص 558

117 وسائل الشيعه ج 11 ص 557

118 وسائل الشيعه ج 11 ص 559

119 وسائل الشيعه ج 11 ص 558

120 كتاب چهره درخشان ج 1 ص 276

121 چهره درخشان قمر بنى هاشمم ابوالفضل العباس عليه‌السلام ج 1 ص 276 به نقل از دارالسلام حاجى نورى ص 439

122 بحارالانوار ج 27 ص 76، نقلا عن امالى الصدوق ص 219

123 بحارالانوار ج 27 ص 115

124 بحارالانوار ج 27 ص 116

125 بحارالانوار ج 27 ص 126

126 بحارالانوار ج 27 ص 142

127 اصول كافى ج 1 ص 538

128 «و در بحار رمانة ذهبيه يعنى انار زرين شايد به شكل كوچك بوده ج 52 ص 80»

129 منتهى الامال ج 2 ص 443 معجزه ششم از معجزات صاحب الامر عليه‌السلام، در بحار ج 52 ص 80 مفصلا نقل فرموده است.

130 سوره حديد آيه 11

131 روضه كافى ج 8 ص 302

132 بحارالانوار ج 43 ص 312 و فرهنگ جامع سخنان امام حسين عليه‌السلام هم در ص 33 از مرحوم بحرانى نقل كرده است.

133 منتهى الامال مرحوم حاج عباس شيخ قمى ج 1 ص 33 به نقل از قطب راوندى (ره)

134 روضه كافى ج 8 ص 374

135 روضه كافى ج 8 ص 276

خوانندگان محترم توجه دارند كه ابولهب طبق صريح قران مجيد اهل جهنم است اينجا دفاع او از پيامبر اسلام از جهت تعصب قومى بوده و سودى به حال او نخواهد داشت

136 بحار ج 77 ص 267

137 قسمتى از مطالب فوق را مرحوم مجلسى در بحارالانوار ج 77 ص 268 و قسمتى را مرحوم حاج عباس قمى در منتهى الامال در زندگى كميل بن زياد نخعى يمانى بيان فرمودند

138 صحيفه سجاديه دعاى مكارم الاخلاق ص 20

139 اخلاق مرحوم فلسفى ج 1 ص 75 به نقل از ارشاد مفيد ص 240

140 اخلاق مرحوم فلسفى ج 1 ص 75

141 سوره 41 فصلت آيات 34 - 35

142 منتهى الامال ج 2 معجزه دوازدهم امام موسى بن جعفر عليه‌السلام و بحارالانوار ج 48 ص 35 حديث 7

143 سوره شورى آيه 52

144 بحارالانوار ج 74 ص 53 و ج 47 بحار ص 374، اصول كافى ج 2 ص 160

145 الغدير ج 2 ص 233

146 بحارالانوار ج 50 ص 323 در منتهى الامال در ضمن مكارم الاخلاق امام حسن عسكرى عليه‌السلام

147 منتهى الامال ج 2 ص 397 و بحار ج 5 ص 304

148 روضات الجنات ج 2 ص 145

149 بحارالانوار ج 43 ص 145

150 بحار ج 43 ص 156

151 بحار الانوار ج 43 ص 204

152 بحار الانوار ج 43 ص 204

153 بحار الانوار ج 50 ص 59 و منتهى الامال در ذيل مناصب امام جواد عليه‌السلام

154 منتهى الامال در ذيل فصل سوم در اثبات وجود مبارك امام دوازدهم عليه‌السلام

155 مستدرك المسائل ج 9 ص 8 و قديم ج 2 ص 87

156 بحارالانوار ج 41 ص 224

157 مستدرك الوسائل ج 2 ص 399

158 بحارالانوار ج 82 ص 45

159 بحارالانوار ج 82 ص 35

160 بحارالانوار ج 49 ص 180 و اثبات الهداة مرحوم شيخ محمد بن الحسن الحر العاملى ج 3 ص 259

161 بحارالانوار ج 7 ص 239

162 بحارالانوار ج 74 ص 75

163 سوره بقره آيه 282

164 سين نورى طبرسى در جنة الماوى المطبوع مع البحارالانوار ج 53 ص 312 و در النجم الثاقب حكايت 31 ص 484 و در مفاتيح الجنان مرحوم محدث عالى مقام حاج عباس قمى ره ص 798 و در الامام المهدى من المهد الى الظهور سيد محمد كاظم قزوينى ص 378 با مختصر تفاوتى نقل نموده اند.

165 بحارالانوار ج 27 ص 177

166 مستدرك الوسائل ج 3 ص 446 «سه جلدى قديم»

فهرست مطالب

[سخن نشر 2](#_Toc383693801)

[بخش اول : صله رحم و اهميت آن 4](#_Toc383693802)

[بخش دوم : صله ارحام از ديد گاه آيات و روايات 8](#_Toc383693803)

[بخش سوم : حرمت قطع رحم در آيات و روايات 14](#_Toc383693804)

[بخش چهارم : آثار مثبت اجتماعى و فردى 29](#_Toc383693805)

[بخش پنجم : قطع رحم و آثار ناگوار فردى و اجتماعى 37](#_Toc383693806)

[آثار ناگوار قطع رحم 39](#_Toc383693807)

[بخش ششم : آثار مثبت پيوند با پيشوايان معصوم عليه‌السلام 49](#_Toc383693808)

[عرب باديه نشين در محضر رسول خدا 61](#_Toc383693809)

[بخش هفتم : داستانهاى شيرين و خواندنى 65](#_Toc383693810)

[1 - قطع رحم ابى لهب 65](#_Toc383693811)

[2 - داستان فداكارى كميل بن زياد 68](#_Toc383693812)

[3 - دعاى امام سجاد در مورد خويشاوندان 69](#_Toc383693813)

[4 - داستان يعقوب مغربى با امام موسى بن جعفر عليه‌السلام 72](#_Toc383693814)

[5 - عامل مسلمان شدن مادر 73](#_Toc383693815)

[6- معاوضه يك دختر با سه شتر 75](#_Toc383693816)

[8 - حميرى و دفاع از امام عليه‌السلام. 77](#_Toc383693817)

[9 - عدم اذن به دخول 79](#_Toc383693818)

[10 - پيوند على بن عاصم كوفى با ائمه اطهار عليه‌السلام 80](#_Toc383693819)

[11 - داستان زندگى بهلول عاقل 81](#_Toc383693820)

[بهلول و هارون الرشيد 83](#_Toc383693821)

[12 - آلام حضرت زهرا عليه‌السلام 85](#_Toc383693822)

[13 - لذت عفو و گذشت 89](#_Toc383693823)

[14 - نفرين پدر بر فرزندش 90](#_Toc383693824)

[15 - عامل وسعت روزى 93](#_Toc383693825)

[16 - مادرى كه فرزند نوزاد خويش را با آتش مى سوزانيد 94](#_Toc383693826)

[17 - قال امام صادق عليه‌السلام : اءنها كم ان تطر حو التراب على ذوى الارحامفان ذالك يورث القسوة 95](#_Toc383693827)

[18 - پيوند با امام رضا عليه‌السلام موجب نزول باران. 95](#_Toc383693828)

[19 - خويشاوندى، رسالت و شفاعت. 102](#_Toc383693829)

[20 - شش سال قهر با فرزند 102](#_Toc383693830)

[21 - داستان حاج على بغدادى 103](#_Toc383693831)

[22 - كلام امام باقر عليه‌السلام در پيوند با اهل بيت عليه‌السلام 110](#_Toc383693832)

[23 - پيوند با فرزندان امام حسين عليه‌السلام. 111](#_Toc383693833)

[پی نوشت ها : 114](#_Toc383693834)

[فهرست مطالب 121](#_Toc383693835)